

به نام خداوند جان آفرین
حکیم سخن در زبان آفرین

شکر شکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود



فصلنامه فرهنگ و زبان و ادب فارسی

شماره ۳۴-۳۳، بهار - تابستان ۱۳۸۵

تهیه و انتشار قند پارسی کوششی است
به قصد ارائه آرای استادان و
پژوهشگران هند و بعضاً ایران در
معرفی و نقد آثار نگاشته شده به زبان
فاخر فارسی از گذشته تا کنون و شرح
احوال ادیبان و فرهیختگان و دیگر
پدیدآورانگان این آثار، به ویژه در هند.

آراء و نظرهای مندرج در مقاله‌ها ضرورتاً بیانگر رأی و نظر رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران نیست.
شورای نویسندگان در ویرایش مقالات آزاد است.
همه حقوق این فصلنامه محفوظ است و نقل و اقتباس مطالب آن با ذکر مأخذ آزاد است.

مرکز تحقیقات فارسی

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

دهلی نو



فصلنامه فرهنگ و زبان و ادب فارسی

شماره ۳۴-۳۳، بهار - تابستان ۱۳۸۵

.....

صاحب امتیاز

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - دهلی نو

مدیر مسئول و سردبیر: مرتضی شفیعی شکیب

ویراستار: شریف حسین قاسمی

مدیر اجرایی: عبدالله عطایی

شورای نویسندگان

پروفسور عبدالودود اظهر دهلوی، پروفسور شریف حسین قاسمی، پروفسور آذرمیدخت صفوی،

پروفسور بلقیس فاطمه حسینی، دکتر عزیزالدین عثمانی، دکتر ریحانه خاتون، عبدالله عطایی

مشاوران علمی

پروفسور نذیر احمد، پروفسور سید امیر حسن عابدی، دکتر سید محمد یونس جعفری، دکتر مهدی خواجه‌پیری،

دکتر ملک محمد فرخ‌زاد، دکتر سید اختر مهدی

خوشنویسی عنوان: کاوه اخوین

طراحی جلد: مجید احمدی و عایشه فوزیه

حروفچینی و صفحه‌آرایی: عبدالرحمن قریشی

چاپ و صحافی: الفا آرت، نویدا، یو.پی.

نشانی: شماره ۱۸، تیلک مارگ، دهلی نو ۱۱۰۰۰۱

تلفن: ۴-۲۳۳۸۳۲۳۲، دورنگار: ۲۳۳۸۷۵۴۷

E-mail: gandeparsi@icro.ir

Website: <http://newdelhi.icro.ir>

فهرست

۷	سید امیر حسن عابدی	نسخه تورانشاهی کلیات سعدی
۱۵	عبدالربّ عرفان	واژه‌ای محلّ نظر در چهار مقاله
	ترجمه: شریف حسین قاسمی	
۲۳	عبدالرضا مدرّس زاده	خسرو شیرین دهنان
۵۱	محمد حسین کرمی	نقش و جایگاه امیر خسرو در شعر فارسی
۶۹	سعید حسام‌پور	بررسی چهره اسکندر در آئینه اسکندری امیر خسرو و کهن‌ترین اسکندرنامه متشور فارسی
۹۱	حسین علی یوسفی	شخصیت‌پردازی در شیرین و خسرو
۱۰۸	سید احسن الظفر	بررسی انتقادی اعجاز خسروی (جلد سوم)
۱۱۵	هدی سید حسین زاده	خزائن الفتوح اثر تاریخی - ادبی امیر خسرو دهلوی
۱۲۰	جوره بیک نذری	آموزش خسرو دهلوی در تاجیکستان
۱۳۲	علی جان بزرگی	فلسفه شعر سیاسی عبید زاکانی
۱۵۰	عبدالله عطایی	گاه‌شماری جنبش مشروطیت ایران
۱۵۷	سید غلام نبی احمد	سهم روزنامه «قانون» در بیداری مردم ایران
۱۶۷	کریم نجفی برزگر	ویژگی‌های دوره اکبری در روابط فرهنگی ایران و هند
۱۷۲	ملک محمد فرخ‌زاد	وحدت وجود از دیدگاه مولانا
۱۷۹	سید حسن عباس	معرفی یک جنگ خطی
۱۸۶	محمد عابد حسین	نگاهی به احوال و آثار فردالاولیاء
۱۹۷	علیم اشرف خان	اخی سراج مؤسس سلسله چشتیه در بنگاله و...
۲۰۵	جمیل الرحمن	معرفی نسخه‌های خطی ملخص شاهجهان‌نامه
۲۲۲	ملک سلیم جاوید	حدیث کشمیر در شعر فانی کشمیری
۲۲۹	سید محمد کمال الدین حسین همدانی	مولانا سید مکرم حسین و قصیده‌ای از او در رثای امام حسین علیه‌السلام
۲۳۴	محمد ولی‌الحق انصاری	نذر شیخ علی حزین

- ۲۳۶ شاهد خان یادکردی از بسم الله خان، شهنای نواز بی همتای هند
- ترجمه: فخرالدین غفاری
- ۲۳۹ عصمت مؤمنی معرفتی کتابخانه عمومی خاوری خدابخش
- ۲۴۸ علیم اشرف خان گزارشی از همایش بین المللی دو روزه زبان و ادبیات فارسی در بنگلادش

نسخه تورانشاهی کلیات سعدی

سید امیر حسن عابدی*

یکی از نسخه‌های خطی نادر که در مرکز میکروفیلم نور، راینی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، نگهداری می‌شود، نسخه خطی کلیات سعدی است. مالک این نسخه شاه مصطفی احمد بر صفحه اول یک نظم هندی نوشته است که این طور شروع می‌شود:

نت رو نیا دکهانیاوالا^۱

علاوه بر این، نسخه نامبرده دارای چند مهر است که کسی آنها را خراب کرده است. گذشته از این بر ورق ۴۲۲ این عبارت است:

”مدارالملک هدایت احمد... به قلم معین‌الدین احمدی ۱۲۶۵ هجری“

معین‌الحافظ نسخه نامبرده را در ماه شعبان در سال ۷۷۰ هجری (۱۳۶۹ م) به خط ریز مخلوط از نسخ و نستعلیق و شکسته برای تورانشاه^۲، وزیر شاه شجاع^۳ کتابت کرده است. در یک صفحه به خط مطلقاً و مذهب جلی نسخ، القاب و آداب ذیل تورانشاه کتابت گردیده است. متأسفانه دو سطر اول کلاً از بین رفته است:

”الشیخ العارف، قدوة الارباب محققین، املح فصحاء المتکلمین، مشرف الملة
و الدین، مصلح السعدی، رحمة الله الیه (علیه) بالامرالعالم، المخدوم الاعظم،
الصاحب الاعلم، مشید معانی الجود و الکرم، افخم اعظم الوزراء، مؤید

* استاد ممتاز فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. راهنمای همیشه نو.

۲. وفات: ۷۸۷ هجری/ ۱۳۸۵ میلادی.

۳. ۷۸۶-۷۵۹ هجری/ ۱۳۸۴-۱۳۵۸ میلادی.

صنادیدالوری، ناصب اعلام المجد و الکمال و الجلال، رافع اعلام المجد و الکمال، ملّاذ بریّه الاله، جلال الدّین و الدّین، تورانشاه، خلّداالله ظلال عاطفته و مرحمته علی کافّة الانام و اعلا شأنه“

اکنون درباره شخصیت تورانشاه مختصراً از کتاب دکتر قاسم غنی نقل می‌شود: “جلال الدّین تورانشاه از ۷۶۶ (هجری) تا سال وفات شجاع یعنی ۷۸۶، از وزرا و مقرّیان و محارم درگاه او بود. تا آنجا که شاه شجاع در مرض مرگ خود... سفارش او بر ولیعهد خویش سلطان زین‌العارفین می‌کرد. چند ماهی هم در دوره سلطان زین‌العابدین از رجال درجه اوّل دربار سلطنت بود، تا آنکه در روز سه‌شنبه، بیست و یکم صفر ۷۸۷ هجری وفات یافت”^۱.

“خواجه جلال الدّین تورانشاه، یکی از ممدوحین خواجه حافظ است که مکرّر مورد مدح او واقع شده و اضافه بر چندین غزل و قطعه که صریحاً نام او در آنها برده شده است، به ظنّ قوی یک قسمت از غزلهایی که نام آصف عهد، آصف دوران، خواجه آصف ثانی، آصف ملک سلیمان... دارد، راجع به اوست. از مجموع این مدایح به دست می‌آید که وزیر مذکور به خواجه حافظ محبّت داشته و در مدّت طولانی وزارت خود همیشه به او نیکی نموده است”^۲. یکی از مزایای نسخه نامبرده در داشتن «ذ» فارسی است که مرتّب در کتابت صرف شده است.

اکنون محتویات نسخه تورانشاه به ترتیب ذکر می‌شود. در این زمینه از دو کتاب معتبر و مستند ذیل استفاده گردیده است:

۱. کلیّات سعدی، مطابق نسخه تصحیح شده محمد علی فروغی، مؤسسه انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۷۲ ه.ش.

۲. کلیّات سعدی، با ترجمه قصاید عربی، با مقدمه آقای عبّاس اقبال آشتیانی، پاریس، دی‌ماه ۱۳۱۶ ه.ش، نقل از شماره ۱۲-۱۱، هفتمین سال مجله «تعلیم و تربیت».

۱. غنی، دکتر قاسم: تاریخ عصر حافظ، انتشارات زوّار، تهران، ۱۳۶۶ ه.ش، ص ۲۶۸.

۲. همان، ص ۲۱۸.

علاوه بر این گاه‌گاهی از یک نسخه چاپی بمبئی (علی بهائی شرف علی ایند کمپنی، مالکان مطبع محمدی، بمبئی (رجب ۱۳۸۱ هـ/دسمبر ۱۹۶۱ م) نیز استفاده شده است.

نسخه تورانشاهی کلاً نقل از قدیم‌ترین نسخه خطی کلیات سعدی است که در سالهای ۷۲۶ و ۷۳۴ هجری (۳۴-۱۳۲۶ م) کتابت گردیده است. حتی مقدمه این نسخه از آنجا گرفته شده است که در نسخه آشتیانی هم موجود است. اما پس از اتمام مقدمه، کاتب این نسخه اضافه‌ای کرده است که در نسخه آشتیانی نیست:

”پس بدان ای عزیز که بر بیست و دو کتاب نهاده بود. و رساله شانزده کتاب و شش رساله، بعضی هفت رساله نوشته بودند، سبب آنک رساله مجلس هزل هم در اوّل اضافه رسالات کرده بودند. بنده این رساله از اوّل کتاب به آخر برد و داخل منشآت و مطبیات کرد که در اوّل خوش نمی‌بود، تا بیست و دو شد. و باقی را هیچ تصرف نکرد و هم بدان ترتیب به اتمام رساند.“

پس از مقدمه، فهرست رسالات مشتمل بر شش رساله ذیل است:

الاوّل	الثانی	الثالث
در تقریر دیباچه	در مجالس پنجگانه	در سؤال صاحب دیوان
الرابع	الخامس	السادس
در عقل و عشق	در نصیحت‌الملوک	در رسالات ثلاثه
بعد از آن این سه هستند:		
اوّل	دوّم	سوّم
سلطان اباق	ایکتا نو	ملک تاریلو
در قسمت گلستان، نسخه‌های فروغی و آشتیانی این سطر را دارند که در نسخه خطی نیست:		

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان

چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان

علاوه بر این نسخه‌های فروغی و آشتیانی شامل مصرع ذیل اند:
کمال هم‌نشین در من اثر کرد

در صورتی که در نسخه تورانشاهی «جمال هم‌نشین در من اثر کرد» است. گذشته از این نسخه‌های فروغی و آشتیانی شامل این حکایت است که در نسخه تورانشاهی نیست:

«یکی از مشایخ شام را پرسیدند از حقیقت تصوّف»^۱.
نسخه‌های فروغی و آشتیانی دارای واژه «حکایت» است، در صورتی که در نسخه تورانشاهی به جای «حکایت» عنوان «خشکسالی در اسکندریه» است.
نسخه‌های فروغی و آشتیانی، دارای دو بیت ذیل‌اند که در نسخه تورانشاهی نیست:
گر گزندت رسد تحمل کن که به عفو از گناه پاک شوی

*

ای برادر چو خاک خواهی شد خاک شو پیش از آن که خاک شوی
در حکایت دو درویش خراسانی این بیت سوّم که در نسخه تورانشاهی هست در نسخه‌های فروغی و آشتیانی نیست:

تنور شکم دم به دم تافتن مصیبت بود روز نیاافتن
در باب پنجم نسخه‌های فروغی و آشتیانی عبارت ذیل آمده:
یکی دوستی را که زمانها ندیده بود گفت «کجایی که مشتاق بوده‌ام». گفت:
«مشتاقی به که ملولی».

در صورتی که در نسخه‌های نامبرده همین عبارت این طور است:
یکی از دوستان را که زمانها ندیده بود، گفت: «کجایی که مشتاق بوده‌ام». گفت:
«مشتاق به که ملول».

در بوستان، نسخه‌های فروغی و آشتیانی لفظ «حکایت» را به طور عنوان دارند، در صورتی که در نسخه تورانشاهی عنوان این حکایت داده شده است، مثل:
پند دادن هرمز، کسری را در تعریف خدمتکاران قدیم.

۱. نسخه آشتیانی: «یکی از مشایخ را پرسیدند که حقیقت تصوّف چیست».

حکایت تدبیر پادشاهان و تأخیر در سیاست، در شناختن ملوک دوست و دشمن را، در معنی شفقت ملوک بر مسکینان، در قسمت قصاید، نسخه‌های فروغی و آشتیانی شامل قصاید ذیل می‌باشند که در نسخه تورانشاهی دیده نمی‌شود:

تغزل و ستایش صاحب دیوان:

من آن بدیع صفت را به ترک چون گویم

در ستایش ترکان خاتون و پسرش اتابک محمد:

چه دعا گویمت ای سایه میمون همای

تغزل و ستایش صاحب دیوان:

شبی و شمعی و گوینده‌ای و زیبایی

در ستایش ابوبکر بن سعد:

وجودم به تنگ آمد از جور تنگی

علاوه بر این، قصیده ذیل نسخه فروغی در نسخه‌های تورانشاهی و آشتیانی پیدا نیست:

تغزل در ستایش شمس‌الدین محمد جوینی صاحب دیوان:

نظر دریغ مدار از من ای مه منظور

عنوان «الملمعات» که در نسخه تورانشاهی و آشتیانی موجود است، در نسخه فروغی نیست. برخلاف این، عنوان «المثلثات» در نسخه‌های تورانشاهی و فروغی موجود است و در نسخه آشتیانی گنجانیده نشده است.

بزرگترین ارزش نسخه تورانشاهی در داشتن مقطعات و رباعیات و متفرقات ذیل است که در نسخه‌های فروغی و آشتیانی گنجانیده نشده است. در اینجا فقط شعر اول قطعه و مصرع اول رباعی نقل می‌شود:

مقطعات

به خردان مفرمای کار درشت که سندان نشاید شکستن به مش

*

دل ز کف رفته بود و کار از دست خیره نتوان گذاشت یار از دست

*

شیندهام که درین روزها کهن پیری خیال بست به پیرانه سر که گیرد جفت

*

ای که پرسیدنم از حال بنی آدم و دیو من چرا بیت نگویم که دل از کف ببرد

*

بسی سال باید نگهداشت مرد که روزی به کار آیدت در نبرد

*

عدو را به کوچک نباید شمرد که کوه گران دیدم از سنگ خرد

*

خردمند باشد جهان دیده... د^۱ که بسیار گرم از خودست... د^۲

*

اگر نیک دستی مرو پیش یار اگر سیم داری بیا و بیار

*

بلغت عظیم القدر اعزالوری و قدرک عند الله اعلی و اجمل

*

از اندازه بیرون مرو پیش زن نه دیوانه‌ای تیغ بر خود مزین

*

تا دل دوستان به دست آری بوستان را به زر فروختن به

*

آن روز که خط شاهدت بود صاحب نظر از نظر براندی

*

رعیت درخت است اگر روزی به کام دل دوستان بر خوری

*

طعام ار لطیف و اگر برسری

چو دیرت به دست افتدت خوش خوری

۱. هرچه سعی کردیم، این لفظ خوانده نشد.

۲. خوانده نشد.

رباعیات

خیری که برآیدت به توفیق از دست در حق کسی کن که درو خیری هست
 ور زانک به خون مردمان تشنه نه‌ای شمشیر مده به دست دیوانه و مست
 در نسخه‌های فروغی و آشتیانی دو مصرع اوّل این رباعی در ذیل مفردات داده شده
 است، در صورتی که در نسخه تورانشاهی این به صورت رباعی آمده است:
 زنده شود هر که نزد دوست بمیرد

*

فراق یار به یک بار بیخ صبر کند

*

کس با تو مخالفت نتواند

*

گر من شبکی زان تو باشم چه شود^۱

*

ای راهروان را گذر از کوی تو نه

رباعی ذیل در نسخه تورانشاهی و آشتیانی «دیوار چه حاجت که منقش بودی» در
 نسخه‌های فروغی و آشتیانی این طور آمده است:
 دیوار چه حاجت که منقش باشد

مفردات

مرّوت نباشد برافتاده زور برد مرغ دون دانه از پیش حور

*

من سخن راست نبشتم اگرش راست بخوانی

فقط مصرع دوم

کافتد که بار دگر بر خاک ما گذری؟

۱. این رباعی در نسخه چاپی بمبئی آمده است (کلیات مصلح‌الدین سعدی شیرازی، مطبع محمدی، بمبئی، رجب
 ۱۳۸۱ هـ/دسامبر ۱۹۶۱ م).

در نسخه‌های فروغی و آشتیانی و بمبئی این بیت در مفردات داده شده است: خیری که برآیدت به توفیق از دست در حق کسی کن که درو خیری هست در صورتی که در نسخه خطی تحت رباعیات آمده و دو مصرع آخر آن ضمن رباعیات داده شده است.

علاوه بر این در نسخه‌های فروغی و آشتیانی و بمبئی این شعر «مردی نه به قوت است و شمشیر زنی» در نسخه تورانشاهی این طور آمده است: مردی نه به قوت است و شمشیر زدن

نسخه آشتیانی شامل مثنوی «کریم» است که در نسخه‌های تورانشاهی و فروغی نیست. غالباً سعدی گجراتی مصنف این مثنوی است. سعدی گجراتی معاصر سعدی شیرازی بوده یا پس از وی متولد شده است. مؤلف خمخانه جاوید تفصیلاً درباره این شاعر نوشته است. وی هم فکر می‌کند که شاید همین سعدی گجراتی مثنوی «کریم» را تصنیف کرده است.^۱

در آخر از آقای دکتر مهدی خواجه پیری، رئیس مرکز میکروفیلم نور تشکر می‌نمایم که این نسخه گرانها را در اختیار بنده گذاشتند و در تصحیح متن خیلی کمک فرمودند.

منابع

۱. سری رام، لاله: تذکره هزار داستان، معروف به خمخانه جاوید، جلد چهارم، همدرد پریس، دهلی، ۱۹۲۶ م.
۲. سعدی شیرازی، شیخ مشرف‌الدین: کلیات سعدی شیرازی، مطبع محمدی، بمبئی، رجب ۱۳۸۱ هـ/دسامبر ۱۹۶۱ م.
۳. غنی، دکتر قاسم: تاریخ عصر حافظ، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۶ ه.ش.

۱. لاله سری رام: تذکره هزار داستان، معروف به خمخانه جاوید، جلد چهارم، همدرد پریس، دهلی، ۱۹۲۶ م، ص ۱۹۴.

واژه‌ای محلّ نظر در چهار مقاله

عبدالربّ عرفان*

ترجمه: شریف حسین قاسمی♦

مجمع التّوادر معروف به چهار مقاله تألیف نظامی عروضی سمرقندی اثری فوق‌العاده برجسته است و از زمانی که به نگارش درآمده (۲-۵۵۱ ه.ق.) تا امروز مورد تحسین و تقدیر ارباب نقد و نظر بوده است و امروز هم از مقبولیت برخوردار است. علامه محمّد قزوینی نظر به «ایجاز لفظ و اشباع معنی و سلاست کلام» آن را «سرمشق انشا و نمونه چیزنویسی هر ایرانی جدید» می‌خواند.^۱ دکتر رضازاده شفق آن را از لحاظ «سلاست انشا، طرز سخن و اسلوب عبارت» از جمله آثار ردیف اوّل فارسی به شمار می‌آورد.^۲ به قول دکتر ذبیح‌الله صفا شیوۀ انشای نظامی عروضی «قابل توجه بسیار» است و در تمام موارد جزیل و استوار است و از حشو و زواید مبرا^۳ و فصیح است.^۴ ملک‌الشعرا بهار هم چهار مقاله را نظر به «سادگی عبارت، سلاست کلام، ایجاز و اشباع معنی» از جمله کتب قدیم درجۀ اوّل فارسی می‌خواند.^۵

* استاد فقیه فارسی در دانشگاه ناگپور، ناگپور.

♦ استاد فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. نظامی عروضی سمرقندی: چهار مقاله، به تصحیح محمّد قزوینی، چاپ لیدن، ۱۳۲۷/۵ ۱۹۰۹ م، ص ج، د.
۲. شفق تبریزی، [دکتر] صادق رضازاده: تاریخ ادبیات ایران؛ ترجمۀ... (اردو) از سید مبارزالدین رفعت، دهلی، ۱۹۸۵ م، ص ۳۱۰.
۳. صفای سمنانی، [دکتر] ذبیح‌الله: تاریخ ادبیات در ایران، ایران، ص ۹۶۳.
۴. بهار مشهدی، ملک‌الشعرا محمّد تقی: سبک‌شناسی یا تاریخ تطوّر نثر فارسی، تهران، ج ۲، ص ۲۹۸.

علاوه بر این خود مطالعه چهار مقاله در حقیقت آرا و نظرهای این پژوهشگران و مؤرخان و منتقدان بنام زبان و ادب فارسی را به اثبات می‌رساند. مقاله اول «در ماهیت دبیری و کیفیت دبیر کامل و که تعلق بدین دارد» از هر لحاظ موضوع و مواد و سبک و شیوه، مهارت و قدرت غیرعادی نظامی عروضی در فن انشا و شرایط و معاییر آن را نشان می‌دهد. نویسنده در این مقاله در ضمن اظهار نظر درباره فن انشا، ژرف نگاهی خود را به نحو خوبی نشان داده است. فطانت فن‌شناس او یک یک واژه‌ها را در ترازوی شعور و وجدان سنجیده، چنان به مهارت جزو عبارت ساخته است که این کتاب از اول تا آخر به شکل بهترین نمونه انشا بروز کرده و شایسته پیروی است. افزون بر این، در این کتاب چنین موارد به قول دکتر معین نادر است که در آنجا در مورد کاربرد الفاظ و یا محاورات غرابت به نظر آید، ولی در بعضی اشتباهات «تصرف ناسخان» را نمی‌توان نادیده گرفت.

در این مقاله مقصود این است که واژه‌ای نشان داده شود که در عبارت حکایت نهم مقاله اول بی‌محل و بی‌مورد به نظر می‌آید. تا آنجا که راقم حروف اطلاع دارد، کسی از منتقدان فن و صاحبان قلم در این مورد اظهار نظر نکرده است. منظورم واژه «انصاف» است که در جمله آخر حکایت نهم مقاله اول آمده است. این واژه علاوه بر همه نسخه‌های چهار مقاله که از نظر اینجانب گذشته‌اند، در نسخه‌هایی که علامه محمد قزوینی و دکتر محمد معین تصحیح نموده‌اند، هم وجود دارد.

قبل از این که به اصل موضوع بپردازم، باید توضیح داد که واژه‌ای که قرار است درباره آن اظهار نظر کنم، لازم نیست که از قلم نظامی عروضی چکیده باشد. از نظامی عروضی که در فن انشا مهارت شایان و ذهن بیدار داشت، انتظار نمی‌رود که این گونه لغزش سرزده باشد. نظر غالب این است که در دوران استنساخ چهار مقاله، قبل از سال کتابت (۸۳۵ هـ)^۱ قدیمی‌ترین نسخه معلوم آن (و شاید در زمان نزدیک به دوره حیات نظامی عروضی) کاتبی این گونه تصرف کرده و خوشنویسان بعدی که چهار مقاله را از

۱. نظامی عروضی سمرقندی: چهار مقاله، به تصحیح [دکتر] محمد معین (مقدمه)، ص هفتاد و هشت (شماره حاشیه ۳).

این نسخه یا از نقل آن و یا از نقل‌های بعدی آن (علی هذا القیاس) استنساخ کردند، آن را بعینه نقل کرده‌اند.

این گمان از این امر هم تقویت می‌گیرد که علامه قزوینی بعضی لغات را، با وجود اتفاق قرائت آنها در نسخ خطّی چهار مقاله که دوران تصحیح آنها مدنظر ایشان بوده، درست تلقّی نکرده‌اند. مثال‌های این مورد بعداً داده می‌شود.

چنان که قبلاً اشاره شد، واژه «انصاف» در عبارت حکایت نهم چهار مقاله غرابت ایجاد می‌کند. برای بررسی مفصّل آن، حکایت نامبرده در اینجا به طور کامل نقل می‌گردد:

”غایت فصاحت قرآن ایجاز لفظ و اعجاز معنی است و هرچه فصحا و بلغا را امثال این تضمین افتاده است، تا به درجه‌ایست که دهشت همی‌آرد و عاقل و بالغ از حال خویش همی‌بگردد و آن دلیلی واضح است و حجّتی قاطع بر آن که این کلام از مجاری نفس هیچ مخلوق نرفته است و از هیچ کام و زبانی حادث نشده است و رقم قدم بر ناصیه اشارات و عبارات او مثبت است. آورده‌اند که یکی از اهل اسلام پیش ولید بن المغیره این آیت همی‌خواند: قِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ وَيَا سَمَاءُ اقْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ^۱. فقال الوليد بن المغيرة: وَاللَّهِ إِنَّ عَلَيْهِ لَطَلَاوَةً وَإِنَّ لَهُ لَحَلَاوَةً وَإِنَّ أَعْلَاهُ لَمُنْمِرٌ وَإِنَّ أَسْفَلَهُ لَمُعْدِقٌ وَمَا هُوَ قَوْلُ الْبَشَرِ^۲. چون دشمنان در فصاحت قرآن و اعجاز او در میادین انصاف بدین مقام رسیدند، دوستان بنگر تا خود به کجا برسند؟ والسلام“.

این حکایت از چهار مقاله به تصحیح علامه قزوینی (چاپ لیدن، ۱۳۲۷ ه.ق./ ۱۹۰۹ م) نقل گردیده است.^۳ قزوینی در تصحیح و تحقیق متن آن، از سه نسخه خطّی و یکی از چاپهای چهار مقاله استفاده کرده‌اند و یکی از نسخه‌های خطّی از کتابخانه‌ی عاشر آفندی اسلامبول (قسطنطنیه) است که در سال ۸۳۵ هجری استنساخ شده است و غالب

۱. هود (۱۱)، آیه ۴۴.

۲. ترجمه: پس ولید بن مغیره گفت: سوگند به خدای آن (کلام او) را حسن و بهجت است و او را شیرینی است. بر سوی او میوه‌دار است و فرو سوی وی پرشکوفه (پرشاخ، پربار) و آن گفتار آدمی نیست (قند پارسی)

۳. ص ۲۳ (این حکایت در چاپ [دکتر] محمد معین بدون تغییر لفظی نقل شده است، ص ۹-۳۸).

به یقین قدیمی‌ترین نسخه معلوم چهار مقاله است و به قول علامه قزوینی «به غایت صحیح و مضبوط» است.^۱

همچنین این نسخه در مقابل نسخ دیگر از لحاظ قرائت اختلافات زیادی دارد. نظر به قدمت، صحت و استواری این نسخه، قزوینی آن را اساس تصحیح و ترتیب چهار مقاله قرار داده‌اند و آن را در حواشی با «ق» مشخص نموده‌اند. دو نسخه دیگر در موزه بریتانیا در لندن نگهداری می‌شود. قدیم‌تر از اینها (شماره OR.3507) در سال ۱۰۱۷ هجری (در پاورقی علامه قزوینی به علامت «ا» مشخص است) و دیگری «ب» در پاورقی‌ها (شماره OR.2955) در سال ۱۲۷۴ هجری استنساخ شده است. نسخه چاپی که پیش نظر علامه بوده، در طهران در ۱۳۰۵ هجری به چاپ رسیده و علامه قزوینی به این مناسبت این نسخه را در پاورقی «ط» خوانده‌اند. در نسخه چاپی علامه قزوینی، عدم وجود اختلاف در قرائت «انصاف» نشان می‌دهد که در همه این نسخه‌ها «انصاف» آمده است.

دکتر محمد معین در تصحیح مجدد چهار مقاله، چاپ مذکور علامه قزوینی را پیش نظر داشتند و علاوه بر آن نسخه شخصی آقای حاج محمد آقا نخجوانی (سال کتابت ۱۳۰۵ هـ) و دستورالکاتب از محمد هندو شاه که در آن مقاله اول چهار مقاله با قدری تصرف نقل شده است، پیش نظر دکتر معین بوده‌اند. دکتر معین اختلافات قرائت از چاپ قزوینی را در حاشیه اول چاپ خود نقل کرده‌اند و اضافه و ترمیم از طرف خود را با علامات «م، م» مشخص ساخته‌اند. ولی ایشان هم درباره واژه «انصاف» اختلاف قرائت را نشان نداده‌اند. بنابراین می‌توان استنباط کرد که در نسخ مورد نظر دکتر معین (یعنی نسخه آقای نخجوانی و دستورالکاتب) که در تصحیح مجدد چهار مقاله از آنها استفاده کرده‌اند، در حکایت نامبرده همان واژه «انصاف» آمده است. از بیان این تفصیل منظور این است که نشان داده شود که همه این نسخه‌ها که در پیش نظر مصححان محترم و دانشمند چهار مقاله بوده‌اند، به واژه «انصاف» این حکایت اجماع دارند.

۱. نظامی عروضی سمرقندی: چهار مقاله، به تصحیح [دکتر] محمد معین، ص هفتاد و هفت، نیز ص هشتاد و چهار.

همچنین سکوت آنان در مورد کاربرد این واژه در عبارت این حکایت حاکی است که این واژه را درست تلقّی می‌کنند.

راقم حروف تاکنون هر نسخه چهار مقاله را که دیده است، مؤیّد واژه «انصاف» در این مورد است. مثلاً:

۱- چهار مقاله به تصحیح و مقدّمه دکتر سیّد رغیب حسین، چاپ رام نراین لال بینی مدهو، اله آباد، ۱۹۸۰ میلادی.

۲- چاپ سنگی از هند بدون اسم چاپخانه.

۳- نسخه‌ای که از روی نسخه محمد قزوینی (بدون تعلیقات و حواشی) چاپ گردیده است.

علاوه بر این، دو ترجمه چهار مقاله هم پیش نظر اینجانب بوده است؛ یکی ترجمه چهار مقاله به اردو از پروفیسور عندلیب شادانی و دیگری به انگلیسی از دکتر ای. جی. براون. از این ترجمه‌ها هم به دست می‌آید که اینها از نسخه‌های خطّی و یا چاپی چهار مقاله ترجمه شده‌اند که در این مورد خاص واژه «انصاف» داشته‌اند.^۱

در این ضمن باید به این نکته توجه خاص مبذول داشت که علامه قزوینی و دکتر محمد معین از نسخه‌های خطّی و یا چاپی چهار مقاله که در تصحیح آن استفاده کرده‌اند، در واژه و یا واژه‌هایی که قبل از «انصاف» آمده‌اند، تفاوت زیادی دارند. چنانچه در نسخه «ق» که قدیمی‌ترین نسخه معلوم چهار مقاله است، و به قول علامه قزوینی «به غایت صحیح و مضبوط» است، «میان دین و انصاف» آمده است. به عکس آن در هر دو نسخه خطّی چهار مقاله مضبوط در موزه بریتانیا (الف و ب) و در نسخه چاپی تهران، «میادین دین و انصاف» کتابت شده است. این هر دو قرائت برای علامه قزوینی و دکتر محمد معین محلّ نظر بودند. لذا اول‌الذکر بنابر اعتماد به راهنمایی شعور و وجدان خود، «میادین انصاف» را اصحّ قرار داده آن را در متن جا داد و ثانی‌الذکر همین قرائت را قبول کرد و مهر تصدیق بر آن ثبت کرد و قرائت‌های مختلف در نسخ دیگر را در پاورقی آورد.

۱. ترجمه شادانی، لاهور، ۱۹۳۰ م، ص ۴۸، ترجمه براون، ۱۸۹۹ م، Equity دارد به معنی انصاف.

درباره واژه «میادین» باید عرض شود که این حتماً اصح و در مقابل قرائت‌های دیگر مرجح است، ولی مصححان فاضل به غرابتی که واژه «انصاف» وارد می‌آورد توجه نفرمودند و در این ضمن تنها به اتفاق نسخ در این مورد اکتفا کردند. در حالی که در چاپ‌های علامه قزوینی و دکتر محمد معین مواردی چند به نظر می‌آید که آنها بعضی الفاظ را، با وجود توافق در نسخه‌های خطی چهار مقاله در مورد این واژه‌ها، قبول نکردند و آنها را در متن جا ندادند و آنها را با مناسب‌ترین واژه‌ها تغییر دادند. به طور مثال در حکایت مورد نظر، همه نسخه‌ها بر «ولید بن مغیره» اجماع دارند.^۱ ولی این هر دو مصحح «الولید بن المغیره» را انسب و اصح قرار دادند.^۲ در بعضی مقامات دیگر قرائت محل نظر را در متن نگه‌داشته‌اند و قرائت درست را در پاورقی ثبت کرده‌اند. مثلاً در التَّكْبَرُ مَعَ الْمُتَكَبِّرِ صدقه.^۳ درباره لفظ «صدقه» نوشته‌اند:

صدقه: كذا فی جميع النسخ و المعروف حسنه.^۴

همچنین در جمله اول دهمین حکایت مقاله اول «پیش از این در میان ملوک عصر و جابره روزگار پیش ... الخ» محمد معین درباره واژه «پیش» که در آخر جمله آمده، این حاشیه را نوشته‌اند:

”پیش“ زائد و رکیک به نظر می‌رسد و احتمال دارد که با تصرف ناسخین در عبارت دخیل شده باشد...“^۵

ولی در این جمله «و چون شعر بدین درجه نباشد، تأثیر او را اثر نبود» (مقاله دوم) در ضمن لفظ «تأثیر» این احتمال را نادیده گرفتند و در این باره در پاورقی نوشتند: “تأثیر چگونه بی‌اثر باشد (مگر به توجیه متکلف)“^۶.

۱. نظامی عروضی سمرقندی: چهار مقاله، به تصحیح علامه قزوینی، حاشیه، ص ۳۳۰.

۲. همان، ص ۲۳.

۳. همان، ص ۱۳.

۴. همان، حاشیه، ص ۳۲۸.

۵. نظامی عروضی سمرقندی: چهار مقاله، به تصحیح محمد معین، ص ۳۹ (حاشیه اول شماره ۱۱).

۶. همان، ص ۴۷، (حاشیه دوم، شماره ۱۱).

خلاصه این که با وجود این ژرف‌نگاهی و توجه فوق‌العاده در تصحیح متن چهار مقاله، بی‌مورد بودن لفظ «انصاف» در حکایت مزبور و جنبه غرابت و ابهام که بنابر آن به وجود آمده، از چشم این هردو مصحح فاضل پوشیده مانده است. بررسی بالاستیعاب این حکایت نشان می‌دهد که نظامی عروضی در اینجا ایجاز لفظ و اعجاز معنی قرآن را اتّصاف کرده است. خالد بن مغیره هم در آخر حکایت به این عبارت: «والله ان عليه لطلاوة و ان له لحلاوة و ان اعلاه لثمر و ان اسفله لمعذوق و ما هو قول البشر» (ترجمه: سوگند به خدای آن را (کلام او را) حسن و بهجت است و او را شیرینی است. بر سوی او میوه‌دار است و فرو سوی وی پرشکوفه (پرشاخ، پربار) و آن گفتار آدمی نیست) فصاحت قرآن و اعجاز بیان آن را اتّصاف کرده است نه «انصاف». بنابراین ارزیابی قول ولید بن مغیره که در اصل ستایش و تمجید قرآن است، مقتضی «انصاف» است، نه انصاف.

ارباب نقد و نظر مستحضرند که واژه انصاف در مواردی فصیح است که در آنجا یا شیوه عدل کسی مورد ستایش است یا امری یا مسئله‌ای اختلافی را مورد شور و بحث قرار می‌دهند. امکان اختلاف در فصاحت و اعجاز بیان کلام الله مجید اصلاً وجود ندارد. تاریخ اسلام شاهد این حقیقت است که آن فصحای مکه که از سعادت بزرگ قبول اسلام محروم ماندند، با وجود تفاخر خود بر زبان‌دانی اعتراف به فصاحت و معجز بیانی قرآن می‌کردند. واژه انصاف که مورد بحث و اختلاف در عبارت مذکور است، در سه مورد دیگر هم در چهار مقاله به کار رفته است. مثلاً:

۱. عدل و انصاف (چاپ محمد معین ص ۲).
۲. انصاف از نعیم جوانی بستند و او از عنفوان شباب بداند (همان، ص ۵۰).
۳. اصحاب انصاف دانند که (همان، ص ۷۲).

در این سه مورد کاربرد انصاف بر محلّ و فصیح است و غرابتی هم ندارد. راقم حروف برای تأیید موقف خود می‌خواهد درباره سال تصنیف چهار مقاله (۲-۵۵۱ هـ) و قدیمی‌ترین نسخه خطّی دستیاب آن که در سال ۸۳۵ هجری استنساخ شده است عرض کند که بین این دو فاصله زمانی ۲۸۳ سال است. در طیّ این زمان طولانی، کتابی مطلوب مثل چهار مقاله، نمی‌دانیم چند مرتبه استنساخ شده، و نمی‌دانیم

که چهره‌های چند واژه بنابر سهو کاتبان دگرگون شده باشد. می‌توانیم دربارهٔ این حقیقت از اختلاف زیاد قرائت واژه‌ها در متن چهارمقاله که در پاورقی‌های آن دیده می‌شود اطلاعاتی به دست آوریم. چون میادین بنابر تصرف کاتبان به شکل «میان دین و...» و «میادین دین و...» درآمده است و «واحدة بواحدة» شکل «واحد بواحد» را گرفته است، خارج از امکان نیست که «اتصاف» با افتادگی فقط نقطه‌ای «انصاف» شده باشد. در جملهٔ آخر حکایت نامبرده که حاکی از بررسی نظامی عروضی دربارهٔ تقدیر از کلمات ستایشی ولید بن مغیره از این آیت «قیل یا ارض ابلعی... الخ» آمده است، اگر به جای «میادین انصاف» «میادین اتصاف» خوانده شود، نه فقط کیفیت ابهامی این جمله از بین می‌رود بلکه واژه «اتصاف» مفهوم این جمله را کاملاً آشکار می‌سازد و آن را با کل حکایت هم‌آهنگ می‌کند.

خسرو شیرین دهنان[◇]

(نگاهی سبک‌شناسانه به اشعار امیر خسرو دهلوی)

عبدالرضا مدرّس‌زاده*

مرور و مطالعه دیوان امیر خسرو دهلوی به عنوان «طوطی شکر مقال»^۱ هندوستان در حقیقت یادآور وضع زبان و شعر فارسی در خارج از چارچوب جغرافیایی ایران قدیم و آشنایی با نوع نگرش هنرمندانه شاعران و ادیبان دیار اسطوره‌ای هندوستان به مسایل و موضوعات ادبی است که بر اثر آن می‌توان شباهت‌ها و تفاوت‌های زبانی و فکری را نشان داد و به این مطلب دقیق‌تر پی‌برد که رمز و راز مانایی و توجه به زبان فارسی در سرزمین هند چه بوده است.

امیر خسرو که سال‌های زندگی او میان قرن‌های هفتم و هشتم هجری قرار گرفته، شاعری را در روزگاری دنبال می‌کرده که در این سوی جغرافیای فرهنگ و ادب شعر فارسی - ایران - سبک عراقی روزهای اوج و شکوفایی خود را در پیشگاه شاعران بزرگ چون سعدی، مولوی، خواجوی کرمانی و حافظ می‌گذرانیده است. بنابراین بی‌آنکه دیوان او را هم دیده باشیم می‌توان حدس زد که او در شعر، به اعتبار چارچوب زمانی و معنایی مورد پسند و توجه خود از شعر فارسی «سبک عراقی» کار شاعری را

◇ عنوان مقاله تعبیری است از حضرت حافظ که طوطیان هند از شعر او شکرشکن می‌شوند:

شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان که به مژگان شکند قلب همه صف شکنان

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کاشان - ایران.

۱. اشاره است به ماده تاریخ درگذشت او که ملّا شهاب معنایی سروده است:

شد «عَدیم‌المثل» یک تاریخ او دیگری شد «طوطی شکر مقال»

تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۷۵۶؛ نقل از تاریخ ادبیات در ایران، [دکتر] صفا، ج ۳/۲، ص ۷۷۷.

دنبال کرده است. اما هنگامی که با اصول و معیارهای سبک‌شناسی از تأثیر محیط، فرهنگ، آداب و رسوم و باورهای خاص محیط زندگی او در شعرش با خبر می‌شویم، درمی‌یابیم که امیر خسرو هر چند غزل سروده و عاشقانه سروده و احساسات لطیف برون تراویده از طبع رقیق و نازک خویش را بروز داده است اما در مواردی همین مضامین عاشقانه شعر او اختلاف و فاصله معنی‌داری با نوع ایرانی آن نزد حافظ و سعدی و دیگران دارد.

می‌دانیم که امیر خسرو خود به ایران نیامد و از نزدیک تماسی با شاعران مطرح آن روزگار که بخش عمده آنان در شیراز زندگی می‌کردند «مانند حافظ و سعدی» و یا خود را از جای دیگر به شیراز می‌رساندند «مانند خواجوی کرمانی» و یا افسوس می‌خوردند که چرا شیرازی نیستند! «مانند همام تبریزی» نداشت، اما مستی و طربناکی شعر خود را از شیراز می‌داند و این بیانگر مقدار تأثیری است که او از مکتب شعر فارسی در قرن‌های هفتم و هشتم پذیرفته است. به رغم این، می‌توان نوعی غیرت بومی و وسواس و ملاحظه ناشی از هنر دوستی را در آثارش یافت زیرا در سراسر دیوان او کمتر بیت یا مصراعی را از شاعران مطرح ایرانی که به آنان ارادت و علاقه‌مندی داشته عیناً نقل و تضمین کرده است، در حالی که مدتی بعد از او صائب تبریزی که اتفاقاً حال و هوای هندوستان را نیز درک می‌کند در سراسر دیوان خویش با ذکر نام و عنوان، بیت یا مصراعی را از بیشتر شاعران از مولوی و حافظ و سعدی یا ظهوری و زلالی نقل و تضمین می‌کند.^۱ البته ناگفته نماند که این موضوع چیزی از توجه و علاقه امیر خسرو به شاعران مطرح فارسی زبان ایرانی نمی‌کاهد و او مثنوی‌های خود را به شیوه نظامی گنجینه‌ای و غزل‌ها را به اسلوب سعدی سروده است.^۲

۱. مانند این نمونه از شعر صائب:

صائب این غزل حضرت سعدی است که گفت «عشق‌بازی دگر نفس‌پرستی دگر است»

(دیوان ۷۲۵/۲)

اما امیر خسرو همین غزل را پیروی کرده و نام یا مصراعی را از سعدی نیاورده است (ص ۷۳).

۲. ن.ک: به تاریخ ادبیات در ایران، [دکتر] صفا، ج ۳/۲، ص ۷۸۶ به بعد؛ با کاروان حله، ص ۲۶۶.

در تاریخ ادبیات فارسی، معمولاً سعدی نقطه اوج شعر عاشقانه فارسی است که راهی را که انوری، خاقانی، فخرالدین عراقی و دیگران در این زمینه به پیمودن آغاز کرده‌اند، او به پایان می‌رساند و طبیعی است که تأثیر امیر خسرو از سعدی به عنوان گل سرسبد شعر عاشقانه فارسی در مقطع قرن هفتم، آگاهانه و هنرمندانه باشد که اتفاقاً یکی از مواردی که می‌تواند در شناخت بیشتر و بهتر شعر امیر خسرو به کارآید مقایسه غزل‌هایی است که او هم‌وزن و هم‌قافیه و ردیف با شعر سعدی سروده است^۱ که چند نمونه آن چنین است:

سعدی:

دلی که عاشق و صابر بود مگر سنگ است

ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است^۲

امیر خسرو:

کسی که عشق نبازد نه آدمی، سنگ است بلای عشق کشد هر که آدمی رنگ است^۳

سعدی:

خوبرویان جفا پیشه وفا نیز کنند به کسان درد فرستند و دوا نیز کنند^۴

امیر خسرو:

دلبران مهر نمایند و وفا نیز کنند دل بر آن مهر نبندی که جفا نیز کنند^۵

سعدی:

اینان مگر ز رحمت محض آفریده‌اند کارام جان و انس دل و نور دیده‌اند^۶

امیر خسرو:

اهل خرد که از همه عالم بریده‌اند داند خرد که از چه به کنج آرمیده‌اند^۷

۱. [دکتر] اسلامی ندوشن در مقاله خود، مفصل این همسانی‌ها را یاد کرده‌اند. ن.ک: آواها و ایماها، ص ۲۰۳.

۲. سعدی شیرازی، شیخ مشرف‌الدین مصلح: کلیات اشعار، ص ۴۳۸.

۳. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۱۱۱.

۴. سعدی شیرازی، شیخ مشرف‌الدین مصلح: کلیات اشعار، ص ۵۳۱.

۵. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۲۲۰.

۶. سعدی شیرازی، شیخ مشرف‌الدین مصلح: کلیات اشعار، ص ۴۹۲.

۷. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۲۲۵.

سعدی:

برخیز تا یک سو نهیم این دلق ازرق فام را
بر باد قلاشی دهیم این شرک تقوی نام را^۱

امیر خسرو:

بهر تو خلقی می‌کشد این آخرین بدنام را
بس می‌نیایم چون کنم وه این دل خود کام را^۲

سعدی:

رها نمی‌کند ایام در کنار منش که داد خود بستانم به بوسه از دهنش^۳

امیر خسرو:

قبا و پیرهن او که می‌رسد به تنش من از قباش به رشکم قبا ز پیرهنش^۴

سعدی:

چه فتنه بود که حسن تو در جهان انداخت
که یک دم از تو نظر بر نمی‌توان انداخت^۵

امیر خسرو:

سپیده دم که زمانه ز رخ نقاب انداخت به زلف تیره شب نور صبح تاب انداخت^۶

*

چه تیر بود که چشم تو ناگهان انداخت که بر نشانه دل‌های عاشقان انداخت^۷

سعدی:

دل هر که صید کردی نکشد سر از کمندت
نه دگر امید دارد که رها شود ز بندت^۸

۱. سعدی شیرازی، شیخ مشرف‌الدین مصلح: کلیات اشعار، ص ۴۱۶.

۲. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۲۶.

۳. سعدی شیرازی، شیخ مشرف‌الدین مصلح: کلیات اشعار، ص ۵۳۱.

۴. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۳۶۰.

۵. سعدی شیرازی، شیخ مشرف‌الدین مصلح: کلیات اشعار، ص ۴۲۲.

۶. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۱۱۲.

۷. همان، ص ۱۱۳.

۸. سعدی شیرازی، شیخ مشرف‌الدین مصلح: کلیات اشعار، ص ۴۲۳.

امیر خسرو:

صفتی است آب حیوان ز دهان نوش خندت

اثری است جان شیرین ز لبان همچو قندت^۱

اما به رغم این استقبال از شعر شاعران سبک عراقی و پیش از آن، یعنی ناصر خسرو و خاقانی، شگفت این جاست که در سراسر دیوان غزل‌های او که در چهار بخش تحفة الصغر، وسط الحیات، غرة الکمال، بقیه نقیه شکل گرفته است، به تقریب از هیچ شاعر ایرانی به صراحت یاد نمی‌کند و با نیاوردن عین مصراع و تضمین نکردن شعر، کار را در حدّ یک استقبال شاعرانه نگاه می‌دارد.

چنین برمی‌آید که امیر خسرو در پرداختن به منظومه‌ها نمی‌تواند تأثیر نظامی را بر خود افکار کند، اما به رغم این که او «ازین فن بلند نامی طلب نمی‌کند، زیرا این شیوه بر نظامی ختم است»^۲، گاهی به چنان استقلال و استغنائی ادبی می‌رسد که می‌گوید:

کوکبه خسروی‌ام شد بلند غلغله در گور نظامی فکند

گرچه بر او مهر سخن ختم بست سکه من مهر زرش را شکست^۳

در بررسی و مرور کارنامه ادبی امیر خسرو، آنچه که برجسته و صریح خود را نشان می‌دهد این است که این شاعر فارسی زبان به جهت این که در بیرون از حوزه سنتی زبان فارسی «خراسان تا قرن ششم» و فارس «قرن‌های هفتم و هشتم» زندگی می‌کرد، به نگرش تازه‌ای درباره ادبیات و شاعران و مباحثی چون نقد ادبی، سبک شعر و سرقت‌های ادبی دست یافته است. این «نگرش از بیرون» به او یاری کرده تا بتواند همراهی با شاعران فارسی زبان پیش از خود یا همروزگار با خود را در سطح قالب و ظرف زبانی نگاه دارد و بازتابی که از شعر امیر خسرو و از قرن هشتم تا امروز در

۱. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۸۸

۲. اشاره است به این ابیات نظامی خطاب به فرزندش محمد:

در شعر مپیچ و در فن او چون اکذب اوست احسن او

زین فن مطلب بلند نامی کان ختم شده است بر نظامی

(دیباچه لیلی و مجنون، ص ۴۵۶)

۳. نقل از نقد ادبی، [دکتر] زرّین کوب، ص ۷۸۵.

مجامع علمی و فرهنگی و انجمن‌های ادبی ایران از شعر او به وجود آمده گویای آن است که به همان اندازه که امیر خسرو دهلوی و بیدل عظیم‌آبادی و میرزا جلال اسیر و دیگران به زبانی شاعرانه ورای زبان معیار شاعران ایرانی چون سعدی و حافظ و صائب و کلیم دست پیدا کرده و شعر سروده‌اند، ادیبان ایرانی در سدهٔ اخیر مانند ملک‌الشعرا بهار و فروزان‌فر و همایی و... هم آن گونه که بایست به شعر او توجه نکرده‌اند. این نکته یادآور عدم تفاهم و تجانسی است که شاعران هندی و شعرشناسان ایرانی در این زمینه با یکدیگر داشته‌اند و البته از تأثیر محیط، آداب و رسوم، فرهنگ بومی، قابلیت‌های زبانی و... ناشی می‌شود.

*

نزدیک‌ترین گونه از این برخورد فرهنگی در همان قرن هشتم روی می‌دهد. حافظ شیرازی که شاعری‌اش پس از مرگ امیر خسرو دهلوی (۷۳۵ ق) آغاز می‌شود در دیوان خود، غزل‌های فراوانی دارد که همانندی وزن و قافیه با شعر امیر خسرو دارد^۱ و البته این تأثیرپذیری به شکل سراسر مستقیم و بی‌واسطه نیست. به طور کلی همانندی‌های وزن و قافیه (حتی مضمونی) حافظ و امیر خسرو را می‌توان به سه گونه تقسیم کرد: الف: همانندی‌هایی که بین حافظ و امیر خسرو و دیگر شاعران سبک عراقی و سعدی قرار می‌گیرند، از وزن و ردیف و قافیه‌ای که در دیوان آنان خوش داشته و می‌پسندیده‌اند، استقبال کرده‌اند و بدین ترتیب یک غزل در سراسر سبک عراقی در جریان بوده است. مانند این نمونه:

فخرالدین عراقی:

به یک گره که دو چشم بر ابروان انداخت

هزار فتنه و آشوب در جهان انداخت^۲

*

۱. آقای [دکتر] فتح الله مجتبیایی در مقالهٔ ارزشمند خود با نام «حافظ و خسرو» وجوه گوناگون تأثیر امیر خسرو بر هنر حافظ را باز گفته‌اند. ن.ک: مجلهٔ آینده، سال یازدهم، شمارهٔ ۳-۱ فروردین تا خرداد، ۱۳۶۴ ه.ش، نقل از حافظ‌نامه، ۶۵/۱.

۲. عراقی همدانی، فخرالدین ابراهیم: دیوان اشعار، ص ۱۴۵.

چو آفتاب رخت سایه بر جهان انداخت جهان کلاه ز شادی بر آسمان انداخت^۱
عطار:

تا به عمد از رخت نقاب انداخت خاک در چشم آفتاب انداخت^۲
سعدی:

چه فتنه بود که حسن تو در جهان انداخت
که یک دم از تو نظر بر نمی‌توان انداخت^۳
کمال خجندی:

لب تو نقل حیاتم به کام جان انداخت به خنده نمکین شور در جهان انداخت^۴
عبید زاکانی:
ز سنبلی که عذارت بر ارغوان انداخت مرا به بی‌خودی آوازه در جهان انداخت^۵
خواجوی کرمانی:

چو بر قمر ز شب عنبری نقاب انداخت دل شکسته ما را در اضطراب انداخت^۶
حافظ:

خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت به قصد جان من زار ناتوان انداخت^۷
امیر خسرو:

سپیده دم که زمانه ز رخ نقاب انداخت به زلف تیره شب نور صبح تاب انداخت^۸

*

چه تیر بود که چشم تو ناگهان انداخت که بر نشانه دل‌های عاشقان انداخت^۹

-
۱. عراقی همدانی، فخرالدین ابراهیم: دیوان اشعار، ص ۱۴۵.
 ۲. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین محمد: دیوان اشعار، ص ۱۵۳.
 ۳. سعدی شیرازی، شیخ مشرف‌الدین مصلح: کلیات اشعار، ص ۴۲۲.
 ۴. کمال خجندی: شیخ کمال‌الدین مسعود: دیوان کمال خجندی، ص ۲۲۹.
 ۵. عبید زاکانی، خواجه نظام‌الدین عبیدالله: کلیات عبید زاکانی، ص ۲۴۲.
 ۶. خواجوی کرمانی، کمال‌الدین محمود: دیوان اشعار، ص ۶۵۲.
 ۷. حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد: دیوان اشعار، غزل ۱۶۸. به جهت گوناگونی چاپهای حافظ، ارجاع به دیوان حافظ را براساس شماره غزل از روی نسخه علامه قزوینی و [دکتر] غنی انجام داده‌ایم.
 ۸. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۱۱۲.
 ۹. همان، ص ۱۱۳.

ملاحظه می‌شود که شاعران مطرح سبک عراقی بدین شکل طبع آزمایی کرده و از عهده این «اقتراح» بیرون آمده‌اند، حتی اگر مثل نمونه شعر عطار در وزنی دیگر باشد یا مانند خواجه و یک نمونه امیر خسرو قافیه را تغییر دهند.

شگفت این که شاعران پس از سبک عراقی نیز از توجه به چنین کارکردهای ادبی غافل نمانده‌اند و آنان نیز خود را با این جریان ادبی «همانند سازی‌ها» همراه کرده‌اند:

صائب تبریزی:

بنفشه پیش خط قفل بر زبان انداخت گهر ز شرم لبست سنگ در دهان انداخت^۱

وصال شیرازی:

چه فتنه بود که مهر تو در جهان انداخت که کینه در دل یاران مهربان انداخت^۲

ب: همانندی‌هایی که با برخی تغییرات در ردیف یا قافیه همراه است که نشان از نوع پسند و سلیقه و علاقه شاعر در گزینش واژگان خاص دارد مانند این نمونه:

امیر خسرو:

وقت آن است که ما رو به خرابات نهیم چند بر زرق و ریا نام مناجات نهیم^۳

حافظ:

خیز تا خرقة صوفی به خرابات بریم شطح و طامات به بازار خرافات بریم^۴

یا این نمونه:

امیر خسرو:

سوی من بین که ز هجرت به گداز آمده‌ام روی بنمای که پیشست به نیاز آمده‌ام^۵

حافظ:

ای که با سلسله زلف‌دراز آمده‌ای فرصتت باد که دیوانه نواز آمده‌ای^۶

۱. صائب تبریزی، میرزا محمد علی: دیوان اشعار، ص ۸۱۲

۲. وصال شیرازی: دیوان اشعار، ص ۵۲.

۳. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۴۰۸.

۴. حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد: دیوان اشعار، غزل ۳۷۳.

۵. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۴۱۱.

۶. حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد: دیوان اشعار، غزل ۴۲۲.

ج: همانندی‌های شعر (وزن و قافیه و ردیف) میان حافظ و امیر خسرو که دیگر شاعران مطرح سبک عراقی در ایران به آنها توجه نداشته‌اند:

امیر خسرو:

کدام شب که تو را در کنار خواهم کرد بنای خانه عمر استوار خواهم کرد^۱
حافظ:

چو باد عزم سر کوی یار خواهم کرد

نفس به بوی خوشش مشکبار خواهم کرد^۲

امیر خسرو:

گرچه از عقل و دل و دیده و جان برخیزم حاش لله که ز سودای فلان برخیزم^۳
حافظ:

مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم طایر قدسم و از دام جهان برخیزم^۴

امیر خسرو:

عاشق و دیوانه‌ام سلسله یار کو؟ سینه ز هجران بسوخت شربت دیدار کو؟^۵
حافظ:

گلبن عیش می‌دمد ساقی گلزار کو؟ باد بهار می‌وزد باده خوشگوار کو؟^۶

بررسی دقیق‌تر چنین شباهت‌هایی از نظر لفظ و ترکیب و مضمون می‌تواند میزان تأثیرپذیری و تأثیرگذاری این شاعران را در ارتباط‌های ادبی با یکدیگر خود را نشان دهد.^۷

نمونه‌هایی دیگر از مشابهت‌های لفظی و معنایی در دیوان امیر خسرو یافت می‌شود که نشان می‌دهد «طوطی هندوستان» از بررسی و مطالعه و استفاده شاعرانه و

۱. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۲۹۸.

۲. حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد: دیوان اشعار، غزل ۱۳۵.

۳. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، غزل ۴۱۴.

۴. حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد: دیوان اشعار، غزل ۳۳۶.

۵. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۴۹۵.

۶. حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد: دیوان اشعار، غزل ۴۱۴.

۷. ابتکار این شیوه از آقای [دکتر] شمیسا است. ن.ک: کلیات سبک‌شناسی، فصل هفتم، روش بررسی سبک شناختی متون، ص ۱۵۱ به بعد.

هنرمندانه از دیوان‌های شعر فارسی در ایران برکنار نبوده است چند نمونه از این تأثیر پذیری چنین است:

مولوی:

این کیست این، این کیست این، این یوسف ثانی است این
خضر است و الیاس این مگر یا آب حیوانی است این^۱

امیر خسرو:

بالای توست این پیش من یا سرو بستانی است این
چشم من است این پیش تو یا ابر نیسانی است این^۲

خاقانی:

ای قبله جان کجات جویم جانی و به جان وفات جویم^۳

امیر خسرو:

شب من سیه شد از غم، مه من کجات جویم
به شب دراز هجران مگر از خدات جویم^۴

خاقانی:

عیسی لب است یار و دم از من دریغ داشت
بیمار او شدم قدم از من دریغ داشت^۵

امیر خسرو:

آب حیات من که نم از من دریغ داشت خاک رهش شدم قدم از من دریغ داشت^۶
ناصر خسرو:

دل ز افتعال اهل زمانه ملا شدم ز یشان به قول و فعل از ایرا جدا شدم^۷

۱. بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: غزلیات شمس، ص ۶۷۵.

۲. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۴۶۵.

۳. خاقانی شروانی، حسن‌العجم افضل‌الدین ابوبدیل بن علی: دیوان اشعار، ص ۳۰۴.

۴. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۴۰۷.

۵. خاقانی شروانی، حسن‌العجم افضل‌الدین ابوبدیل بن علی: دیوان اشعار، ص ۵۵۷.

۶. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۱۰۲.

۷. ناصر خسرو، حکیم ابومعین ناصر بن حارث القبادیانی البلخی المروزی: دیوان اشعار، ص ۱۳۸.

امیر خسرو:

با تو چه روز بود که من آشنا شدم کز روزگار صبر و سلامت جدا شدم^۱

اما به رغم همه اینها، همچنان که گفتیم، امیر خسرو از هیچ شاعر ایرانی به صراحت در غزل‌های خود نام نمی‌برد. این امر شاید از آنجا ناشی می‌شود که او براساس تقسیم‌بندی‌هایی که خود کرده و طبعاً به آن پایبند است، خود را در مقامی فراتر از استقبال و تأثیرپذیری می‌دیده است. همین اعتقاد او که «شاعر استاد از شاعر سارق جداست»^۲ و شاعر را به دوگونه «استاد تمام و استاد ناتمام» تقسیم می‌کند^۳، نشان می‌دهد که شاعر، هر چند صمیمانه اعتراف می‌کند «موجد طرز خاصی نیست و کلامش از لغزش تهی نیست»^۴. اما در حقیقت تلاش‌های فراوانی می‌کند تا بتواند به طرز خاصی از شعر دست پیدا کند. کار به جایی می‌کشد که او را حتی فراتر از سبک عراقی، بانی «وقوع گویی» شمرده‌اند^۵، و مهارت شاعران دوره قبل از سبک هندی «تیموری» را با قدرت طبع امیر خسرو مقایسه کرده‌اند^۶.

شاید یکی از دلایل این امر که دیوان غزل‌های امیر خسرو به خلاف دیوان‌های شعر فارسی همین دوره از انواع آرایه‌های لفظی و معنوی مانند جناس و سجع و مراعات‌النظیر و ایهام و انواع تلمیحات و تمثیلات فارسی کم بهره است، این باشد که شاعر می‌دیده چنانچه بخواهد به وادی جناس و ایهام و تناسب کشیده شود مجبور به رعایت قواعدی است که شاعران ایرانی در سبک عراقی آنها را رعایت می‌کنند، مانند تجنیس پیمان و پیمانه و تقابل آه و آینه و زلف و دل و انواع ایهام با شیرین و فرهاد و شکر و... و از این جهت به تکرار گویی در آن سوی سرزمین ایران دچار و متهم خواهد شد. ضمن این‌که این «نظاره‌گر از بیرون به شعر فارسی» صرفاً علاقه‌مند است

۱. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۴۳۰.

۲. زرین کوب بروجردی، [دکتر] عبدالحسین: نقد ادبی، ص ۱۰۳.

۳. شمیسا، [دکتر] سیروس: سبک‌شناسی شعر، ص ۲۲۹.

۴. همان.

۵. گلچین تهرانی، احمد گلچین معانی بن علی اکبر: مکتب وقوع در شعر فارسی، ص ۵.

۶. همان، ص ۳۵۲ و ۳۵۶.

احساسات خاص شاعرانه خود را ابراز کند و چنان شیفته زبان فارسی است که می‌خواهد ساده و بی‌پیرایه طرح مطلب کند و از این زاویه ارادت خالصانه به زبان فارسی است که در دیباچه غرّة الکمال، زبان فارسی را به دلیل زیبایی بر زبان عربی ترجیح می‌نهد.^۱ (سرنوشت غریبی است؛ ایرانیان زبان عربی را حفظ کردند و هندی‌ها زبان فارسی را). این نمونه غزل او در اینجا درخور طرح و بررسی است:

آن سخن گفتن تو هست هنوزم در گوش	وان شکرخنده شیرین تو از چشمه نوش
گریه می‌آیدم از دور به آواز بلند	که از آن گریه نمی‌آیدم آواز به گوش
سرو قد از چمن سبز به بیرون چه روی	سر برون ناز ده از لاله تر مرزن گوش
دوش در خواب بدیدم رخ چون خورشیدت	نیم شب روز شد از شعله آهم شب دوش
ای به خشم از بر من رفته و تنها خفته	چشم را گوی که چندین طرف خواب بیوش
خسروا گرم برون می‌دودت خواب از چشم	دیگر دل شد مگر از پختن سودا خاموش ^۲

جدا از چند تشبیه یا کنایه که ناچار در شعر آمده تا کلام بلاغی و هنری پیدا کند، دیگر مضمون یا آرایه‌ای که شعر را محرک احساسات و جان‌بخش قرار بدهد در غزل دیده نمی‌شود. اما به رغم این، مطلب مهم آن است که در همین غزل ساده او از شیوه‌ای سخن گفته که خاص زبان و محیط زندگی اوست. در سراسر شعر دوره عراقی شاعرانی که غزل عاشقانه سروده‌اند، کمتر به گل مرزن‌گوش توجه کرده و از آن مضمون ساخته‌اند و پیداست که شاعران ایرانی دوره خراسانی که با طبیعت سر و سری داشته‌اند از این گل به عنوان مشبه به یا استعاره استفاده کرده‌اند.^۳ همچنین تعبیراتی مانند: طرف خواب پوشیدن، گرم بیرون دویدن خواب از چشم، خاص این شاعر و شعر سرزمین هند است. صفت تر و مضمون گریه‌کردن هم در شعر امیر خسرو بسامدی بالا دارد که به آن خواهیم پرداخت. و اگر تردید داشته باشیم که برخی شاعران ایرانی همزمان با امیر خسرو از برخی ابتکارهای او استقبال کرده‌اند، این نمونه از غزل او و تأثیری که بر خواجه‌ی کرمانی گذاشته نشان می‌دهد که شیوه ترکیب‌سازی و

۱. شمیس، [دکتر] سیروس: سبک‌شناسی شعر، ص ۲۲۹.

۲. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۳۵۴.

۳. علامه دهخدا در لغت‌نامه، شواهد شعری ذیل مرزن گوش را در شاعران دوره خراسانی آورده است.

مضمون آفرینی امیر خسرو به سبک فارسی بیرون از ایران مورد توجه برخی شاعران ایرانی بوده است:

امیر خسرو:

خطی که بر سمن آن گل‌گذار بنویسد بنفشه نسخه آن بر بهار بنویسد^۱

خواجو:

به آب گل رخ آن گل‌گذار می‌شویند و یا به قطره شبنم بهار می‌شویند^۲

جالب توجه این که در دو غزل (امیر خسرو ۸ بیت، خواجو ۹ بیت) ۷ قافیه یکسان است و این غزل را بهترین غزل دیوان خواجوی کرمانی دانسته‌اند^۳ و این معنی آن است که جوشش هنری زبان فارسی در سرزمین هند از همین مقطع آغاز می‌شود و تا قرن‌های ۱۱ و ۱۲ هجری ادامه پیدا می‌کند که مهاجرت صدها شاعر ایرانی به سرزمین هند را موجب شد.

*

از دستاوردهای بررسی دیوان امیر خسرو، دست یافتن به این نکته است که محیط زندگی و آداب و رسوم و باورها و رفتارهای بومی سرزمین شاعر چه تأثیری در شعر او داشته است و از آنجا که عالی‌ترین مضمون در شعرهای غنایی هر شاعر توصیف معشوق است، می‌توان به سیمای معشوق مورد پسند یا معشوق برای خیال شاعرانه امیر خسرو در ورای نقاب واژگان و تعبیرات دست پیدا کرد.

۱. معشوق می‌تواند غیرمسلمان یا برهمن باشد: با توجه به ترکیب جمعیتی سرزمین هند، از آغاز راهپایی اسلام به این سرزمین تا امروز، همزیستی سرشار از دوستی و احترام مسلمانان و پیروان دیگر آیین‌ها در هند مثال‌زدنی است. در شعر امیر خسرو به عنوان عرصه تصویر آفرینی، شاعر نمی‌تواند ذهن و زبان خود را از حضور مضامینی که تخیل و تصویری ناشی از این همزیستی دارند برکنار نگاه دارد.

۱. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۲۹۵.

۲. خواجوی کرمانی، کمال‌الدین محمود: دیوان اشعار، ص ۶۸۲.

۳. ن.ک: سخنان [دکتر] دادبه در گفتگو با کیهان فرهنگی و دیدگاه ایشان درباره فضل تقدم و تقدم فضل میان خواجو و خواجه، کیهان فرهنگی، آبان‌ماه ۱۳۷۰، هش، شماره ۷۷.

از این رو در دیوان امیر خسرو بت برهمن یا هندو بسامد دارد و از فریادها و
 فغان عاشقانه امیر خسرو فغان از نامسلمان و پناه بردن به مسلمانان است!
 ای برهمن بارده در پیش خود رد کرده اسلام را
 یا چو من گمراه را در پیش بت هم بار نیست^۱

*

کافرت کردند خلقی بس که ناحق کشتیم کافری نزدیک خلق اما مسلمان منی^۲

*

خرابم کرده بود و رفته بود او ای مسلمانان
 که باز آن یار بدخویم بر آن بنیاد می آید^۳

*

مگویید ای مسلمانان که منگر در رخ خوبان
 بدین معذور دارم که این از من نمی آید^۴

*

مکن ناز و مکش ما را مسلمانی است این آخر
 اگر عاشق شدم جایی چه کردم کافری آمد^۵

البته گاهی معشوق مسلمان کاری می کند که هیچ کافری نمی کند:

کافر نکند با دل من آنچه تو کردی یعنی که در اسلام روا باشد از اینها^۶

۲. درست در نقطه مقابل ویژگی قبل، گاهی شاعر در دنیای خیال انگیزی خود،
 معشوق مسلمان را دوست می دارد و با او نرد عشق می بازد. این اشتیاق و شیفتگی
 نسبت به دوست تا آنجاست که اگر این دوست یا معشوق در ماه رمضان روزه
 باشد باز هم عاشق او را و روزه گرفتنش را و دهان از گرسنگی بوی گرفته اش را

۱. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۶۴.

۲. همان، ص ۵۵۰.

۳. همان، ص ۱۳۱.

۴. همان، ص ۱۳۱.

۵. همان، ص ۱۳۴.

۶. همان، ص ۱۳۴.

دوست دارد. این مضمون بوی دهان که به مشام شاعر خوش آمده! «در سراسر شعر عاشقانه فارسی بی سابقه است»:

مه روزه رسید و آفتابم روزه می‌دارد
چه سود از روزه کز گرمی جهانی را بیازارد
دهانش را که بوی مشک می‌آید که روزه
از آن خط است کز پیرامن لب مشک می‌کارد^۱

*

مدار جان من از بهر جان ما روزه از آن که جانی و جان را دهد عنا روزه
لبت پر از می و گویی که روزه می‌دارم تو خود بگوی که باشد چنین روا روزه؟^۲
۳. معشوق مورد پسند امیر خسرو سوار بر مرکب است و این درست به خلاف
معشوق مونث در شعر سنتی ایرانی است که مجال جلوه‌گری و حضور در عرصه
اجتماع را ندارد. «البته در شعر فارسی معشوق مذکر به عنوان ترک لشکری، سواره
است»:

به رهم بماند دیده کس از آن سوار نامد خبری ز خود ندارم که خبر ز یار نامد^۳

*

سواره آمدی و صید کردی دل و تن هم
کمند عقل بگسستی لجام نفس توسن هم^۴
۴. چاشنی‌ها و دانه‌های خوراکی در سرزمین هند مشبهه‌هایی برای تصویر کشیدن
معشوق در شعر است. در شعر فارسی دانه خال به دانه گندم یا دانه اسپند یا دانه به مانند^۵
می‌شود، اما در شعر امیر خسرو به دانه خشخاش یا دانه کنجد تشبیه شده است:
آن خال چو ذره هوش من برد خشخاش تو هیچ خواب ناورد^۶

*

۱. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۱۴۱.

۲. همان، ص ۵۲۲.

۳. همان، ص ۲۱۸.

۴. همان، ص ۳۶۷.

۵. ن.ک: فرهنگنامه شعری ذیل «خال».

۶. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۱۸۳.

در پیش ما بهای جهان است کنجدی

آن نیست کنجد و اگر آن هست خال ماست^۱

*

و اگرچه شاعران ایرانی، معشوق را با لب‌های شیرین و شکرین دوست دارند،
امیر خسرو در سرزمین چاشنی‌خیز هند این طعم را با شوری نمک جایگزین کرده
است:

بر آن لبی که شکر با حلاوتش شور است هزار ملک سلیمان بهای یک مور است^۲

*

مرهم از لب‌ها می‌جویم بدین جان فکار

وای بر ریشی که آن را از نمک مرهم کنند^۳

*

ای تو را در زیر هر لب شکرستانی دگر جز لب‌ت ما را نمک ندهد نمکدانی دگر^۴
البته گاهی هوس لب شکرین دارد:

سؤال کردم بوسی از آن لب چو شکر سخن درآمد و راه جواب را بگرفت^۵

اوج این مضمون هم اینجاست:

شکرین لعل تو کان نمک است گرچه شکر نه مکان نمک است

خود نمک از لب تو چاشنی است وین سخن هم ز زبان نمک است

می‌گدازد لب‌ت از بوسه‌زدن چه توان کرد از آن نمک است

چشم من بین ز خیال لب تو که شب و روز میان نمک است^۶

۵. معشوق «مونث» در شعر امیر خسرو به جهت عدم محدودیت‌های دینی و
اجتماعی، رخساره‌ای آشکار دارد و کمتر در نقاب و روی‌بند تصویر می‌شود.

۱. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۱۰۳.

۲. همان، ص ۱۱۵.

۳. همان، ص ۲۰۴.

۴. همان، ص ۳۳۱.

۵. همان، ص ۱۰۹.

۶. همان، ص ۹۱.

از این رو شاعر همیشه رو در روی معشوق است و بی حجاب و پوشش و
 برقی (که خاص شعر فارسی ایرانی است) با دوست سخن می گوید:
 هرگز لبی ندهی به من، و بوسه‌ای گویی بزَن
 آیم چو نزدیک دهن، ره گم کند ادراک را^۱

*

دو چشم تو که همی کعبتین غلطان است مقام است ولی معتکف به محراب است
 ز جور چشم تو تن در دهم به بیماری چو نقد عافیت اندر زمانه نایاب است^۲

*

پس از ماهیت می بینم مه من کج مکن ابرو
 گرہ مفکن به پیشانی که مه در غره کم گیرد
 دلم سوی دهانت می رود چون در تو می بینم
 مگر می خواهد از بیم فنا راه عدم گیرد^۳

*

میا غمزه زنان بیرون که هوایی در جهان افتد
 دلی بی خانمان را آتش اندر خانمان افتد^۴
 از همین جهت و شاید به دلیل آب و هوای هند است که چنین معشوقی گاهی
 تنگ لباس یا اصلاً سر برهنه و بی پوشش است:
 در گلستان لطافت چو گل نو خیزش
 تُنک اندام و تُنک پوش و تُنک لب نگرید^۵

*

زلف تو سیه چراست ما ناک بسیار در آفتاب گشته است^۶

۱. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۲۲.

۲. همان، ص ۱۱۵.

۳. همان، ص ۱۴۰.

۴. همان، ص ۱۴۱.

۵. همان، ص ۲۲۲.

۶. همان، ص ۵۷. چنین حسن تحلیلی برای سیاهی در شعر فارسی ایرانی بی سابقه است و دقیقاً به نوع پوشش خاص زن در هند برمی گردد.

و اگر شاعر بخواهد با معشوقی که به کام دیگران بوده سخن بگوید صراحتی دارد که در شعر امثال سعدی و حافظ لحن دیگری از آن را می‌شنویم:

سر در خمار، شب به کنار که بوده‌ای لب‌ها فگار همدم و یار که بوده‌ای
سنبل به تاب رفته و نرگس به خواب ناز شب تا به روز باده‌گسار که بوده‌ای
سروّت هنوز هست در آغوش خواستن ای سرو نیم رسته به پای که بوده‌ای
ما را ز اشک صد جگر پاره در کنار تو پاره جگر به کنار که بوده‌ای^۱

*

گفتیم که سیمای معشوق در دیوان امیر خسرو هندی، ایرانی است. بررسی بیشتر در دیوان شاعر نشان می‌دهد که تأثیر محیط طبیعی هندوستان که در شکل‌گیری «نگرش خاص»^۲ شاعر مؤثر و کار آمده است، در شعر او خود را به خوبی نشان می‌دهد. برخی از نمونه‌های آن چنین است:

۱. در شعر امیر خسرو، مضمون گریه عاشق بر اثر فراق و جدایی و ترک شدن از سوی معشوق، فراوان آمده است. این تصویر البته در شعر شاعران ایرانی سبک عراقی نیز وجود دارد، از جمله سعدی که بیشترین سفر و هجران و دوری از معشوق را در مراحل و منازل گوناگون داشته، بهترین و زیباترین مضامین را برای بُن‌مایه (موتیف) «گریستن عاشق» دارد. اما نکته جالب توجه اینجاست که گریستن امیر خسرو و یا عاشق در شعر او بیشتر موارد با ابر و باران همراه شده است و این دقیقاً مرتبط با طبیعت و آب و هوای هندوستان است:

ابر می‌بارد و من می‌شوم از یار جدا چون کنم دل به چنین روز ز دلدار جدا
ابر و باران و من یار ستاده به وداع من جدا گریه‌کنان، ابر جدا، یار جدا^۳

*

چشم من نوبهار گشت ز گریه سرو من سوی جویبار نیامد

۱. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۵۱۹.

۲. یکی از ارکان شکل‌گیری سبک ادبی و سبک شخصی نوع خاص نگاه هر شاعر یا هنرمند است که به آن نگرش خاص می‌گویند. ن.ک: کلیات سبک‌شناسی، [دکتر] شمیسا، ص ۱۵ به بعد.

۳. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۳.

با چنین آه و اشک چون باران شاخ امید من به بار نیامد^۱

*

قصه باران اشک بیش نگویم از آنک درخور گوش تو نیست لؤلؤی لالای من^۲

*

ابر را مایه کم آید گه باریدن آب گرنه در گریه خون با خودش انباز کنم^۳
از این رو به خلاف سنت رایج در شعر فارسی، زیرباران با دوست به گردش می‌رود:
سبزه‌های نو می‌دمد بیرون رویم مست در صحرای میناگون رویم
دوستان مستند و باران می‌چکد همچنان خیزان فرا بیرون رویم^۴
تعبیراتی مانند: بادام تر (ص ۱۴۲) گل تر (ص ۳۳۲) گلوی تر (ص ۳۳۷) لب تر (ص ۴۱۸) به همراه بسامد ابر و باران مؤید این معنی است.
۲. همچنین با توجه به شرایط خاص رویش گیاه در سرزمین هند، توجه شاعر به نیلوفر بیش از حد معمول است و نشان می‌دهد که فراوانی رویش این گیاه در منطقه سکونت شاعر بر ذهن او اثر گذاشته است:
ای ابر گه گاهی بگو آن چشمه خورشید را

در قعر دریا خشک شد از تشنگی نیلوفر^۵

به یاد داریم که در شعر فارسی تقابل ارزشی عاشق و معشوق به «ذره و خورشید» تشبیه می‌شود، اما در اینجا شاعر از تقابل خورشید و نیلوفر یاد کرده است.
گر زخم جامه به نیل و یا شوم غرقه در آب

شادی‌ام زیرا تو خورشیدی و من نیلوفر^۶

*

۱. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۳۰۷.

۲. همان، ص ۴۷۲.

۳. همان، ص ۴۱۰.

۴. همان، ص ۴۱۶.

۵. همان، ص ۶۲.

۶. همان، ص ۷۳.

چه حدّ دعوی نیلوفر، آن که لاف غرور زند که چشمه خورشید آشنای من است^۱

*

بر خودش خوانم فضولی بین که می‌خواهم به جهد

چشمه خورشید را در جنب نیلوفر کشم^۲

این مضمون هم در این باره خواندنی است:

زهی طعن جاوید خورشید را که گویند معشوق نیلوفر است^۳

۳. دیگر تفاوت‌های برخاسته از تأثیر محیط طبیعی هند را می‌توان در مضمون‌های زیر نشان داد:

الف: در شعر فارسی، صفت مست معمولاً با صفات دیگری مانند «مست و آشفته»^۴، «مست و مدهوش»^۵ یا مست و خرامان آمده است، امّا در شعر امیر خسرو به جهت همان تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی این تعبیر به شکل «مست و غلتان» آمده است:

کوری آن دیده محروم باز آن نازنین

بر بساط نرگس تر مست و غلتان می‌رود^۶

در جای دیگری هم (ص ۸۱) معشوق را به ایهام گوهر غلتان آورده است.

ب: در سراسر شعر فارسی درخت سرو، مشبّه‌به برای قامت رعنا و معتدل و همیشه سبز معشوق است؛ در شعر امیر خسرو از درخت صندل استفاده شده است (یعنی امیر خسرو، خوشبویی معشوق را هم با این مشبّه‌به در صفات او جمع کرده است):

۱. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۱۰۸.

۲. همان، ص ۴۰۵.

۳. همان، ص ۱۲۶.

۴. حافظ می‌گوید:

زهد من با تو چه سجد که به یغمای دلم مست و آشفته به خلوت‌گه راز آمده‌ای
(غزل ۴۲۲)

۵. سعدی می‌گوید:

نمی بینم خلاص از دست فکرت مگر کافتاده باشم مست و مدهوش
(کلیات، ص ۵۳۳)

۶. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۲۹۱.

درخت صندل آمد قامت تو که می پیچد در او زلفت چو ماری^۱
 در اسطوره‌ها، مار نگهبان درخت صندل است^۲ و در شعر فارسی به عنوان چوب
 خوشبو به کار رفته، ولی امیر خسرو با الهام از این موضوع بیت بالا را پرداخته است.
 ج: بیداری همه عاشقان از شب تا سحر است؛ امیر خسرو این هنگام را به «شام تا
 چاشت» تعبیر کرده است (آیا اشاره‌ای به اهمیت داشتن یا نداشتن سحرخیزی در
 هند نیست؟):

دوش بی‌خود بوده‌ام در بستر غم تا به چاشت
 همچنان می‌سوخت شمع و دیده من دم نداشت^۳
 د: در شعر فارسی، شاعران عاشق پیشه، دفتر خرد و دفتر دانش را به آب می‌شویند و
 اهل عشق می‌شوند؛ امیر خسرو تعبیر «دفتر فرهنگ» را به کار برده است:
 بنده نخواند کنون جز غزل نو خطان کاب دو چشمم بشست دفتر فرهنگ را^۴
 ه: عاشقان ایرانی عرصه شعر فارسی، آنچنان به معشوق دسترسی ندارند که از خود او
 یادگاری «هدیه، تحفه، یادبودی» بخواهند یا مقام شرم مانع از طرح چنین
 درخواستی است، بلکه همیشه از باد صبا یا خاک راه‌گذار دوست یادگاری
 گرفته‌اند.^۵ در جامعه‌ای که امیر خسرو ساکن آن است، می‌توان بی‌هیچ مانعی از
 خود دوست تقاضای یادگاری کرد (حال او یادگاری بدهد یا نه، امر دیگری است):
 بخواهم یادگاری از تو لیکن خیال است این که بدهی یادگاری^۶

۱. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۵۳۴.

۲. سنایی می‌گوید:

مار اگرچه به خاصیت نه نکوست پاسبان درخت صندل اوست
 (حدیقه، ص ۳۷۱، نقل لغت‌نامه از دهخدا)

۳. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۶۷.

۴. همان، ص ۱۴.

۵. حافظ می‌گوید:

غبار راه گذارت کجاست تا حافظ به یادگار نسیم صبا نگه‌دارد
 (غزل ۱۲۲)

۶. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۵۳۴.

و: در شعر فارسی، گفته‌اند که «جواب تلخ می‌زیبد لعل شکر خارا»^۱، اما از خود جواب سخنی در میان نیست. امیر خسرو این جواب را هم ذکر کرده است: دیشبش گفتم فلانی، زیر لب گفتا که مرگ!

طرفه مرگی بود این کز آب حیوان زاده شد^۲

ز: در ادبیات غنایی ایرانی، عشق‌بازی به همراه نفس‌پرستی نادرست است و کسی که این تفاوت را قایل نشود، از «تفاوت میان دواب و انسان»^۳ بی‌خبر است. امیر خسرو برای چنین کسانی تعبیری تندتر دارد که در حوزه اخلاقی و شخصیتی شاعران ایرانی، جایی نداشته است:

گر خون جگر گریه کند عاشق شهوت

آن دانش که حیضش ز ره دیده روان است^۴

*

عاشقی را که بکشتند به عشق و شهوت

خون او خون شهیدان نه، که حیض زن بود^۵

ح: دیگر موارد: نمونه‌های دیگری را می‌توان در شعر امیر خسرو نشان داد که یادآور محیط خاص زندگی او و باورهای مربوط به آن است: چون هندو سوختن عاشق:

۱. حافظ می‌گوید:

اگر دشنام فرمایی و گر نفرین دعا گویم جواب تلخ می‌زیبد لب لعل شکر خارا
(غزل ۱۳)

سعدی نیز گفته است:

زهر از قبل تو نوشداروست فحش از دهن تو طیبات است
(ص ۴۳۱)

۲. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۲۱۴.

۳. اشاره است به این بیت سعدی:

جماعتی که ندانند حظ روحانی تفاوتی که میان دواب و انسان است
(ص ۴۴۲)

۴. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۴۶.

۵. همان، ص ۲۴۰.

پیش تو بگو کای بت سوزند چو هندویم بر آینه ریز آنگه خاکستر هندویت^۱
قند شراب شدن:

آن سادگی که داشت به سرخی شدش بدل قندی که داشت نیشکر او شراب شد^۲

*

در کنار بررسی تصویرسازی‌های شاعرانه امیر خسرو، توجه به ساختار واژگان و تعبیرها و ترکیب‌هایی که او در دیوان آورده خالی از لطف نیست. در این که زبان فارسی سرزمین هند با دگرگونی‌هایی ناشی از آمیزش با زبان هندی و یا واژه آفرینی و ترکیب‌سازی‌های هنرمندانه از سوی شاعران و ادیبان آن سامان همراه بوده تردیدی نداریم و با مرور دیوان امیر خسرو شاعر آغاز قرن هشتم در هند، می‌توان پیش زمینه‌های شکل‌گیری سبک هندی و رسیدن به زبان بیدل دهلوی و پیوند «دو تیره فکر آریایی ایران و شبه‌قاره»^۳ را مشاهده کرد.

بیت‌هایی از قبیل این نمونه‌ها در دیوان امیر خسرو کم نیست:

سخن می‌گفتم از لب هاش در کامم زبان گم شد

گرفتم ناگهان نامش حدیثم در دهان گم شد^۴

*

ابجد سبزه همی‌خواند بنفشه طفل‌وار

پیر گشته است و دلش سوی جوانی می‌کشد^۵

*

حرف ناخن پیش سینه قصه دل می‌نوشت

زان که چشمش مُهر حسرت بر دهانش می‌نهد^۶

*

۱. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۴۲.

۲. همان، ص ۲۷۶.

۳. تعبیر [دکتر] اسلامی ندوشن، آواها و ایماها، ص ۲۰۶.

۴. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۱۳۵.

۵. همان، ص ۲۱۶.

۶. همان، ص ۲۱۶.

جلوه فرهاد بین کز غیرت آن خسروان نام خود نقش نگین لعل شیرین کرده‌اند^۱

*

به رهی که دی گذشتی همه کس به نرخ سرمه

بخرید خاک پایت دل و دیده رایگان شد^۲

*

دیوانه لطافت‌اندام توست آب مانا که باد سلسله بر آب از این نه^۳

براساس چنین مضمون‌هایی است که شعر امیر خسرو را مانند برخی اشعار خاقانی و صائب و بیدل «مبهم و غریب» نامیده‌اند.^۴ همچنین تعبیراتی مانند: ابر دونه (ص ۳۱۱) نقلدان پر نمک (ص ۳۲۷) غزل سوخته (ص ۴۰۹) محلول لطف (ص ۳۶۱) سپودان دل (ص ۴۰۱) تکه شکر رنگ (ص ۱۱۱) تمنگاه (ص ۵۶) لب نمازی (ص ۵۷) و ترکیب‌هایی مانند: سرگردیدن = فدا شدن (ص ۶۶) حدیث کشیدن = حدیث شنیدن (ص ۲۰۱) شبانه نمودن = در عیش شب بودن (ص ۲۱۹) ابرو به گوش کشیدن = ترک غمزه کردن؟ (ص ۲۷۶) پرداختن = یاری کردن (ص ۲۵۸) و یا کاربرد واژه «ته» به معنای زیر و زرفای چیزی (که در سبک هندی هم شاهد آن هستیم) مانند: ته گل (۸۱) ته پا (ص ۱۶۴، ۵۱۲) ته پیرهن (ص ۲۶۴) ته پهلوی (ص ۳۸۳) و یا واژگان غریبی مانند طاباک (ص ۱۴۵، ۲۲۱، ۴۱۴) سوزاک (ص ۱۴۴، ۳۹۸) و پرگاله (ص ۵۰۸) در دیوان امیر خسرو، نشان از دگرگونی‌های زبانی‌ای دارد که تفاوت شگرف و روزافزونی را میان شعر فارسی ایرانی با شعر فارسی هندی پدید می‌آورد و شاید یکی از دلایل بی‌توجهی معنی‌داری که ادیبان و شاعران ایرانی قرن‌های اخیر تا امروز به دیوان امیر خسرو و عدم رویکرد مردم به خواندن و در حافظه داشتن شعر او مانند رفتاری که با شعر بیدل در ایران می‌شود، همین تفاوت‌های زبانی است. البته تأکید می‌کنیم که این بی‌توجهی به شعر فارسی سرزمین هند، بیشتر نوعی غفلت، کم‌کاری و اهمال نسبت

۱. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۲۰۴.

۲. همان، ص ۲۱۹.

۳. همان، ص ۲۸۱.

۴. فرشید ورد، [دکتر] خسرو: درباره ادبیات و نقد ادبی، ص ۳۰۸.

به بخش بزرگی از سرمایه زبان فارسی است که اینک در خارج از مرزهای ایران است و می‌توان با ابزارهایی از قبیل تصحیح و توضیح و شرح کردن این دیوان‌ها، تهیه فرهنگ‌های واژگانی و بسامدی و همچنین فرهنگ‌هایی که اشارات و تعبیرهای ادبی در آن توضیح داده شده‌اند، همچنان این ارتباط فرهنگی را حفظ کرد. مجموع این کارکردها می‌تواند «سنت ادبی» شعر فارسی بیرون از ایران را برای خواننده و حتی پژوهشگر ایرانی آشنا و معنی‌دار بسازد و به لذت ناشی از درک آنها دست پیدا کند.^۱

با این همه، زبان شعری امیر خسرو در مواردی رنگ و بوی شعر ایرانی دارد. او در جاهایی به ناچار به باستان‌گرایی و رعایت هنجارهای سنتی زبان فارسی رو می‌آورد و مثلاً همچنان آوردن اندر و همی را در شعر رعایت می‌کند و گاهی حرف «ن» را از آغاز برخی فعل‌ها حذف می‌کند مانند: شین = بنشین (ص ۴۹۸) شسته = نشسته (ص ۲۴۳) شانم = نشانم (ص ۶۹) شانی = بنشانی (ص ۵۱۹) یا واژه آشنا به جای شنا (ص ۴۵۰) نسرین به جای نسرين (ص ۴۵۵) و آوردن ۳ ساکن پس از مصوت بلند (پیشانیست ص ۴۳۳ آنست ص ۴۳۸).

یا این که تقابل خار و خرما را مانند شاعران ایرانی، به رغم آن که در هند خرما نیست، رعایت می‌کند (ص ۲۸۲ و ۴۱۳) از معشوق مذکر (پسر) هم پا به پای شعر سنتی فارسی یاد می‌کند و بیش از شعر سعدی و عراقی و حافظ از تعبیر سگ و کوی دوست و یا تصویرهای مربوط به سگ بهره می‌گیرد^۲ (ص ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۶، ۴۱۷ و...) و مانند بیشتر شاعران ایرانی ناگزیر است در قافیه با حرف «س»، مگس را هم به عنوان قافیه بیاورد (ص ۷۷، ۳۱۶، ۴۷۹).

*

در پایان، گفتار را به چند غزل زیبا با مضامین ارزشمند عاشقانه و اخلاقی و زاهدانه از طوطی شیرین گفتار هندوستان امیر خسرو دهلوی زینت می‌دهیم:

۱. آقای [دکتر] شفیع کدکنی در دیباچه کتاب شاعر آینه‌ها (درباره شعر بیدل دهلوی) اشارات سودمند و نکات ارزشمندی را گفته‌اند. ن.ک: شاعر آینه‌ها، ص ۱۰ به بعد.
 ۲. برخی معتقدند تحت تأثیر فخرالدین عراقی، از مضامین مربوط به سگ استفاده کرده است. ن.ک: به [دکتر] اسلامی ندوشن، آواها و ایماها، ص ۲۰۷.

الف: عاشقانه:

زلف تو با شب و رخسار تو با ماه کند
رفتن و آمدن از زلف تو کوتاه کند
شانه کاو بر سر خویان جهان راه کند
گل که او خیمه زند ماه که خرگاه کند
با که گویم که از این واقعه آگاه کند
همچو آواز که مردم به سر چاه کند
کاتشی دیگر برخیزد اگر آه کند
چاره تسلیم بود هرچه که آن شاه کند^۱

دو روزه برگ اقامت در آن نساخته‌اند
نوا زنان که در او عنذلیب و فاخته‌اند
به خانه‌ای که سرود طرب نواخته‌اند
به بوته گل از این سان بسی گداخته‌اند
همان سری است که بر آسمان فراخته‌اند
ز بهر چیست که شمشیر و خنجر آخته‌اند
چه سود از آن که همه دزد را شناخته‌اند
که عاقلان فرس اندر وَحَل نناخته‌اند^۲

دردها دادی و درمانی هنوز
همچنان در سینه پنهانی هنوز
نرخ بالا کن که ارزانی هنوز
تو ز خنده شکرستانی هنوز
دل به گیسوی تو زندانی هنوز
خسروا تا کی پریشانی هنوز^۳

آنچه بر خرمن گل باد سحرگاه کند
از خیالت شب عاشق به درازی بگذشت
خیز و بخرام که از بهر خرامیدن توست
نازینا ز پی سایه توست از خورشید
دیده در چاه زنخدان تو افتاد مرا
نالۀ من که یکی بود و دو شد از زنخت
آتشی در دل خسرو زدی و آه نکرد
خسروا گر ستم از دست رسد باکی نیست
ب: اخلاقی (ترک دنیا گفتن):

مبصران که مزاج جهان شناخته‌اند
خراب گردد این باغ و بر پرند همه
عجب ز مویه‌گری تیز بر کشد آواز
مبین ز سیم و ز آهن، تن تو کاهن و سیم
سری که زیر زمین شد نهفته، شاهان را
تهمتنان که به تیر چرخ می‌شکنند
نگاهبانی جوهر چو نیست در حد کس
عنان نفس مده خسروا به طینت خویش
ج: عارفانه:

جان ز تن بردی و در جانی هنوز
آشکارا سینه‌ام بشکافتی
هر دو عالم قیمت خود گفته‌ای
من ز گریه چون نمک بگداختم
جان ز بند کالبد آزاد گشت
پیری و شاهدپرستی ناخوش است

۱. امیر خسرو دهلوی: دیوان اشعار، ص ۲۲۵.

۲. همان، ص ۲۸۸.

۳. همان، ص ۳۴۱.

منابع

۱. اسلامی ندوشن، محمد علی: *آواها و ایماها*، انتشارات یزدان، تهران، چاپ چهارم ۱۳۷۰ ه.ش.
۲. بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: *غزلیات شمس*، با مقدمه بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ دوازدهم ۱۳۶۷ ه.ش.
۳. حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد: *دیوان اشعار*، به تصحیح علامه قزوینی، [دکتر] غنی، انتشارات زوار، تهران.
۴. خاقانی شروانی، حسن‌العجم افضل‌الدین ابوبدیل بن علی: *دیوان اشعار*، به تصحیح [دکتر] سید ضیاء‌الدین سجادی، انتشارات زوار، تهران.
۵. خرّمشاهی، بهاء‌الدین: *حافظ‌نامه*، انتشارات سروش - علمی و فرهنگی، تهران، چاپ دوم ۱۳۶۶ ه.ش.
۶. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: *دیوان اشعار*، به تصحیح سعید نفیسی، به کوشش م. درویش، انتشارات جاویدان، تهران، چاپ دوم ۱۳۶۱ ه.ش.
۷. خواجوی کرمانی، کمال‌الدین محمود: *دیوان اشعار*، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، انتشارات پازنگ، تهران، ۱۳۶۹ ه.ش.
۸. دهخدا قزوینی، علی اکبر بن خانبابا خان: *لغت‌نامه دهخدا*، دوره جدید (۱۴ جلدی) دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۲ ه.ش.
۹. زرّین‌کوب بروجردی، [دکتر] عبدالحسین: *با کاروان حله*، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران چاپ ششم ۱۳۷۰ ه.ش.
۱۰. زرّین‌کوب بروجردی، [دکتر] عبدالحسین: *نقد ادبی*، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ ششم ۱۳۷۸ ه.ش.
۱۱. سعدی شیرازی، شیخ مشرف‌الدین مصلح: *کلیات اشعار*، به تصحیح علی فروغی، ویراسته بهاء‌الدین خرّمشاهی، انتشارات امیرکبیر، تهران.
۱۲. شفیع کدکنی، محمد رضا: *شاعر آینه‌ها* (بررسی سبک هندی و شعر بیدل)، انتشارات آگه، تهران، چاپ چهارم ۱۳۷۶ ه.ش.
۱۳. شمیسا، [دکتر] سیروس: *سبک‌شناسی شعر*، نشر میترا، تهران، ۱۳۸۳ ه.ش.

۱۴. شمیسا، [دکتر] سیروس: کلیات سبک‌شناسی، انتشارات فردوس، تهران، چاپ چهارم ۱۳۷۵ ه.ش.
۱۵. صائب تبریزی، میرزا محمد علی: دیوان اشعار، به تصحیح محمد قهرمان، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ چهارم ۱۳۸۳ ه.ش.
۱۶. صدیقیان، مهیندخت: فرهنگ واژه‌نمای حافظ، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، ۱۳۷۸ ه.ش.
۱۷. صدیقیان، مهیندخت: فرهنگ واژه‌نمای غزل‌های سعدی، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، ۱۳۷۸ ه.ش.
۱۸. صفای سمنانی، [دکتر] ذبیح الله: تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات فردوس، تهران، چاپ پنجم ۱۳۶۸ ه.ش.
۱۹. عبید زاکانی، خواجه نظام‌الدین عبیدالله: کلیات عبید زاکانی، تصحیح و تحقیق و شرح پرویز اتابکی، انتشارات زوار، تهران، چاپ چهارم تابستان ۱۳۸۴ ه.ش.
۲۰. عراقی همدانی، فخرالدین ابراهیم: دیوان اشعار، به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات بی‌تا، تهران، چاپ چهارم.
۲۱. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین محمد: دیوان اشعار، به کوشش م. درویش، انتشارات جاویدان، تهران، چاپ چهارم ۱۳۶۶ ه.ش.
۲۲. عقیقی، رحیم: فرهنگ‌نامه شعری، انتشارات شروش، تهران، ۱۳۷۶ ه.ش.
۲۳. فرشید ورد، [دکتر] خسرو: درباره ادبیات و نقد ادبی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳ ه.ش.
۲۴. کمال خجندی: شیخ کمال‌الدین مسعود: دیوان کمال خجندی، تهران.
۲۵. گلچین تهرانی، احمد گلچین معانی بن علی اکبر: مکتب وقوع در شعر فارسی، دانشگاه مشهد، مشهد، ۱۳۷۴ ه.ش.
۲۶. ناصر خسرو، حکیم ابومعین ناصر بن حارث القبادیانی البلخی المروزی: دیوان اشعار، به تصحیح [دکتر] مهدی محقق، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۳ ه.ش.
۲۷. نظامی گنجوی، حکیم ابومحمد الیاس بن یوسف: کلیات خمسه، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم ۱۳۶۶ ه.ش.
۲۸. وصال شیرازی: دیوان اشعار، به تصحیح [دکتر] محمود طاووسی، انتشارات نوید شیراز، شیراز، ۱۳۷۸ ه.ش.

نقش و جایگاه امیر خسرو در شعر فارسی

محمد حسین کرمی*

امیر خسرو را باید یکی از بزرگترین شخصیت‌های خودساخته و استعدادهای نیک پرداخته دانست؛ کسی که زندگی و آثار او شگفت‌انگیز و مثال‌زدنی است و می‌توان آن را به عنوان یک الگوی استعداد و پشتکار مطرح کرد.

در دنیا افرادی که اهل یک زبان باشند و به زبان‌های دیگر آثاری به وجود آورده باشند کم نبوده و نیستند، اما حکایت امیر خسرو متفاوت است. چون این مرد بزرگ که در اصل از خانواده‌ای ترک زبان برآمده و در هندوستان رشد و نمو کرده و تازه هفت سال داشته که پدر و مربی خود را از دست داده است، در بسیاری از هنرها سرآمد دیگران بوده است و در شعر و ادب سه زبان مختلف، یعنی فارسی و تازی و هندی آثار ارزشمندی از خویش به یادگار نهاده است.

امیر خسرو که گاهی طوطی زبان‌آور هند و گاهی سعدی هندوستان خوانده شده، انصافاً دارای استعدادی شگرف، طبعی روان، سخنی دل‌فریب، ذهنی وقاد و ذوقی سلیم بوده است، به طوری که در شعر و ادب فارسی بدون اینکه از استادی کسب مهارت کرده باشد، بلکه با مطالعه و دقت در دیوان‌های شعر و توجه به ظرایف آنها، توانسته به این درجه از شعر فارسی دست یابد.

از همین جا می‌توان حدس زد که اگر این مرد، زبان مادری‌اش فارسی می‌بود و در محیطی کاملاً فارسی زبان رشد می‌کرد و استادانی ورزیده او را تربیت می‌کردند، می‌توانست از شاعران کم‌نظیر ادبیات فارسی باشد. امیر خسرو در اغلب قالب‌های شعر

* دانشیار دانشگاه شیراز، ایران.

فارسی، از قبیل مثنوی‌های عرفانی و بزمی، قصیده، غزل، قطعه و رباعی هنرنمایی کرده است و خود با صداقت تمام، نام شاعرانی را که به تقلید از آنها اشعارش را سروده بیان کرده است.

ما در این مقاله با استناد به اشعار امیر خسرو و نشان‌دادن نمونه‌هایی از هنرمندی او، موقعیت و مرتبه شاعری او را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

برای این‌که مطالب این مقاله نظم و نسقی داشته باشد و دسترسی به مطالب آن برای خوانندگان ساده‌تر باشد، آن را به بخش‌های زیر تقسیم کرده‌ایم:

الف: از امیر خسرو چه انتظاری باید داشت؟

ب: آیا امیر خسرو شاعری موفق است؟

ج: نقش امیر خسرو در خمسه‌سرایی

د: جامعیت کار امیر خسرو

ه: جنبه‌های هنری و آرایه‌پردازی در آثار امیر خسرو

الف: از امیر خسرو چه انتظاری باید داشت؟

پیش از آن‌که هر سخن و بحثی را درباره امیر خسرو طرح کنم، یادآوری می‌کنم که امیر خسرو در خانواده‌ای چشم به جهان گشوده که ظاهراً زبان مادری آنها ترکی است و تمامی ترکان آنقدر تعصب زبانی دارند که در هر شرایطی، حتی اگر دو نفر از آنها در میان دیگر زبانان باشند، حتماً به زبان ترکی سخن می‌گویند، تا چه رسد به یک خانواده! پس امیر خسرو باید خارج از خانواده فارسی را آموخته باشد.

نکته مهم دیگر این است که این خانواده در سرزمینی زندگی می‌کنند که زبان بومی آنها فارسی نیست، اکثر قریب به اتفاق آنها به زبان هندی سخن می‌گویند، هرچند گروه‌هایی، به ویژه در دربار به عنوان زبانی رسمی - نه بومی و قومی - به زبان فارسی سخن می‌گویند و می‌نویسند.

از اینها مهم‌تر هیچ کدام از افراد خانواده یا اجداد امیر خسرو، اهل شعر و شاعری و سخنوری نبوده، بلکه همگی از طرف پدر و مادر لشکری و نظامی بودند و حتی خسرو نیز عنوان «امیر» که عنوانی لشکری است دریافت کرده. حال یکباره یک نفر از میان

چنین خانواده‌ای و در چنین اوضاع و احوالی شاعر شده است، آن هم شاعر فارسی‌گوی! حالا باید از چنین شخصی و در چنین شرایطی تا چه حد انتظار داشت؟ آیا باید انتظار داشت که شاعری در حد سعدی و حافظ و مولوی و حتی سنایی و نظامی باشد؟

جالب است که همین خسرو از کودکی شعر می‌گفته، بدون آن‌که استادی بالای سرش باشد و او را آموزش دهد. بخش نخست دیوانش متعلق به ۱۵ تا ۱۹ سالگی اوست. او از چنان ذوق و استعدادی برخوردار بوده که با خواندن شعر دیگران مثل آنها شعر می‌گفته، چنانکه در غرّة الکمال نوشته است:

”در آن صغرسن که دندان می‌افتاد سخن می‌گفتم و گوهر از دهانم می‌ریخت.“

و در تحفة الصغر نوشته است:

”چون مرا استادی سرآمده بر سر نیامده که بر دقایق شعر پارسی دلیل شدی و آهوی مشکبار خامه را از سوی ختا باز آوردی، تا یک مدّت از پیش خود شعر می‌گفتم و به جای استاد، دواوین اساتید باستان را پیش‌رو می‌گذاشتم و از آنها بدان‌گونه فایده می‌بردم که شاگردی از استادی زنده شاعری و سخنوری آموزد.“^۱

درباره‌اش نوشته‌اند:

”در سن ۲۰-۱۵ سالگی بر تمامی دانش‌های روزگارش احاطه پیدا کرده.“^۲

و علاوه بر ترکی، بر زبان‌های فارسی، عربی و هندی مسلط بوده و آثاری بدانها پدیدآورده است. از مقایسه‌ای که در دیباجة غرّة الکمال، میان امکان شاعری در فارسی و عربی به عمل آورده می‌توان به مهارت و میزان سلطه او در دو زبان پی‌برد:

۱- در عربی زحافاتی است که اگر آنها در فارسی باشند کلام ناموزون درمی‌آید و از این ثابت می‌شود که اوزان فارسی به قسمی منضبط و لطیفند که ذره‌ای تحمل کم و بیشی را نتوانند کرد.

۱. قویم‌الدوله، علی اکبر: امیر خسرو دهلوی عارف جلیل و شاعر نامی پارسی‌گویان هند، ص ۱۳.

۲. همان، ص ۷۹.

۲- در زبان تازی برای هرچیزی یک یک، واژه‌های عدیده مترادف وجود دارد، بدین جهت شاعری و سخن‌سرایی آسان است. برعکس در فارسی الفاظ آن نهایت درجه محدود می‌باشد و با وجود این، میدان سخنوری بر سخن‌پردازان فارسی تنگ نیست.

۳- در زبان تازی فقط قافیه است، ردیف نیست. علاوه بر این یک شاعر عرب هر گاه به ایران بیاید و سالها در آنجا توقف کند، باز در زبان فارسی نمی‌تواند شعر گوید، لیکن شاعر ایرانی، بی‌تکلف در عربی سخن‌سرایی می‌کند.^۱

ب: آیا امیر خسرو شاعری موفق است؟

زندگی و شعر امیر خسرو چنان تحسین برانگیز است که گمان نمی‌کنم کسی با شعر و ادب فارسی آشنا بوده، زندگی و آثار او را مطالعه کرده باشد و او را ستایش و تحسین نکرده باشد!

پس اگر بخواهیم تمام گفته‌های دیگران را در مورد امیر خسرو بیان کنیم، علاوه بر دراز دامن شدن، چندان فایده‌ای ندارد. پس به مصداق:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

به بیان برخی از آنها بسنده می‌کنیم.

امیر خسرو در شعر فارسی و در میان ایرانیان بی‌نظیر نیست، اما کم‌نظیر است، و شعرش در آن حد است که کسی چون استاد رضازاده شفق او را شاعری درجه اول بشمرد:

”وی را از جهت کثرت اشعاری که به او نسبت داده‌اند و از آنچه از او باقی‌مانده،

می‌توان شاعری درجه اول شمرد“^۲.

علاوه بر این امتیازاتی که دکتر شفق برای امیر خسرو آورده و از روزگاران گذشته نیز به امیر خسرو نسبت داده‌اند چنین است:

۱. قویم‌الدوله، علی اکبر: امیر خسرو دهلوی عارف جلیل و شاعر نامی پارسی‌گویان هند، ص ۱۰۹.

۲. شفق تبریزی، [دکتر] صادق رضازاده: تاریخ ادبیات ایران، ص ۴۷۵.

”او را از لحاظ وسعت افکار و کثرت اشعار، «سعدی هند»^۱ نامیده‌اند“^۲.

همچنین امیر خسرو را طوطی هند خوانده‌اند و گفته‌اند حافظ در بیت معروف خود به این لقب توجه داشته که:

شکرشکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود

همچنین ایشان به این نکته اشاره دارند که:

”امیر خسرو نه تنها در قصه‌گویی به حکایات گذشته پرداخته، بلکه قصه‌های معاصر را نیز به نظم آورده است، چنانکه منظومه خضر خان و دولرانی را به طرز قصه مؤثری... ساخته است“^۳.

یکی دیگر از نقش‌های برجسته و بسیار مهم امیر خسرو در شعر فارسی، رواج و توسعه هرچه بیشتر شعر فارسی در کشور هندوستان و روی آوردن افراد فراوانی پس از او به شعر فارسی است. این نقش آنقدر مهم است که با این که سبک شعری که به سبک هندی معروف است حدود دو قرن با روزگار امیر خسرو فاصله دارد اما می‌توان امیر خسرو را آغازگر این سبک شمرد. زیرا علاوه بر تأثیر شگرفی که وجود امیر خسرو و اشعار فراوانش در پدیدآمدن شاعران دیگر در آن دیار داشت، لحن و زبان خاص امیر خسرو و تداوم آن به وسیله شاعران دیگر، به تدریج منجر به ایجاد سبک هندی شد، چنان‌که استاد رضازاده شفق نیز نوشته است:

”توان گفت که امیر خسرو لحنی خاص دارد که آن در دیگر شعرای پارسی زبان هند نیز به تفاوت مراتب دیده می‌شود و این سبک بود که به تدریج صورتی مخصوص کسب کرد و سبک معروف به هندی را به وجود آورد“^۴.

جامی شاعر بزرگ قرن نهم هجری که خود نیز در انواع نظم و نثر صاحب آثار فراوان است، به امیر خسرو توجه زیادی داشته است و از آثارش تأثیر پذیرفته و درباره آنها اظهارنظر کرده است.

۱. باید توجه داشت که عنوان «سعدی هند»، بیشتر لقب حسن دهلوی است، نه امیر خسرو.

۲. شفق تبریزی، [دکتر] صادق رضازاده: تاریخ ادبیات ایران، ص ۴۷۵.

۳. همان، ص ۴۷۹.

۴. همان، ص ۴۷۶.

او دیوان اشعار خود را به شیوهٔ امیر خسرو تقسیم کرده است که گفته‌اند به اشارهٔ امیر علی شیرنویسی بوده است:

امیر خسرو دیوان خود را به "تحفة الصغر، وسط الحیات، غرة الکمال و بقية نقیه تقسیم کرده"، و جامی به فاتحة الشباب، واسطة العقد و خاتمة الحیات.

جامی، امیر خسرو را در داستان‌سرایی درست پشت سر نظامی دانسته، و در خردنامهٔ اسکندری اشعار نظامی را گوهر و سروده‌های امیر خسرو را به زر ده‌دهی تعبیر کرده است.^۱

ز ویرانهٔ گنجه شد گنج سنج رسانید گنج سخن را به پنج

چو خسرو بدان پنجه همپنجه شد وزان بازوی فکرش رنجه شد

کفش بود زان گونه گوهر تهی زرش ساخت لیکن زر ده‌دهی

او همچنین در نفحات الانس، در معرفی امیر خسرو نوشته است:

"تود و نه کتاب تصنیف کرده است و می‌گویند در بعض مصنفات خود نوشته

است که اشعار من از پانصد هزار کمتر است و از چهار صد هزار بیشتر".^۲

جامی در بهارستان نیز نوشته است که "جواب خمسة نظامی را کسی بهتر از خسرو ننوشته است".^۳

یکی از شاعران دیگری که در مورد امیر خسرو اظهار نظر کرده است، امیر هاشمی کرمانی، شاعر قرن نهم هجری است که خود نیز از مقلدان نظامی است و به تقلید از مخزن الاسرار، مظهر آثار را سروده است. او در کتاب خود از هنر امیر خسرو و مفاهیم پیچ در پیچ مطلع الانوار و مطالبی که همهٔ اسرار حقایق و اشارات دقایق و بیانگر علم لدنی است، سخن گفته است:

چون ز قضا لایحهٔ نو رسید کوکبهٔ نوبت خسرو رسید

۱. در حقیقت تعبیر زر ده‌دهی از خود امیر خسرو است و جامی گویی آن را تأیید کرده است (جامی خراسانی، مولانا نورالدین عبدالرحمن: بهارستان، ص ۸۸):

آن زر (هفت پیکر) ار چه سره است معیارش نیست جز ده دهی من یارش

(خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: هشت بهشت، ص ۳۱۸)

۲. جامی خراسانی، مولانا نورالدین عبدالرحمن: نفحات الانس، ص ۶۰۷.

۳. جامی خراسانی، مولانا نورالدین عبدالرحمن: بهارستان، ص ۸۸.

خامه برآورد به فکر جواب	ماند قلم بر ورق آفتاب
خامه خسرو چو گهر بار شد	نامه او مطلع انوار شد
کرد در آن نامه تکلف بسی	گفت جوابی که نگوید کسی
فهم رموزش نکند هرکسی	زان که معانی است بسی در بسی
زبده اسرار حقایق همه	محض اشارات دقایق همه
گفته او در نظر نکته دان	می دهد از علم لدنی نشان ^۱

بدون تردید امیر خسرو یکی از شاعران موفق زبان فارسی است و بر روند شعر فارسی تأثیر نهاده است. او هم در ایجاد لحن و زبانی خاص، به ویژه آنچه به تدریج سبک هندی را به وجود آورد، مؤثر بود و هم در منظومه سرایی و تأثیر شگرف بر کسانی که خمسه سرایی کرده اند. این شاعر به دلیل هنرمندی خویش مورد حسادت هم عصران قرار گرفته است:

مرا زین خزینه که دادم به دهر	دروغ آفرین ^۲ است، از خلق بهر
چو زین نقد پُر، کیسه من تهی است	حسد بردن دشمنان ز ابلهی است
... هر آن طعنه کز کم عیاران بود	به پیرامن مایه داران بود
توانگر، ز رهزن بود ترسناک	تهی کیسه را از گره بر چه باک ^۳

ج: نقش امیر خسرو در خمسه سرایی

یکی از بزرگترین و مهم ترین کارهای امیر خسرو، سرودن خمسه ای به شیوه و سبک نظامی گنجوی است. اما از آنجا که حکیم نظامی شاعری صاحب سبک و بسیار تواناست و موجد و مروج نوع خاص ادبی یعنی منظومه سرایی است و طرح هر پنج گنج در ادب فارسی نخستین بار به وسیله او و در اوج هنرمندی انجام گرفته است، شاعری که بخواهد در این حوزه موفق شود، باید از نظامی بسیار تواناتر و خوش ذوق تر باشد و سخن خویش را با سبک و شیوه ای عالی تر بسراید تا بتواند فضل متقدم را نیز خنثی نماید. اما به نظر می رسد که از میان بیش از دو صد شاعری که طی چند قرن

۱. صفای سمنانی، [دکتر] ذبیح الله: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۴، ص ۷۸۸.

۲. دروغ آفرین یعنی آفرین گفتن دروغین، و خالی بدون هر صله و جایزه.

۳. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: آئینه اسکندری، ص ۲۳.

به تقلید از نظامی به منظومه‌سرایی پرداخته‌اند، نه امیر خسرو نه هیچ کس دیگر موفق به چنین کاری نشده باشد و تقریباً همه آنها نیز به این موضوع اقرار دارند. چنانکه امیر خسرو می‌گوید:

هنرپرور گنج‌ه گویای پیش که گنج هنر داشت ز اندازه بیش
نظر چون بر این جام صہبا گماشت ستد صافی و دُرد بر ما گذاشت
من ارچه بدان می‌گران سر شوم کجا با حریفان برابر شوم...
چو گوهر همه سفت گوهرپذیر من از مهره سفتن ندارم گزیر^۱

اما با وجود این، خمسه‌سرایی امیر خسرو از چند نظر دارای اهمیت فراوان است. از جمله مهمترین نقش امیر خسرو، در رونق کار نظامی و رواج خمسه‌سرایی است، به طوری که می‌توان مدعی شد که نقش امیر خسرو در رواج خمسه‌سرایی حتی از نظامی هم بیشتر است. در حالی که همه محققان بر تأثیر نظامی بر امیر خسرو تأکید دارند، همه آنها از نقش بسیار مهمی که امیر خسرو در مطرح کردن نظامی و راهاندازی خمسه‌سرایی داشته غافل مانده‌اند.

محققان نشان داده‌اند که بیش از دویست نفر پس از نظامی و تحت تأثیر او خمسه سروده‌اند و حال آنکه بنابر تحقیقی که نگارنده داشته است، تا بیش از یک قرن که امیر خسرو خمسه خود را سرود، هیچ‌کس دست به سرودن خمسه نزده است، اما پس از امیر خسرو گویی که نهضتی در این شیوه اتفاق افتاد و مقلدان یکی یکی پای به میدان نهادند و هر کدام بنابر میزان توان و قدرت خویش یک یا چند اثر به تقلید از خمسه سرودند. پس در حقیقت عامل و محرک اصلی در طرح دوباره نظامی و ایجاد نهضت خمسه‌سرایی حتی بیش از حکیم نظامی، امیر خسرو است. پس سخن امیر خسرو در مطلع الانوار ادعا نیست، حقیقت است؛ آنجا که سروده است:

سازم از آن سان به سرای سپنج پنج کلید از پی آن پنج گنج
کانچ به هر گنج بود ناپدید فتح شود هم ز زبان کلید

۱. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: آئینه سکندری، ص ۲۷.

سگّه آن کار مسلّم کنم سگّه خود نیز بدان ضم کنم^۱
 نکته بسیار مهمّ دیگر در خمسه‌سرایی این است که به گواهی اکثر قریب به اتفاق
 خمسه‌سرایان و خمسه‌خوانان و محققان، پس از نظامی، امیر خسرو بهترین خمسه را
 سروده است و این در شعر فارسی مرتبه کمی نیست! جامی نوشته است:
 "خمسه نظامی را کسی به از وی جواب نداده است"^۲.

اما باید اذعان کرد که پنج اثر امیر خسرو همه در یک سطح نیستند؛ برخی ضعیف
 و برخی دیگر عالی است، و شبلی نعمانی در این باره خوب قضاوت کرده که نوشته
 است:

"در مقایسه با آثار نظامی، مطلع الانوار نپخته و خام به نظر آمده و آیینّه
 اسکندری خالی از لطف... است. اما تفاوت مجنون و لیلی او با نظامی بسیار
 دقیق و باریک است، به طوری که اگر دو متن را کنار هم بگذاریم، شناخت
 شاعر آنها بسیار دشوار است"^۳.

یکی از هنرهای دیگر امیر خسرو در سرودن خمسه این است که با وجود
 شغل‌های فراوان دیوانی و گرفتاری در دربار، در مدتی کوتاه یعنی دو تا سه سال
 مجموعه خمسه را سروده است، در حالی که از آثار نظامی برمی‌آید که سرودن
 خمسه‌اش حدود ۳۰ سال به طول انجامیده است. اگرچه مدتی از این سالها صرف
 گزینش و انتخاب داستان‌ها شده باشد، که امیر خسرو به چنین زمانی نیازمند نبوده
 است. همچنین حجم خمسه نظامی حدود دو برابر خمسه امیر خسرو است، اما زمانی
 که نظامی صرف سرودن خمسه کرده است، ده برابر امیر خسرو است.

ویژگی دیگر آثار امیر خسرو، سادگی، روانی و همه فهم بودن آثار اوست. با این‌که
 در هر نوع و قالب، بنابر اقتضای آثار مورد توجهش و موضوع آنها، زبان و سبکی

۱. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: خمسه خسرو، ص ۳۰.

۲. جامی خراسانی، مولانا نورالدین عبدالرحمن: بهارستان، ص ۸۸.

۳. شبلی نعمانی، شمس‌العلماء محمد شبلی: شعرالعجم، ص ۷-۱۱۵.

خاص دارد، اما روانی، فصاحت کلام و همه فهم بودن، ویژگی مشترک همه آنهاست. جامی در بهارستان درباره غزل امیر نوشته است:

”غزل‌های وی را به واسطه معانی آشنا که در باب عشق و محبت، به حسب ذوق و وجدان خود آن را درمی‌یابند مقبول همه کس افتاده است“^۱.

همچنین اشعار ساده عاشقانه و صریح او به نوعی است که غلام علی آزاد بلگرامی، امیر خسرو را پایه‌گذار سبک وقوع دانسته و نمونه‌هایی از اشعار او را مثال آورده است: خوش آن زمان که به رویش نظر نهفته کنم
چو سوی من نگرد، زو نظر بگردانم

د: جامعیت و تنوع آثار امیر خسرو

معمولاً هر کدام از نویسندگان و شاعران، از میان شیوه‌ها و قالب‌ها و انواع ادبی نظم و نثر، تنها در یک شیوه ممتازند. در شیوه‌ها و انواع دیگر ادبی یا تلاشی نکرده‌اند، یا اگر تلاشی کرده‌اند چندان توفیقی نداشته‌اند. اما امیر خسرو از جمله ادیبانی است که در انواع قالب‌های نظم و نثر آثاری از خویش به یادگار نهاده و در اغلب آنها موفق بوده، هرچند سرآمد نبوده است.

شبلی نعمانی امیر خسرو را از جهت جامعیت آثار در هند و حتی ایران بی‌نظیر دانسته است و چند نفر از شاعران بزرگ مثل فردوسی، سعدی، حافظ، انوری و عرفی را نام برده و امیر خسرو را از این لحاظ بر همه برتری داده است. سخنان او چنین است: ”باید دانست که در هند از ششصد سال به این طرف کسی به جامعی امیر خسرو نیامده است و اگر راست گفته شود، در ایران و ممالک عثمانی هم در طول مدت هزار سال، اگر کسانی بدین جامعی و دارای این همه کمالات و هنرهای گوناگون پیدا شده باشند، انگشت شمار و فقط یکی دو چار خواهند بود... در جهانگیری خسرو، غزل، مثنوی، قصیده، رباعی همگی داخل می‌باشند و بخش‌های کوچک سخن هم از قبیل تضمین، مستزاد، صنایع و بدایع آن

۱. جامی خراسانی، مولانا نورالدین عبدالرحمن: بهارستان، ص ۸۸

به قدری است که از شمار خارج می‌باشد. از لحاظ تعداد اشعار هم بخواهید احدی با او نمی‌تواند در این خصوص همسری نماید^۱.
او در جایی دیگر نوشته است:

”فردوسی و نظامی در مثنوی، انوری و کمال در قصاید، سعدی و حافظ در غزل [مهارت دارند] ولی وقتی آنها هر کدام از نوع دیگر وارد می‌شدند، سخنانشان از لطف می‌افتاد، برخلاف امیر خسرو که در همه اقسام سخن، از قبیل قصاید، غزل و مثنوی یکسان مهارت داشته است... در مثنوی بعد از نظامی کسی تا به امروز به پایه او نیامده است، در غزل با سعدی همدوش است، در قصاید شهرت چندانی ندارد، ولی... از ظهیر و کمال یک قدم عقب نیست...“^۲.

با این که شبلی نعمانی سعی کرده است که منصفانه قضاوت کند و سخن او دربارهٔ خمسه‌سرایی امیر خسرو کاملاً پذیرفتنی است، اما دربارهٔ قالب‌های دیگر، حداقل در غزل با سعدی همدوش نیست، به ویژه که سعدی خود از نظر جامعیت در انواع ادبی در نثر با کتاب گلستان و در مثنوی با بوستان و در غزل شیرین و قصاید اندرزی و قطعه و رباعی در شعر فارسی کمتر نظیری برای او می‌توان یافت.
همین قدر می‌توان گفت که در غزل پیرو سعدی است و شراب خمخانهٔ سعدی را به گردش درآورده است. اما اشعار عاشقانه و پرسوز و گداز و همراه با عجز و نیاز امیر خسرو نیز خواندنی است، مثل:

خسرو است و شب و افسانه و یار و هر بار

قدری گرید و پس بر سر افسانه رود

*

ای آشنا که گریه‌کنان پند می‌دهی آب از برون مریز که آتش به جان گرفت

*

کرشمه چند کنی بر من آخر این جان است

نمی‌دمد ز زمین و صبا نمی‌آرد

۱. شبلی نعمانی، شمس‌العلماء محمد شبلی: شعرالعجم، ج ۲، ص ۹۷

۲. همان، ص ۱۱۰.

در قصیده‌سرایی نیز می‌توان گفت اگرچه تتبع آثار شاعرانی چون انوری و خاقانی و کمال‌الدین اسماعیل کرده، ولی تشبیهات و مضامین تازه و مؤثر در اشعار او کم نیست.

به هر حال امیر خسرو بر زبان و واژگان فارسی و حوزه معانی واژه‌ها تسلط ویژه‌ای دارد و اشعارش آکنده از واژه‌ها و ترکیبات تازه و نوساخته است. برای نمونه به این چند ترکیب از شیرین و خسرو توجه کنید:

آب خیز: طوفان؛ آبستنی‌گاه؛ زمان بارداری؛ آبگین فام: نرم و لطیف؛ آرزو کوش؛ آتش فام.

اما برای امیر خسرو فراتر از نظم و نثر فارسی هنرهای دیگری نیز برشمرده‌اند، مثلاً در شعرالعجم به نقل از تقی اوحدی در عرفات آمده است که:

”از تراوش‌های طبع امیر آن‌قدر که در فارسی هست همان‌قدر هم در برج بهاکا (یکی از زبانهای بومی هند) وجود دارد“^۱.

او همچنین افسوس خورده است که امروزه از این مجموعه حتی نام و نشانی هم نیست. در سانسکریت او را دارای قدرتی بسزا دانسته و سپس در نثرنویسی و تدوین کتابی در قاعده و اصول فارسی، معروف به اعجاز خسروی در سه جلد اشاره کرده و همچنین او را در موسیقی صاحب لقب «نایک» شمرده است و گفته است که او موسیقی ایرانی و هندی را ترکیب کرده و خود ۱۳ پرده و آهنگ پدیدآورده است.^۲

به نظر می‌رسد آنچه درباره مهارت و آثار امیر خسرو به زبان‌های هندی از قول عرفات نقل شده، بیشتر برپایه حدس و گمان باشد تا واقعیت. یعنی چون امیر خسرو در هندوستان زندگی کرده و دارای اینهمه ذوق و استعداد بوده و بر زبان‌های فارسی و ترکی و عربی و هندی تسلط داشته، گفته‌اند که باید آثاری نیز به هندی (هندوی) به وجودآورده باشد، وگرنه، اگر بتوان از میان رفتن همه آنها را پذیرفت، حداقل

۱. شبلی نعمانی، شمس‌العلماء محمد شبلی: شعرالعجم، ج ۲، ص ۹۸.

۲. همان، ص ۹۸.

می‌توان انتظار داشت که دیگر تذکره‌نویسان ایرانی و هندی از وجود چنین آثار فراوانی خبر می‌دادند. به هر حال اگر چنین مطالبی صحت داشته باشد، باید امیر خسرو را از نابغه‌های بزرگ شمرد. هرچند پدیدآوردن آثاری به زبان‌های هندی، البته نه با این حجم و عظمت، دور از انتظار نیست، اما عجالتاً باید به اشعار فراوان فارسی که از او به جای مانده است اکتفا کرد. اینک به یک غزل او در «وسط الحیاة» توجه کنید:

ای باد برقع بر فکن آن روی آشناک را
وی دیده گر صفرا کنم، آبی بزن این خاک را
ریزی تو خون بر آستان، شویم من از اشک روان
کالوده دیدن چون توان آن آستان پاک را
زان غمزه عزم کین مکن، تاراج عقل و دین مکن
تاراج دین تلقین مکن، آن هندوی بی‌باک را
سرهای سرداران دین، بستی چو بر فتراک زین
زین سان می‌فکن بر زمین، دنباله فتراک را
تا شمع حسن افروختی، پروانه وارم سوختی
پرده دری آموختی، آن دامن صد چاک را
جانم چو رفت از تن برون، وصلم چه کارآید کنون
این زهر بگذشت از فسون، ضایع مکن تریاک را
گویی درآمد گاه خواب اندر دل شب آفتاب
آن دم کز آه صبح تاب آتش زخم افلاک را

جنبه‌های هنری و آرایه‌پردازی در آثار امیر خسرو

یکی دیگر از ویژگی‌های ممتاز شعر امیر خسرو، توجه به آرایه‌های لفظی و معنوی لطیف و ظریف است، به طوری که با وجود ظاهری ساده و طبیعی، از ژرفای هنری شگفتی برخوردار است و صنایع در شعرش چنان هنرمندانه و طبیعی است که تا خواننده شعرش به دنبال صنعت نگردد، وجود آن را احساس نمی‌کند. او در زمینه آرایه‌پردازی‌های هنرمندانه نیز شاگرد موفق استادش، نظامی گنجوی است. برای نمونه فقط چند مثال می‌آوریم:

استعاره توأم با ایهام

ز بهر آن چنین تاریک باشد خانه چشمم که هرگز آفتاب من در این روزن نمی‌آید
در این بیت شاعر چشم را به خانه تشبیه کرده است، خانه‌ای که از روزن آن آفتابی
به درون نمی‌تابد. بجز این، آفتاب استعاره از معشوق است، که حضور او مایه روشنی
چشم است. در عین حال مردمک تیره چشم به خانه تاریک تشبیه شده است.
دیگر سر آن نیست که من زهد فروشم ساقی قدحی باده که بر روی تو نوشم
«بر روی تو» ایهام دارد: یک معنی آن به سلامتی روی تو، دیگری در حضور تو و
مفهوم دیگر به خاطر فرونشاندن عطش عشق نسبت به رخسار توست.

تشبیه و تشخیص

دل من به زلف و رویت شد اسیر و چون نگردد

شب ماهتاب دزدی که به خانه‌ای درآید

در این بیت هم تمثیل یا اسلوب معادله وجود دارد که بعدها در سبک هندی
رایج شد، هم کلاً تشبیه مصرع اول به مصرع دوم و به عبارتی روشن‌تر دل به دزد و
زلف به شب و رخسار به مهتاب تشبیه شده است. (تشبیه ملفوف) اسیرشدن دل
تشخیص دارد و در عین حال اسیرشدن، استخدام نیز دارد چون وقتی که مصرع اول را
می‌خوانیم فقط در معنی گرفتارشدن دل در دام زلف است و دل بستن، اما چون مصرع
دوم را می‌خوانیم، گرفتارشدن و به اسارت افتادن دزد است که در شب مهتاب به دزدی
رفته است. در عین حال از لف و نشر مشوش در دو مصرع غافل نباید بود.
مثالی دیگر:

زلف او پهلوی خال لب او گویی از شهد مگس می‌راند

در این بیت ساده زلف استعاره مکینه و تشخیص است، و شخصی است که کارش
دورکردن مگس است. خال به مگس تشبیه شده و لب به شهد.

پارادوکس یا تناقض نمایی

جان ز تن بردی و در جانی هنوز دردها دادی و درمانی هنوز

پارادوکس جمع کردن امور متناقض و ناساز با یکدیگر است. در مصرع نخست
معشوق آمده و جان عاشق را برده است، و در عین حال هنوز هم در جان شاعر

جای دارد. یعنی هم دشمن است و هم دوست، هم آمده و هم رفته، هم جانبر است و هم در جان جای دارد. و در مصرع دوم، هم درد می‌دهد و هم درمان.

تضاد

آوردن کلماتی در بیت که با یکدیگر تضاد معنایی دارند در اشعار فارسی فراوان است، اما گاهی به قول معروف جیغ می‌زند. اما در این بیت از امیر خسرو چنین نیست:

خردسالی به من کند بیداد ای بزرگان شهر داد دهید
در این بیت خردسال با بزرگان و بیداد با داد تضاد دارد.

حسن تعلیل

یکی از صنایع زیبای شعر فارسی حسن تعلیل است که دلایل ادعایی و غیرواقعی برای امری بیاورند. به بیت زیبای زیر توجه کنید:

سخن گر نه جان است بنگر به هوش چرا مردم مرده ماند خموش^۱
در این بیت به صورت ادعایی، سخن عین جان دانسته شده است و استدلال شده که اگر عین جان نیست پس چرا مردگان خاموشند؟

صنعت قلب یا واژگونی

در این صنعت شاعر با جابه‌جا کردن کلمات در معنی آنها نیز تصرف و دگرگونی ایجاد می‌کند و حتی در بیت زیر معنی را برعکس می‌کند:

کش در قلم: بنویس؛ قلم در کش: روی آن خط بکش، نادیده انگار.
سخن کز خرد بر نیارد علم مکش در قلم، بلکه در کش قلم^۲

ارسال مثل

در اشعار امیر خسرو ابیاتی که به صورت مثل و ضرب‌المثل، شایع بوده و یا ساختمان بیت کاملاً به صورت یک مثل غیرمشهور است آن‌قدر فراوان است که حجم زیادی از ابیات را دربردارد و می‌تواند موضوع یک تحقیق مفصل قرار گیرد. فقط به چند نمونه که از صفحات متوالی انتخاب شده توجه کنید:

۱. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: آیینة اسکندری، ص ۲۵.

۲. همان، ص ۲۷.

درخت از پی آن بود دیرپای که پاش از سکونت نجنبید ز جای^۱

*

کسی را به نقد دغل رای نیست سفالینه را در گره جای نیست^۲

*

گدایی که هست از هنر بهره‌ور به از پادشازاده بی‌هنر^۳

*

بیداری پاسبان بی‌مزد گنجینه برد به شرکت دزد^۴

*

شب کور بود عسس چو در کوی از دزد خورد طپانچه بر روی^۵

*

ایمن بود از شکنجه درویش زر هرچه که بیشتر بلا بیش^۶

جمع‌بندی

بدون تردید امیر خسرو از شاعران موفّق زبان فارسی است و در سیر و تحول شعر فارسی نقش مهمّی داشته است. آنچه خود او درباره اشعار خود نوشته بسیار منصفانه و حتّی کمتر از حدّ اوست و بیانگر خوی کریمانه و متواضعانه او می‌باشد. در دیباچه غرّة الکمال نوشته است:

”هرچه در مواعظ و حکم گفته‌ام، حکم آن متابع طبیعت سنایی و خاقانی است و آنچه مثنوی و غزل روان کرده‌ام، آن اتباع طبایع نظامی و سعدی است و آنچه مقطعات و رباعیات و معما و لغز است، غباری از وجود من خاکی است. و امّا

۱. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: آیینۀ اسکندری، ص ۳۷.

۲. همان، ص ۳۸.

۳. همان، ص ۳۸.

۴. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: مجنون و لیلی، ص ۵۵.

۵. همان، ص ۶۰.

۶. همان، ص ۶۲.

نثر بنده طبیعت خامه است که با هیچ عنصری عینیت ندارد و خاص خلاصه جوهر من است:

چون پس رو طرز هر سوادم پس شاگردم، نه استادم^۱

اما باید گفت با این که ظاهراً در خانواده‌ای ترک زبان به دنیا آمده و در محیطی هندی زبان و خارج از حوزه زبان و شعر فارسی رشد کرده است و با این که از آغاز استاد مسلمی نداشته است، اما پس از نظامی بهترین خمسه را سروده و در طرح دوباره آثار نظامی و رواج خمسه‌سرایی نقش اساسی داشته است. در جامعیت آثار و سرودن شعر در تمامی قالب‌ها و نثرنویسی، از تقلید به استادی رسیده و مطالب و لغات تازه و ترکیبات نو آفریده و آرایه کلام در سخنش فراوان و کم‌نظیر است. علاوه بر اینها نقش برجسته امیر خسرو در رواج و توسعه هرچه بیشتر شعر فارسی در شبه قاره را نباید نادیده گرفت. او با اینکه از سبک وقوع و سبک هندی فاصله بسیار دارد، شیوه سخنش او به نحوی است که وی را آغازگر این سبک‌ها دانسته‌اند.

منابع

۱. جامی خراسانی، مولانا نورالدین عبدالرحمن: بهارستان، به کوشش ی. ادیب، انتشارات صابر، تهران، ۱۳۶۹ ه.ش.
۲. جامی خراسانی، مولانا نورالدین عبدالرحمن: نفحات الانس، تصحیح محمود عابدی، اطلاعات، تهران، ۱۳۷۰ ه.ش.
۳. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: آینه اسکندری، چاپ آکادمی علوم شوروی، بخش ادبیات خاور، مسکو، ۱۹۷۷ م.
۴. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: خمسه خسرو، با مقدمه احمد اشرفی، انتشارات شقایق، تهران، ۱۳۶۲ ه.ش.
۵. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: مجنون و لیلی، به کوشش طاهر احمد اوغلی، محرم اوف، اداره انتشارات دانش، مسکو، ۱۹۶۴ م.

۱. فکرت، محمد آصف: گزیده اشعار امیر خسرو، ص ۲۴.

۶. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: هشت بهشت، تصحیح جعفر افتخار، چاپ ادبیات خاور، مسکو، ۱۹۷۴ م.
۷. شبلی نعمانی، شمس‌العلماء محمد شبلی: شعرالعجم، ترجمه محمد تقی فخر داعی، دنیای کتاب، تهران، چاپ دوم ۱۳۶۳ ه.ش.
۸. شفق تبریزی، [دکتر] صادق رضازاده: تاریخ ادبیات ایران، نشر دانشگاه شیراز، شیراز، چاپ دوم ۱۳۵۲ ه.ش.
۹. صفای سمنانی، [دکتر] ذبیح‌الله: تاریخ ادبیات در ایران، فردوس، تهران، چاپ ششم ۱۳۶۹ ه.ش.
۱۰. فکرت، محمد آصف: گزیده آثار امیر خسرو بلخی، کابل، ۱۳۵۳ ه.ش.
۱۱. قویم‌الدوله، علی اکبر: امیر خسرو دهلوی عارف جلیل و شاعر نامی پارسی‌گویان هند، اقبال، تهران.

بررسی چهره اسکندر در آینه اسکندری امیر خسرو و کهن ترین اسکندرنامه منشور فارسی

سعید حسام پور*

مقدمه

امیر ناصرالدین ابوالحسن خسرو بن امیر سیف الدین محمود دهلوی یکی از پرکارترین و بزرگترین شاعران پارسی گوی هندی به شمار می رود که در نیمه دوم قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری می زیست و بی گمان این شاعر در گسترش و نفوذ زبان و ادبیات فارسی در سرزمین هندوستان نقشی ویژه داشته است. پدرش، سیف الدین محمود، از امیران بنام دربار پادشاهان هند بود و این ارتباط باعث شد امیر خسرو نیز با دربار آشنا شود و رابطه مناسبی با آن داشته باشد و از این رو بسیاری از سروده های او مانند *تغلق نامه*، *منظومه دول رانی* و *خضر خان و قران السعدین* را می توان بخشی از تاریخ منظوم آن عصر برشمرد و از این نظر نام او را در زمره تاریخ نگاران گنجانید. از سوی دیگر پیوند مستحکم امیر خسرو با نظام الدین اولیا (م: ۷۲۵ ه.ق)، از بزرگان مشایخ چشتیه، شخصیتی معنوی از او ساخت که بازتاب این پیوند و این تأثیر را می توان در تک تک سروده های امیر خسرو دید. گفتنی است این ارتباط تا پایان عمر نظام الدین اولیا ادامه داشته و ظاهراً اندکی پس از مرگ این پیر فرزانه، امیر خسرو نیز تاب جدایی و تنهایی را نیاورد و به دیار باقی شتافت.

* استادیار دانشگاه هرمزگان، ایران.

از درنگ و تأمل در آثار امیر خسرو می‌توان دریافت که او به خوبی توانسته میان رابطه خود با دربار پادشاهان هند و اشرافیت و تجمّلات آن از یک سو و رابطه با نظام‌الدین اولیا و عرفان و لوازم و ابزار آن از سوی دیگر تعادلی مناسب برقرار سازد. به گونه‌ای که این رابطه دو سویه هیچ گاه خلی در دیگری پدید نیآورده است. شاید بتوان گفت آثار تاریخی امیر خسرو - که در بالا به آن اشاره شد - نتیجه رابطه او با دربار بوده و آثاری مانند غزلیات، مطلع‌الانوار، شیرین و خسرو، مجنون و لیلی، هشت بهشت و آیینۀ اسکندری نتیجه ارتباط او با نظام‌الدین اولیا. چون سرودن با چنین شیوه‌ای خواست مراد و مرشدش نظام‌الدین اولیا بود. امیر خُرد کرمانی دهلوی در کتاب سیرالاولیا می‌نویسد:

”که چون امیر خسرو به حد بلاغت رسید و به شرف ارادت سلطان‌المشاخ مشرف گشت... و به نظر خاص ملحوظ شد... امیر خسرو در آن ایام در آغاز شعر گفتن بود، هر نظمی که گفتم به خدمت سلطان‌المشاخ گذرانیدی تا روزی سلطان‌المشاخ فرمود طرز صفاهانیان بگوی یعنی عشق‌انگیز و زلف و خال‌آمیز. از آن روز باز امیر خسرو در زلف و خال بتان پیچید و آن صفات دلاویز را به نهایت رسانید...“^۱.

در این پژوهش کوشش شده منظومۀ آیینۀ اسکندری امیر خسرو دهلوی بررسی شود و با توجّه به این که نقش و جایگاه اسکندر در این منظومه بسیار برجسته است و حوادث و رویدادهای آن حول محور او می‌چرخد، بر آنیم تا ضمن برشمردن برخی از ویژگی‌های داستانی این منظومه، چهرۀ اسکندر را در آیینۀ اسکندری با کهن‌ترین اسکندرنامۀ منشور موجود فارسی واکاوییم. البتّه هنگام بررسی به دیگر اسکندرنامه‌ها مانند اسکندرنامۀ نظامی و داستان اسکندر در داراب‌نامۀ طرسوسی نیز نظر می‌افکنیم و به برخی از تضادهای موجود در شخصیت اسکندر و دلایل آن اشاره می‌کنیم.

۱. امیر خُرد کرمانی دهلوی، سید محمد بن مبارک (م: ۷۷۰ هـ): سیرالاولیا، ص ۳۱۱؛ به نقل از ذبیح الله صفا: تاریخ ادبیات ایران، ج ۲، ص ۷۷۵.

آئینه اسکندری

منظومه آئینه اسکندری سروده امیر خسرو با تصحیح و مقدمه جمال میر سیدوف، انتشارات دانش، سال چاپ ۱۹۷۷ م، مسکو، ۴۱۶ بیت دارد و از این تعداد ۶۴۸ بیت در آغاز این منظومه به ستایش خداوند و مناجات با او و ستایش حضرت محمد (ص) و معراج او، مدح نظام الدین اولیا و شمس السلاطین علاءالدوله محمد جهانگیر و خطاب زمین‌بوس و دلایل سرایش این منظومه و... پرداخته شده است و از ابیات باقی‌مانده ۲۷۳۲ بیت (حدود ۶۲٪) به ماجراهای اسکندر و ۷۴۹ بیت حکایات و اندرزهای امیر خسرو است که در میان ماجراهای داستان نقل شده و ۴۰ بیت نیز ساقی‌نامه است که در پایان هر کدام از ماجراهای اسکندر سروده شده است و ۲۱۱ بیت پایانی کتاب نیز به چگونگی سرایش و حدیث نفس امیر خسرو و پندهای گوناگون پرداخته شده است. آنچه در آغاز این منظومه دیده می‌شود، پیروی امیر خسرو از شیوه و سبک نظامی است. البته امیر خسرو افزون بر مدح پادشاه زمان خود و ممدوحی که کتاب را به نام او سروده، ابیاتی را نیز در وصف نظام الدین اولیا گفته است و این بخش را پیش از ستایش علاءالدوله محمد جهانگیر قرار داده که این کار نشانگر ارزش و اهمیتی است که امیر خسرو برای پیر و مرشد خود قایل است.

تفاوت دیگری که میان این منظومه و اسکندرنامه نظامی دیده می‌شود این است که نظامی به دلیل روایات گوناگونی که درباره پادشاهی و پیامبری اسکندر وجود داشته، دو سفر برای اسکندر در نظر گرفته، سفر نخست او هنگام پادشاهی است و سفر دومش پس از برگزیده شدنش به پیامبری است و چه بسا نظامی به همین دلیل اسکندرنامه را در دو بخش شرفنامه (حوادث و وقایع سفر نخست - پادشاهی) و اقبالنامه (حوادث و وقایع سفر دوم - پیامبری) سروده است. اما امیر خسرو ضمن تأکید بر نظرات مختلف درباره اسکندر پیغمبری او را نمی‌پذیرد:

در آیین تاریخ‌های کهن	فراوان بود بیش و کم درسخن
سکندر که فرخ جهان شاه بود	به فرخندگی خاص درگاه بود
گروهی زدند از ولایت درش	گروهی نبشتند پیغمبرش

به تحقیق چون کرده شد باز جست درستی شدش بر ولایت درست^۱
و اتفاقاً چون این شاعر پیامبری اسکندر را نپذیرفته، هیچ گاه در سروده خود
واژه پیامبر را برای اسکندر به کار نبرده؛ هرچند پذیرفته که او می‌توانسته با سروش
غیبی ارتباط برقرار کند و به گاه مشکل از او یاری جوید.

به نظر می‌رسد با توجه به همین باور، امیر خسرو آیینۀ اسکندری را در دو بخش
جداگانه نسروده و کل ماجراهای اسکندر را در یک اثر گنجانیده است و در این مورد
از نظامی پیروی نکرده است. گفتنی دیگر این که نظامی در دو بخش اسکندرنامه
تفاوتی در مسیر دو سفر اسکندر ندیده و بیشتر در سفر دوم به دگرگونی در شیوه
نگرش اسکندر و هدف او از فتح کشورها و فراخواندن مردمان سرزمین‌های گوناگون
به دین حق پرداخته، در حالی که امیر خسرو سفرهای اسکندر را به سفر خشکی و
سفر آبی تقسیم می‌کند و در سفر دوم که دیدن شگفتی‌های دریاست اسکندر جز
با نگهبان آب با کسی دیدار نمی‌کند.

بدین گونه یک ره زشمشیر و جام	جهان قاف تا قاف بستد تمام
دگر باره کز روم رایت فراخت	به نوعی دگرگرد آفاق تاخت
به خشکی چو بنمود جولان گری	روان شد چو آب روان درتری
عجب‌های دریا چو نظاره کرد	برآمد ره مرگ را چاره کرد ^۲

و با توجه به طولانی بودن سفر دریایی اسکندر و غیرممکن بودن گشتن جهان در
مدّت زمان بسیار کوتاه بر این باور است که:

دروغ است کان پادشه را به ذات	نیوشنده سی سال گوید حیات
ز عمری کزین گونه اندک بود	دو ره فتح آفاق در شک بود
چنین خواندم از قصّه شأن او	که پانصد فزون بود جولان او ^۳

هرچند در اینجا امیر خسرو عمر اسکندر را افزون بر پانصد سال می‌داند و در هیچ
یک از دیگر داستان‌های اسکندر به چنین موردی اشاره نشده است و در همه آنها

۱. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: آیینۀ اسکندری، ص ۸-۲۷.

۲. همان، ص ۴۷.

۳. همان، ص ۴۷.

اسکندر عمر کوتاهی دارد و هم‌چنین، بر پایه اسناد و مدارک تاریخی، اسکندر در ۳۳ سالگی درگذشته است. کار دیگری که در آغاز داستان، سراینده با پیروی از نظامی انجام داده، نقل داستان به گونه‌ای بسیار فشرده است. در مسیر حرکت اسکندر میان آیین اسکندری و اسکندرنامه نظامی تفاوت دیده می‌شود که با توجه به این که امیر خسرو هر دو داستان نظامی را درهم آمیخته طبیعی می‌نماید، اما نظامی به آنچه در آغاز به صورت ایجاز گفته، پایبند بوده است و تفاوتی در مسیر حرکت اسکندر در متن داستان با بخش فشرده داستان دیده نمی‌شود، اما در آیین اسکندری گاه پریشانی‌ها به چشم می‌خورد. برای نمونه در بخش فشرده داستان، اسکندر پس از حمله به سرزمین زنگیان و تسخیر آن، به ایران لشکر می‌کشد و از زرتشتیان و آتشکده‌هاشان دود برمی‌آورد و در ادامه به هند و چین، سرزمین یاجوج و مأجوج، می‌رود.^۱

اما در متن داستان، پس از این که اسکندر به هند، چین و سرزمین یاجوج و مأجوج می‌رود و با فتح این مناطق به روم باز می‌گردد، برخی از نزدیکان او به یادش می‌آورند که باید دمار از زرتشتیان برآورد و او نیز بی‌درنگ به این خواسته جامه عمل می‌پوشاند.^۲

متن داستان آیین اسکندری، چنان که پیشتر اشاره شد، بدون درنظر گرفتن حکایت‌های مستقل و اندرزها و پندهای شاعر و مطالب پایانی ۲۷۳۲ بیت است. با توجه به حکایت‌های گوناگون و پندهای متنوع و نبود انسجام کافی در میان مسیر حوادث و وقایع داستان، به نظر می‌رسد هدف اصلی امیر خسرو سرودن داستان اسکندر نبوده است و با درنظر گرفتن شخصیت و روحیات معنوی و مذهبی او بیشتر هدفش بیان موارد و نکات اخلاقی و معنوی بوده است، به گونه‌ای که گاه در بیان این موارد به تکرار گراییده و نتیجه این تکرار و اصرار بر ذکر مطالب اخلاقی، سردرگمی خواننده است و خواننده نمی‌تواند به خوبی مسیر حوادث و ماجراهای داستان اسکندر را پی‌گیرد.

۱. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: آیین اسکندری، ص ۴۵.

۲. همان، ص ۵-۱۷۴.

همچنین در این داستان، از چگونگی به دنیا آمدن اسکندر و نژاد او و لشکرکشی اش به ایران و کشته شدن داراب و سپس رفتن اسکندر به هند سخنی به میان نیامده و دلیل نپرداختن به این ماجراها از نظر شاعر این است که:

هر آنچ از وی آمد به دوران خویش	نیشست دانا به دیوان خویش
دلم هم چو در بند این کار بود	به ایجاز گفت آنچه ناچار بود
دگر هرچه ناگفته ماند از نخست	کنون یک به یک گفت خواهم درست
نخست آرم از رزم خاقان سخن	که دیدم به تاریخ‌های کهن
نظامی که کرد آن جریده نگاه	در آشتی زد میان دو شاه
دگرگونه خواندم من این راز را	دگرگون زخم لابد این ساز را
و گرنه لطافت ندارد بسی	که هر گفته را باز گوید کسی ^۱

و با توجه به این دیدگاه در این منظومه متن داستان از لشکرکشی اسکندر به چین شروع شده و با برجسته کردن این نبرد و اختصاص نزدیک به ۹۰۰ بیت به این ماجرا، شاعر کوشیده تا سخن دیگران را تکرار نکند و پس از پایان این داستان با بیان این بیت: تزلزل در اقلیم دیگر فکند گهی تاج بر بود و گه سرفکند^۲

به گونه‌ای بسیار گذرا از تسخیر شرق و به تاراج رفتن سرروسیان و رفتن اسکندر به ظلمات و دست خالی برگشتن او سخن می‌راند.

پس از این ماجرا اسکندر و سپاهیان میان صحرا از گرسنگی درمانده می‌شوند و سرانجام سروش غیبی به یاریشان می‌آید و با دادن یک خوشه انگور معجزه آسا، تمام لشکریان اسکندر را از درماندگی می‌رهاند ولی در اقبالنامه نظامی هرچند بسیاری از لشکریان برای گذر از بیابانی بی‌آب و علف تلف می‌شوند، اما سخنی از یاری سروش غیبی به شیوه‌ای که امیر خسرو به آن اشاره کرده گفته نشده است و اسکندر با سختی به سرزمین یاجوج و مأجوج می‌رسد.^۳

۱. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: آیینة اسکندری، ص ۴۷.

۲. همان، ص ۱۵۶.

۳. نظامی گنجوی، حکیم ابومحمد الیاس بن یوسف: کلیات نظام گنجوی، ص ۵-۱۴۲۲.

سروش غیبی از اسکندر می‌خواهد تا به سرزمین یاجوج و ماجوج برود و آنان را از میان بردارد و اسکندر به آنجا می‌رود و پس از کشتن تعداد زیادی از آنان، سدی پولادین درگذرگاه قوم یاجوج و ماجوج می‌سازد و مردم آن سامان را از شرشان می‌رهاند. توصیفاتی که امیر خسرو از این قوم داده است با نظامی اندکی متفاوت است و در آیین اسکندری درباره گوش‌های بزرگ این قوم و استفاده از این گوش‌ها به عنوان زیرانداز و روانداز سخن گفته شده و این قوم مردمان و حیوانات آن سرزمین را می‌خورند، در حالی که در اسکندرنامه نظامی (بخش اقبالنامه) درباره گوش‌های این قوم سخنی گفته نشده و تنها به حیوانات و گوسفندان ساکنان آسیب می‌رسانند و کاری به مردمان آن ندارند.^۱

گفتنی است در شاهنامه فردوسی در داستان اسکندر نام این موجودات گوش بستران آمده است.^۲ و در داستان سمک عیار نام این موجودات گلیم گوشان^۳ و در داراب‌نامه بخش مربوط به اسکندر واژه گلیم گوشان به کار رفته است.^۴ نظر زکریای قزوینی در کتاب عجایب المخلوقات درباره این قوم و نقش اسکندر در از میان بردن آنان درخور توجه است:

”یاجوج و ماجوج نام دو قبیله ترک است از نسل یافث بن نوح، که گوش‌ها دراز دارند، بر آن گونه که چون شب فرازآید، یکی در زیر افکنند و یکی به عنوان لحاف بر روی کشند. این قوم در دنیا فساد می‌کردند. ذوالقرنین چون به دیار آنها رسید مردم از ظلم یاجوج و ماجوج به او پناه بردند و از او یاری خواستند که اینان دیار ما را منهدم می‌کنند و کشت ما را می‌خورند و چار پایان ما را می‌دزدند. ذوالقرنین تعداد و مشخصات آنها را پرسید. گفتند: تعدادشان بی‌شمار است و موجوداتی اند کوتاه‌اند و پهن صورت که نیش‌های آنان مانند درندگان است و جای ناخن منقار دارند و بر پشت

۱. نظامی گنجوی، حکیم ابومحمد الیاس بن یوسف: کلیات نظام گنجوی، ص ۱۴۲۴.

۲. فردوسی طوسی، ابوالقاسم حسن: شاهنامه، ج ۷، ص ۱۰۰.

۳. ارجانی، فرامرز بن خداداد: سمک عیار، ج ۳، ص ۱۲۰.

۴. طرسوسی، ابوطاهر محمد بن حسین: داراب‌نامه، ج ۲، ص ۵۷۵.

آنها موست و دارای دو تا دم بزرگ می‌باشند و مثل کبوتر یکدیگر را فرا می‌خوانند و همانند سگ عوعو می‌کنند^۱.

اسکندر پس از بستن سد در برابر یاجوج و ماجوج، به روم باز می‌گردد و پس از بازگشت، با توجه به این منظومه، او سه کار می‌کند: ابتدا آتشکده‌های زردشتیان و کیش آنان را از میان می‌برد و سپس به یونانیان حمله می‌کند و پس از چند شکست از آنان به یاری سروش غیبی سرزمینشان را با شکستن سدی بزرگ در زیر آب غرق می‌کند و پس از این پیروزی افلاطون یونانی را می‌یابد و با اصرار فراوان و شنیدن پندهایش، او را با خود به روم می‌برد و در ادامه به دریا می‌رود و عجایب شگفت‌انگیزی از دریا را می‌بیند و پس از بازگشت می‌میرد.

به طور کلی با توجه به این که در این داستان‌گوینده هرگاه خواسته حکایت و اندرزی گفته است و حتی برای ماجراهای اسکندر نیز آن گونه که باید نظم و ترتیب خاصی در نظر نگرفته، طرح داستان بسیار ضعیف است و شاید بتوان گفت طرح خاصی در آن یافت نمی‌شود و حتی نسبت به داستان‌های هم‌عرض مانند شرفنامه و اقبال‌نامه نظامی، ویس و رامین گرگانی، خسرو و شیرین، مجنون و لیلی خود سراینده اثر، جذابیت ویژه‌ای برای خواننده ندارد و شاید تنها بخشی که ممکن است خواننده را قدری به دنبال خود بکشاند جدال اسکندر با پادشاه چین است که البته چارچوبی تکراری دارد که در آن دختری دلاور در لباس مردان از سپاه خاقان به میدان جنگ می‌آید و بسیاری از دلاوران اسکندر را می‌کشد و سرانجام اسکندر خشمگین به نبرد با او می‌شتابد و دلاوری را که سراینده تاکنون او را بسیار بسیار قوی نشان داده بود، مانند آب خوردن اسیر خود می‌کند - همین مورد را نیز می‌توان یکی از کاستی‌های آن به شمار آورد - و با آگاه‌شدن از رازش با او پیمان زناشویی می‌بندد.

در موارد دیگر، همان گونه که پیشتر اشاره شد، هدف امیر خسرو بیشتر بیان مسایل اخلاقی و پند و اندرز به پادشاه زمان خود علاءالدوله محمد جهانگیر است، به گونه‌ای که وقتی اسکندر برای یافتن افلاطون کوشش فراوان می‌کند و افلاطون حتی با فرستادن

۱. زکریای قزوینی، ابوعبدالله زکریا بن محمود: عجایب المخلوقات، ص ۶۱۸.

پیکی ویژه از جانب اسکندر، دعوتش را نمی‌پذیرد، اسکندر خود برای ملاقات با این فیلسوف به غاری متروکه می‌رود و جاه و جلال پادشاهی را به یک سو می‌نهد و می‌گوید:

و لیکن مراد من آن بود و بس که یک چند با تو بر آرم نفس
*

چو تو داشتی صحبت از ما دریغ تواضع ز تو نیست ما را دریغ
گر از زحمت ما نیابی ستوه کنون پنجهٔ ما و دامان کوه
نه آن پادشاهم من از کبر و جاه که تعظیم دانا ندارم نگاه^۱
با وجود چنین رفتار و خواهش‌هایی افلاطون نمی‌پذیرد و پس از اصرار زیاد، اسکندر را این گونه اندرز می‌دهد:

نخست آنچه فرض است بر شهریار همان شد که ز ایزد بود ترسکار
*

چو تیری زند جان بدکیش را نبیند توانایی خویش را
*

چو دادت خدا آنچه داری به دست خدا را پرست و مشو خود پرست
تویی گرچه شاهنشاه روم و زنگ نگر تا نداری ز درویش ننگ
*

جهان گرچه خالی شد از دشمنان مده تا توانی به عشرت عنان
*

نگویم که خمخانه رابندکن به نان پاره‌ای معده خرسند کن
و لیکن چنان خور گرت درخورد که تو می‌خوری نی تو را می‌خورد^۲

این شیوهٔ رفتار اسکندر با افلاطون و اندرزهای افلاطون به اسکندر بی‌گمان می‌تواند به صورت غیرمستقیم حرف دل امیر خسرو به پادشاه زمان خود باشد که بدین گونه، شیوهٔ مطلوب رفتار پادشاهان با اهل علم و اخلاق و عرفان را می‌آموزاند. مطلب

۱. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: آیینۀ اسکندری، ص ۲۰۹.

۲. همان، ص ۷-۲۱۳.

دیگر در این سخنان واقع‌بینی امیر خسرو است که در سخن افلاطون بازتابانیده شده است. او می‌داند که پادشاه حتماً در پی شراب خواهد رفت، از این رو به جای تحذیر و باز دارندگی و منع یکباره وی، از او می‌خواهد دست کم میانه روی را در شراب‌نوشی پیشه خود سازد.

گفتنی دیگری که در ماجرای رفتار اسکندر با افلاطون دیده می‌شود تناقضی است که در سخنان امیر خسرو است و برای خواننده پرسش برانگیز است که چرا وقتی نزدیکان اسکندر از او می‌خواهند به یونان حمله برد و آنجا را تسخیر کند، با پراکنده شدن یونانیان در کوه‌ها و فرار افلاطون به غاری در یک کوه، نزدیکان اسکندر از او می‌خواهند که افلاطون را به نزد خود بیاورد:

به همدستی خویش راهش دهد به همزانویی دستگاهش دهد
خیالات خام از سرش کم کند به برهان عقلیش ملزم کند
دلش کز هوا تیر نمرود بود به کیش براهیمش آرد فرود^۱

نکته اینجاست که در این بخش، چنان‌که دیدیم، گفته می‌شود که اسکندر بر آن می‌شود تا افلاطون را بیابد و با برحذر داشتن او از کیش نمرود، به کیش ابراهیم دعوتش کند. اما درست چند بیت بعد بدون این که اسکندر، افلاطون را به دین حق فراخواند، این افلاطون است که نخستین درخواستش از اسکندر خداترس بودن او در پادشاهی است.^۲

این تناقض و یا تناقضی که در آغاز داستان در مسیر حرکت اسکندر در حمله به زردشتیان دیده می‌شود و همچنین روشن نبودن نام مادر اسکندروس، پسر اسکندر و چگونگی به دنیا آمدن و بزرگ شدنش و رهاکردن پادشاهی پس از مرگ اسکندر و روشن نبودن پایان زندگی این پسر، ابهامات داستان را بیشتر می‌کند و انسجام و بافت گسسته داستان را پریشان‌تر می‌کند.

۱. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: آیینۀ اسکندری، ص ۲۵۲.

۲. همان، ص ۲۱۲.

ناگفته نماند پندها و اندرزهای متنوع و همه جانبه امیر خسرو - هرچند گاه تکراری است - در این کتاب بسیار شنیدنی است که می‌توان به کمک آنها منشور اخلاقی امیر خسرو را نگاشت.

از آنجا که شخصیت محوری در این منظومه و اسکندرنامه‌های دیگر اسکندر است، می‌کوشیم تا پس از نگاهی به شخصیت تاریخی او، چهره و موقعیتش را در آیین اسکندری و کهن‌ترین اسکندرنامه منشور موجود فارسی بررسی کنیم:

شخصیت تاریخی اسکندر

”پدر اسکندر فیلیپ پسر آمونتاس مقدونی بود. ولی مادر فیلیپ زنی ایلورنانی بود به نام اریدیس. پدر اسکندر از طرف مادر بربر بود، اما مادر اسکندر که المپاس نام داشت و در سال ۳۵۷ ق.م. به عقد رسمی فیلیپ درآمد، دختر نئوپتولموس شاه ملسی‌ها بود که نسلش به پسر آشیل می‌رسید، بنابراین یونانی به شمار می‌رفت.“^۱

”اسکندر در نوجوانی برای کسب دانش نزد ارسطو رفت. ارسطو عشق دیوانه‌وار به فرهنگ یونانی را در او پدیدآورد و ذهنیت او را یکسره یونانی ساخت و این در زندگی اسکندر عمیقاً تأثیر گذاشت.“^۲

ویل دورانت مورخ نامدار جهان، دربارهٔ خلق و خوی اسکندر می‌نویسد:

”به احتمال زیاد، اسکندر قوت و اراده و تصمیم را از حس جاه‌طلبی پدر و تندخویی را از خون مادر به ارث برده بود.“^۳

اسکندر پس از مرگ پدر در بیست سالگی پادشاه روم شد و بی‌درنگ مخالفان خود را در روم از پیش رو برداشت و با زیرکی ویژه‌ای توانست شورش‌های مناطق گوناگون یونان را در نطفه خفه کند. پس از آن به مصر لشکر کشید و به دلیل احترام بسیار به معبد مصریان و خدایان آنان، مصریان را به ستایش خود در حد یک خدا

۱. ویلکن، اولریش و یوجین برزا: اسکندر مقدونی، ص ۹۰.

۲. همان، ص ۹۳.

۳. دورانت، ویل: تاریخ تمدن، ج ۲، ص ۶۰۰.

وا داشت. شاید دلیل دیگر مصریان برای ستایش اسکندر این بود که این پادشاه رومی، آنان را از آزارهای داریوش سوم رها ساخت. اسکندر پس از مصر به ایران و هند لشکر کشید و با دادن تلفات فراوان، برق آسا همه این مناطق را تسخیر کرد و پس از بازگشت از هند می‌خواست به عربستان برود که تب شدیدی در بستر خواباندش و دیگر نتوانست از این تب جان سالم به در برد و در سال ۳۲۳ ق.م. در سی و سه سالگی درگذشت.

شخصیت اسکندر در داستان‌ها و افسانه‌ها

اسکندر به دلیل کشورگشایی‌های برق آسا و پیروزی‌های پی در پی هول و هراسی شگرف در دل مردم جهان انداخت و در همان عصر خود مشهور شد، به گونه‌ای که درباره‌اش اخبار و افسانه‌های شگفت‌انگیز و آمیخته با جادو و معجزه رواج یافت. این افسانه‌ها پس از گذشت قرن‌ها در میان ملت‌های گوناگون، رنگ و بوی محلی و بومی گرفت و اسکندر در هر زبان و کشوری چهره‌ای متناسب با سلیقه گویندگان و نویسندگان آن زمان پیدا کرد، که این چهره در افسانه‌ها تضاد بسیار زیادی دارد.

همان گونه که نظامی و امیر خسرو تأکید کرده‌اند درباره اسکندر روایات گوناگونی وجود داشته است. میان آیین اسکندری امیر خسرو و اسکندرنامه منشور فارسی تفاوت‌های زیادی دیده می‌شود. بخشی از این تفاوت‌ها در ماجراها و چگونگی پیش‌آمدن آنها برای اسکندر است و بخشی دیگر در تصویر و چهره اسکندر دیده می‌شود. در اسکندرنامه منشور داستان پیش از به دنیا آمدن اسکندر شروع شده و در جنگ میان داراب و فیلقوس رومی، ناهید دختر فیلقوس به خواسته داراب و با اکراه فیلقوس به ایران فرستاده می‌شود، ولی داراب پس از یک شب ناهید را به روم باز می‌گرداند و فیلقوس وقتی به آبستنی دخترش از داراب پی می‌برد این راز را پنهان می‌دارد و پس از به دنیا آمدن فرزند ناهید، کودک را پسر خود می‌نامد و بدین ترتیب با توجه به متن اسکندرنامه، اسکندر پدری ایرانی دارد. نظامی در اسکندرنامه فقط به روایت‌های گوناگون درباره اصل و نسب اسکندر اشاره دارد اما تأیید می‌کند که اسکندر فرزند فیلیپ رومی است که البته با اسناد تاریخی نیز همخوانی دارد. سراینده

آیین اسکندری درباره این موارد نظری نمی‌دهد و اصلاً به این تفاوت‌ها نمی‌پردازد، اما روشن است که اسکندر را رومی می‌داند.

همچنین در اسکندرنامه منثور به تفصیل از حرکت اسکندر به سوی ایران و جنگ با داراب و سپس سفارش داراب به اسکندر برای حفظ حرمت خانواده‌اش سخن گفته می‌شود و در اینجا از ازدواج اسکندر با دختر داراب سخنی به میان نمی‌آید، در حالی که در اسکندرنامه نظامی اسکندر پس از مرگ داراب با روشنگر دختر داراب پیمان زناشویی می‌بندد. با توجه به مطالب داستان اسکندرنامه منثور، اسکندر پس از پیروزی در ایران، کسی را نمی‌آزارد و سخنی از ویران کردن آتشکده‌ها و از میان بردن زرتشتیان نیست. نکته جالب این است که در داستانی دیگر به نام داراب‌نامه طرسوسی، اسکندر با مرگ داراب، به آسانی نمی‌تواند ایران را تسخیر کند و دختری دلاور به نام پوران‌دخت، دختر داراب، با لشکری از ایرانیان چند بار به گونه‌ای تحقیرآمیز سپاه اسکندر را شکست می‌دهد و در آیین اسکندری هم، چنان‌که گفتیم، پیش از حمله اسکندر به چین، هیچ اشاره‌ای به حمله او به ایران نشده است و پس از بازگشت اسکندر از جنگ‌های پی در پی و فتح بیشتر مناطق دنیا، یک روز در جمع یارانش با دیدن آتش از دانیان می‌پرسد که ماهیت آتش چیست و خود او، به هنگام پرسش، به یاد کیش مغان می‌افتد که چرا زرتشتیان آتش پرستند و وظیفه من از میان بردن آنان است:

به جانم که در آذر آبادگان چرا ماند این رسم مغ زادگان

*

بر آنم کز آن جانب آرم شتاب فشانم بر آن دود دیرینه آب^۱

چنان که می‌بینیم در اینجا شاعر به واژه ایران و ایرانی اشاره‌ای نمی‌کند، در حالی که نظامی در اسکندرنامه (بخش شرفنامه) تأکید می‌کند:

سکندر بفرمود کایرانیان گشایند ز آتش پرستی میان

همان دین دیرینه را نو کنند گرایش سوی دین خسرو کنند^۲

۱. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: آیین اسکندری، ص ۱۷۵.

۲. نظامی گنجوی، حکیم ابومحمد الیاس بن یوسف: کلیات نظامی گنجوی، ص ۱۰۱۹.

روشن نیست که چرا امیر خسرو این بخش از ماجراهای اسکندر را بعد از بازگشت اسکندر از جنگ قرارداد و همچنین از نظر طرح داستانی این که اسکندر با دیدن آتش در هنگام بزم، به یکباره سودای از میان بردن مغان و آتشکده‌هایشان به سرش بزند، چندان خواننده را قانع نمی‌کند و انسجام داستان را فرو می‌پاشد. برای توجیه چنین امری باید بپذیریم که سراینده برای داستان خود طرح روشنی نداشته و بدون درنظر داشتن چنین مواردی قسمت‌هایی از ماجراهای زندگی اسکندر را که در اختیار داشته است، کنار هم قرار داده و چندان به فکر نظم و انسجام آن و حتی به برخی از تناقض‌های موجود در گفتار خود نیز توجهی نکرده است.

همچنین، هرچند در *آیینۀ اسکندری* جنگ میان خاقان و اسکندر بسیار برجسته شده است و امیر خسرو تأکید کرده که نظامی راه صلح را در ماجرای خاقان و اسکندر برگزیده و او روایتی دیگر را برگزیده که بر پایه آن این دو پادشاه با یکدیگر می‌جنگند، اما نتیجه این ماجرا در *آیینۀ اسکندری* و در *اسکندرنامه* نظامی زنده ماندن خاقان و گزینش دوباره او به پادشاهی به وسیله اسکندر است. اما در *اسکندرنامه* منثور، اسکندر با طرز فجیعی خاقان و خانواده‌اش را می‌کشد و به آنان رحم نمی‌کند. تفاوت دیگری که در ماجرای زندگی اسکندر در این دو داستان دیده می‌شود این است که در *اسکندرنامه* منثور اسکندر به هنگام رفتن به مکه و زیارت خانه خدا به مصر نیز لشکر می‌کشد و آنجا را فتح می‌کند و اتفاقاً فردی به نام رئیس مصر با حکایت‌های فراوانی که برای اسکندر نقل می‌کند یکی از شخصیت‌های مهم در این داستان است و اسکندر پس از ازدواج با یکی از دختران پادشاه مصر، به نیرنگ این دختر پی می‌برد و او را به گونه‌ای فجیع می‌کشد. هرچند در *اسکندرنامه* منثور مصریان حضوری پر رنگ دارند اما در *آیینۀ اسکندری* کوچک‌ترین اشاره حتی در بخش خلاصه داستان به رفتن اسکندر به مصر نمی‌شود.

گفتنی دیگر درباره این دو کتاب این است که در *اسکندرنامه* منثور، اسکندر با دختر پادشاه خاقان چین ازدواج می‌کند، اما در *آیینۀ اسکندری*، اسکندر با دختری به نام کنیفو که فرزند یکی از دلاوران چینی بوده و حتی خاقان چین نیز خواستگار او بوده ازدواج می‌کند، آن هم پس از جنگ تن به تنی که کنیفوی چینی با اسکندر دارد و

سرانجام به اسارت اسکندر درمی‌آید و با گفتن داستان زندگی خود، اسکندر عاشقش می‌شود و با او ازدواج می‌کند. شباهت این دو داستان در این است که در هر دو داستان دختری در میدان نبرد با اسکندر رو به رو می‌شود و سرانجام با او ازدواج می‌کند، اما در آئینه اسکندری این دختر، چینی است و در اسکندرنامه منثور، این دختر، اراقیت پری است که پادشاه ولایات پریان است. در داستان امیر خسرو کنیفو پس از ازدواج دیگر در میدان نبرد حاضر نمی‌شود و در اسکندرنامه منثور اتفاقاً بیشتر زحمات و سختی‌های جنگ بردوش اراقیت پری است و اسکندر در میدان جنگ چندان هنرنمایی ندارد.

همچنین در آئینه اسکندری به مطلبی اشاره شده که در هیچ یک از اسکندرنامه‌ها به آن اشاره نشده است: در این منظومه اسکندر پسری به نام اسکندروس دارد که اندکی پس از مرگ پدر، سر به صحرا و بیابان می‌نهد و تخت و تاج پادشاهی را به دیگران وا می‌گذارد:

همان پور اسکندر، اسکندروس رها کرد ملکی چو زیبا عروس
روان گشت دو اختر تابناک یکی سوی صحرا یکی سوی خاک^۱

جالب است که در این داستان روشن نیست برای این پسر که به صحرا پناه برده است، چه پیش می‌آید و همچنین روشن نیست که کی و در نتیجه ازدواج اسکندر با کدام زن، اسکندروس به دنیا آمده و چگونه بزرگ شده است، چون در طول داستان جز هنگامی که اسکندر می‌خواهد برای دیدن عجایب دریاها برود و مسئولیت پادشاهی را به او می‌سپارد، هیچ اشاره‌ای به او نمی‌شود و این در حالی است که در اسکندرنامه منثور، اسکندروس در نتیجه ازدواج اسکندر با اراقیت پری به دنیا می‌آید و در کودکی می‌میرد.

این موارد نمونه‌هایی بود که برای آشنایی بیشتر میان متن داستان اسکندرنامه منثور و آئینه اسکندری گفته شد و موارد دیگری نیز بود که به دلیل حجم زیاد از یادکرد آن چشم می‌پوشیم و به شخصیت اسکندر می‌پردازیم.

۱. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: آئینه اسکندری، ص ۲۹۲.

در حالی که اسکندر در آیینۀ اسکندری شخصیتی تقریباً ثابت و کاملاً مثبت دارد، در اسکندرنامه منشور این چهره شخصیتی بسیار متغیر، متناقض، گاه مثبت و بیشتر منفی دارد.

امیر خسرو در آغاز داستان خود چهره‌ای بسیار مثبت از اسکندر تصویر کرده که همه‌ی لوازم و ابزار حکومت بر جهانیان را داراست:

به خشکی رهش را خضر پاس داشت به تری گرایش به الیاس داشت
دگر شد به دریا درون ره گرای وکیل محیط آمدش رهنمای
*

ورش پاره‌ای مشکل افتاد پیش حلش کرد ارسطوی فرزانه کیش
وگر عقده‌ای ز اختران گشت سخت گشاد از فلاطون فرخنده بخت
وگر حاجت آمد به دیو و پری بلیناس نو کردش افسون‌گری^۱

هرچند خاقان چین با اسکندر در جنگ آمده اما وقتی خاقان اسیر اسکندر می‌شود، رفتار بسیار نیک و کاملاً انسانی اسکندر خاقان را به شگفت و می‌دارد، چون فرمان می‌دهد که تمام غنائم چینیان بازگردانده شود و خود اسکندر نیز افزون بر آنها چیزی به خاقان و لشکرش می‌دهد.^۲ رفتار اسکندر با افلاطون و تواضعش در برابر این عالم نیز بسیار درخور توجه است.^۳

همچنین هنگامی که اسکندر چند تن از قوم یاجوج و ماجوج را اسیر می‌کند، امیر خسرو این گونه او را توصیف می‌کند:

ملک با دلی حکمت اندوخته در آن تنگ چشمان نظر دوخته^۴
و پس از به پایان رسیدن سد پولادین در برابر یاجوج و ماجوج، اسکندر خداوند را می‌ستاید:

دو روز و دو شب روی بر خاک سود خداوند خود را پرستش نمود^۵

۱. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: آیینۀ اسکندری، ص ۲۸.

۲. همان، ص ۱۵۱-۳.

۳. همان، ص ۲۰۲-۷.

۴. همان، ص ۱۲۵.

۵. همان، ص ۱۴۹.

به طور کلی در داستان آیین اسکندری در هیچ یک از رفتارها و اندیشه‌های اسکندر، کاستی ویژه‌ای یافت نمی‌شود؛ او در پادشاهی خردمندانه رفتار می‌کند، به مردم کشورهای مغلوب ظلم و ستم روا نمی‌دارد، حکیمان و اندیشمندان را بزرگ می‌شمارد، خداترس و متواضع است، به گونه‌ای که خداوند بارها و بارها یکی از سروش‌های غیبی را به یارایش می‌فرستد، قدرت طلب و خونخوار نیست. هرچند امیر خسرو پیامبری او را نمی‌پذیرد، اما تصویری که از اسکندر در میان مطالب کتاب ارائه می‌دهد، کمتر از یک پیامبر نیست.

از این تصویر روشن و کاملاً مثبت در اسکندرنامه منشور خبری نیست. شاید بتوان بارزترین ویژگی‌های اسکندر را در این داستان شهوت بارگی، حرص به جهان گشایی، چپاولگری و زراندوزی و تلاش برای جاودانگی برشمرد. البته با وجود داشتن چنین ویژگی‌هایی، گاه دیده می‌شود که اسکندر ادعای پاکدامنی دارد، وقتی مشکلی برایش پیش می‌آید به درگاه خدا روی می‌آورد و هدف خود را گسترش دین حق می‌داند. او هنگام لشکر کشی به ایران هدف خود را برای گشتن به دور جهان چنین بیان کرده است:

”هرجا که برسم رسم‌های نیک بنهم و ملوک را به راستی بنشانم و با رعیت و زیر دستان رفق نمودن تحریض کنم و نام نیک را به هر موضع یادگار بگذارم و از جور و قهر خود رعیت و زیردستان را ایمن دارم که بهترین سیرتی و طریقتی پادشاهان این است که از عدل و انصاف خود همگان را بهره‌مند گردانند“.^۱

این سخنان بسیار زیبا و انسانی در عمل به چپاولگری و غارت مال و جان و ناموس بسیاری از مردم کشورهای چون کشمیر، هند، چین، شهرترکان، یمن و ولایت دوالپایان بدل می‌شود. برای نمونه در ولایت دوالپایان تمام مردان را از دم تیغ می‌گذرانند و در کشمیر چنین رفتاری دارد:

”هفت روز کشمیر را غارت کرد“.^۲

۱. نظامی گنجوی، حکیم ابومحمد الیاس بن یوسف: اسکندرنامه، ص ۷.

۲. همان، ص ۴۴.

و در شهر دوالپایان مردان را می‌کشد و به لشکریانش فرمان می‌دهد به زنان دوالپا که توان راه رفتن ندارند تجاوز کنند.^۱ در شهرترکان "اسکندر چهار ماه در آنجا بنشست و چندان زنان و دختران را برده کردند که اسکندر و لشکر از آن سیرگشتند".^۲ و در ولایت دیوس، اسکندر "لشکرگاهی عظیم بزد و دیگر بار طمع در مال و زنان آن ولایت کرد".^۳ در این داستان اسکندر هیچ‌گاه از شهوت‌رانی سیر نمی‌شود به گونه‌ای که هر شهر و دیاری را که تسخیر می‌کند، در جستجوی زنان و دختران زیبای آن شهر است تا با آنان درآمیزد. از این‌رو، در این داستان اوقات زیادی از اسکندر صرف چنین مواردی می‌شود، به گونه‌ای که خواننده می‌پندارد برای او امور زنان مهم‌تر از پادشاهی و مملکت‌داری است.

رفتار اسکندر با زنان گاه بسیار وحشیانه و غیرانسانی است. در یکی از ماجراها اسکندر سر یکی از زنانش را به دلیل خطای ناکرده، در حالی که آبستن است، می‌برد و برای تمسخر پدر آن زن، سر و اندامش را در صندوقی می‌گذارد و نزد پدرش می‌فرستد. پدر بیچاره با دیدن چنین وضعی حالتی جنون‌آمیز پیدا می‌کند.^۴ با وجود چنین ویژگی‌هایی، راوی در موارد زیادی از کرامات پیامبر گونه اسکندر سخن رانده است! یک‌جا در این باره می‌گوید:

"پس شاه اسکندر مردی دانا و عاقل بود و به فراست پوشیده‌ها همی‌دانست و قومی علما خود بر آنند که او پیغامبر بود، اما وحی به خواب دیدی".^۵

اسکندر در این داستان هرچند دارای قدرت و زور بازوی زیاد است، اما بیشتر از مکر و حيله برای تسخیر شهرها و کشورها بهره می‌گیرد و در بیشتر شهرها در هیأت رسولان نزد شاهان می‌رود و به گونه‌ای موفق می‌شود به آسانی شهر مورد نظرش را تسخیر کند. اما در اواسط داستان پس از پیوستن اراقیت و لشکر پریان به اسکندر،

۱. نظامی گنجوی، حکیم ابومحمد الیاس بن یوسف: اسکندرنامه، ص ۹۷.

۲. همان، ص ۲۴۹.

۳. همان، ص ۳۱۳.

۴. همان، ص ۶۱۵.

۵. همان، ص ۴۸.

هنرنمایی و دلاوری اراقت و لشکر او در میدان جنگ یکی از عوامل مهم پیروزی اسکندر بر زنگیان می‌شود و بدون حضور او، اسکندر مشکلات زیادی برای مبارزه پیدا می‌کند.

مطلب دیگر در داستان اسکندرنامه حضور چشمگیر ایرانیان در لشکر اسکندر و نقش ویژه آنان در کشورگشایی اوست. در موارد زیادی از جمله جنگ با زنگیان^۱، از میان بردن حیواناتی به نام زنبور زر (همان)، همچنین در جنگ اسکندر با هندوان^۲. در جنگ با پریان^۳ نقش ایرانیان از تمامی گروه‌های دیگر پررنگ‌تر است و حتی اسکندر برای امور مهمی چون رسالت و فرماندهی جنگ از ایرانیان بهره می‌گیرد و برای نمونه یکی از امیران ایرانی به نام پیروز طوس نوذر، شجاع‌ترین سردار لشکر اسکندر است و زیبایی و شجاعت او باعث می‌شود که چندین بار او را با اسکندر اشتباه بگیرند^۴.

پرسشی که پس از این مقایسه پیش می‌آید این است که چرا در اسکندرنامه‌ی منثور و آئینه اسکندری این همه تفاوت میان چهره اسکندر و ماجراهای او دیده می‌شود و جالب اینجاست که در داراب‌نامه طرسوسی نیز اسکندر چهره کاملاً مثبتی ندارد و در شاهنامه فردوسی نیز این چهره چندان دلچسب نیست. تنها در اسکندرنامه نظامی چهره پادشاهانه و پیامبرانه اسکندر به تصویر کشیده شده که در هر دو نقش و چهره‌ای مطلوب دارد.

برای پاسخ به این پرسش چند تحلیل می‌توان ارائه کرد. نخست این که با توجه به این مطلب که امیر خسرو می‌خواسته به مطالبی بپردازد که دیگران به آن اشاره نکرده‌اند، از این رو هر مطلبی که گمان می‌کرده دیگران نگفته‌اند در منظومه خود به تفصیل بیان کرده است. البته این بدان معنا نیست که امیر خسرو به مکان‌ها و ماجراهایی اشاره کرده که دیگران به هیچ وجه به آن نپرداخته‌اند، بلکه گاه در جزئیات

۱. نظامی گنجوی، حکیم ابومحمد الیاس بن یوسف: اسکندرنامه، ص ۹۱.

۲. همان، ص ۴۰۳.

۳. همان، ص ۴۸۵.

۴. همان، ص ۵۶۷.

و ترتیب قرار گرفتن مطالب و یا حذف بسیاری از جزئیات، با دیگر آثار فرق دارد و در اسکندرنامه هم راوی یا راویان با توجه به مطالب و روایات در دسترس این گونه مطالب را به دلخواه خود در یک اثر گنجانیده‌اند. البته این تحلیل بسیار ساده و سطحی است. اما اگر خواننده در میان این آثار که مطرح‌ترینشان اسکندرنامهٔ مثنوی، داستان اسکندر در شاهنامه، داستان اسکندر در داراب‌نامهٔ طرسوسی و اسکندرنامهٔ نظامی است، اندکی درنگ کند درمی‌یابد که چهرهٔ اسکندر در بخش‌هایی از شاهنامه و در اسکندرنامهٔ مثنوی و در داراب‌نامه مثبت نیست و این چهره در آیین اسکندری و اسکندرنامهٔ نظامی مثبت است.

دربارهٔ این اختلاف روایت‌ها می‌توان گفت که روایت امیر خسرو و نظامی چندان با روایات ایرانی درنیامیخته است و اگر در اسکندرنامهٔ نظامی اسکندر به پیامبری می‌رسد و توجهی ویژه به مکه دارد و در آیین اسکندری هرچند به پیامبری برگزیده نشده، اما چهره‌ای کاملاً مثبت دارد، به نظر می‌رسد بیشتر تحت تأثیر منابع عربی و اسلامی است تا ایرانی و از آنجا که داستان اسکندر در شاهنامه ریشه و منشئی پیش از اسلام دارد و اسکندرنامهٔ مثنوی و داستان اسکندر در داراب‌نامه نیز با توجه به این که جزو داستان‌های عامیانهٔ ایرانیان هستند و برآمده از درون مردم ایران و احساسات و نگرانی‌ها و حقارت‌ها و آرمان‌های آنان است، بنابراین در سه اثر یادشده اسکندر چهرهٔ چندان مطلوبی ندارد و اگر می‌بینیم در این آثار اسکندر با سروشان غیبی ارتباط دارد و حتی گاه او را پیامبر می‌نامند و هدف لشکرکشی او گسترش دین حق است اما رفتار و کردار او با این ادعا تناقض دارد، شاید به این دلیل است که پس از اسلام روایات پهلوی و عربی و اسلامی با یکدیگر درهم آمیخته و جنبه‌های گوناگون یک شخصیت متناقض را در خود جای داده است، به گونه‌ای که در هر بخشی از این آثار می‌توان آرزوها و حتی شکست‌ها و بیم‌های متنوع و متعدد سازندگان این داستان‌ها را مشاهده کرد.

به نظر می‌رسد نظامی و به پیروی از او امیر خسرو بیشتر از متونی بهره گرفته‌اند که روایات پهلوی و ایرانی در آنها تأثیر چندانی نداشته است. دربارهٔ امیر خسرو می‌توان گفت چون تعصب ویژه‌ای دربارهٔ ایران و ایرانی نداشته است، از این رو در داستان

خود برخلاف راوی نامعلوم اسکندرنامه منشور اشاره‌ای به حضور ایرانیان در لشکر اسکندر و برجسته کردن نقش و جایگاه آنان در پیروزی‌های اسکندر نداشته است و همچنین اگر احیاناً مواردی مانند نارواکاری‌هایی که در اسکندرنامه منشور به برخی از آنها اشاره شد، در اختیار داشته است، به دلیل تناقضی که در داستان پیش می‌آمده، به آنها اشاره نکرده است. مطلب دیگر این که احتمالاً امیر خسرو می‌کوشیده است که در کتاب آیین اسکندری - که نامی ایهام گونه دارد و افزون بر معنای آیین معروف، بیانگر آیین رفتار و کردار اسکندر و کشورگشایی اوست - پادشاه آرمانی ذهن خود را در رفتار و اندیشه و گفتار اسکندر باز تاباند، تا بدین گونه کتابی را که به ممدوح خود علاءالدوله محمد جهانگیر پیشکش کرده است، به طور غیرمستقیم در آن به ممدوح شیوه درست پادشاهی را آموخته باشد. چون، چنان‌که بیشتر اشاره کردیم، امیر خسرو بیشتر کوشیده حکایات و پندهای عبرت‌آموز در میان ماجراهای اسکندر بیاورد، حتی ماجراها نیز برای حاکمان بسیار آموزنده است.

درباره این که چرا نظامی با وجود ایرانی بودن از اسکندر چهره‌ای مطلوب ساخته است نمی‌توان پاسخ روشنی داد، اما شاید بتوان گفت نظامی در این اثر مانند امیر خسرو می‌کوشیده است که پادشاه آرمانی خود و به گونه‌ای آرمان شهر خود را به مخاطب باز شناساند.

نتیجه‌گیری

آیین اسکندری یکی دیگر از آثار است که در آن چهره اسکندر متناسب با نگرش و دیدگاه سراینده تصویر شده است؛ تصویری که در آن از زشتی و آلودگی بسیاری از شاهان خبری نیست و می‌توان اسکندر را پادشاه آرمانی امیر خسرو دانست. از این تصویر آرمانی در اسکندرنامه منشور و داستان اسکندر در داراب‌نامه طرسوسی و شاهنامه فردوسی که به دست ایرانیان گردآوری شده‌اند و راوی یا راویان بر پایه آرمان‌ها و باورهای خود در این داستان دخل و تصرف کرده‌اند و آن گونه که خود خواسته‌اند این داستان را پرداخته‌اند، خبری نیست. گفتنی دیگر این که امیر خسرو در داستان آیین اسکندری نتوانسته به خوبی این داستان را پردازش کند، چون پیوند و

انسجام در ماجراها دیده نمی‌شود و تناقض‌های زیادی در داستان دیده می‌شود و حکایت‌های زیاد و پندها و اندرزهای گوناگون به خوبی در میان ماجراهای داستان گنجانیده نشده است و امیر خسرو در این اثر نتوانسته پیرو خوبی برای نظامی باشد.

منابع و مأخذ

۱. ارجانی، فرامرز بن خداداد: سمک عیار، ج ۵، نشر آگاه، تهران، ۱۳۶۳ ه.ش.
۲. امیر خُرد کرمانی دهلوی، سید محمد بن مبارک (م: ۷۷۰ ه): سیرالاولیا، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، مؤسسه انتشارات اسلامی، لاهور، پاکستان، ۱۳۹۸ ه/ ۱۹۷۸ م.
۳. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: آیینۀ اسکندری، با تصحیح و مقدمه جمال میر سیدوف، مسکو، انتشارات دانش، ۱۹۹۷ م.
۴. دورانت، ویل: تاریخ تمدن، ج ۲، مترجمان امیر حسین آریان‌پور، فتح الله مجتبیایی و هوشنگ پیرنظر، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۰ ه.ش.
۵. صفای سمنانی، [دکتر] ذبیح الله: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، انتشارات فردوسی، تهران، ۱۳۷۳ ه.ش.
۶. صفوی، سید حسن: اسکندر در ادبیات ایران و شخصیت مذهبی اسکندر، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴ ه.ش.
۷. طرسوسی، ابوطاهر محمد بن حسین: داراب‌نامه، به تصحیح [دکتر] ذبیح الله صفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۶ ه.ش.
۸. فردوسی طوسی، ابوالقاسم حسن: شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان، نشر قطره، تهران، چاپ اول ۱۳۷۴ ه.ش.
۹. نظامی گنجوی، حکیم ابومحمد الیاس بن یوسف: اسکندرنامه، به کوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، چاپ اول ۱۳۴۳ ه.ش.
۱۰. نظامی گنجوی، حکیم ابومحمد الیاس بن یوسف: کلیات خمسه، ج ۲، به اهتمام پرویز بابایی، انتشارات نگاه، تهران، چاپ اول ۱۳۷۲ ه.ش.
۱۱. ویلکن، اولریش و یوجین برزا: اسکندر مقدونی، ترجمه حسن افشار، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۶ ه.ش.

شخصیت‌پردازی در شیرین و خسرو

حسین علی یوسفی*

به نام آن که هستی نام از او یافت فلک جنبش، زمین آرام از او یافت

شخصیت‌پردازی، به عنوان یک اصطلاح داستان‌نویسی، مقوله‌ جدیدی است که در حوزه ادبیات داستانی، ادبیات نمایشی و هنر فیلم‌سازی در سده اخیر پیدا شده است. استخراج و تدوین روش‌های شخصیت‌پردازی و به کاربردن آگاهانه این روش‌ها در نوشتن داستان و نمایش‌نامه و فیلم‌نامه و فیلم‌سازی نیز عمردرازی ندارد. اما اصل موضوع، یعنی شناساندن قهرمانان یا شخصیت‌های داستانی به خواننده به شکل‌های مختلف و به گونه‌ای که خواننده آن شخصیت و قهرمان را باور کند، البته قدمتی به درازی عمر قصه‌گویی و داستان‌پردازی و داستان‌سرایی دارد.

قصه‌گویان و داستان‌نویسان و داستان‌سرایان پیوسته کوشیده‌اند تا شخصیت‌های داستان خود را آن‌گونه که در ذهن خود خلق می‌کنند به خواننده معرفی کنند تا خواننده ضمن و پیگیری حوادث داستان با قهرمانان و شخصیت‌های آن ارتباط عاطفی برقرار کند و با آنها در شادی و غم و شکست و پیروزی احساس مشترکی داشته باشد.

موضوع شخصیت‌پردازی در آثار داستانی ادب فارسی، از شعر و نثر، نیز از دیرباز مورد توجه بوده است. از جمله سرایندگانی که در آثار خود به این موضوع دقت و توجه خاص کرده‌اند، شاعر و داستان‌پرداز بلندآوازه ایران و جهان حکیم نظامی گنجوی است. می‌دانیم که نظامی گنجوی و خمسه او نقطه عطف بسیار مهمی در ادب داستانی ایران به شمار می‌رود. اگرچه فضل تقدّم در این راه با فخرالدین اسعد گرگانی و

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سبزوار، سبزوار - ایران.

منظومه زیبا و ارجمند ویس و رامین اوست و نظامی خود در سرودن خسرو و شیرین از روش کار فخرالدین اسعد تأثیر پذیرفته و از آن پیروی کرده است، اما پس از خلق خمسه نظامی است که ده‌ها سراینده در مناطق مختلف ایران و کشورهای همسایه - به ویژه هندوستان بزرگ - تحت تأثیر خمسه به نظامی تأسی جسته و صدها منظومه داستانی به عنوان نظیره خمسه در ادب کهنسال ایران پدیدآورده و بر غنای گنجینه گرانسنگ ادب پارسی افزوده‌اند.

نخستین پیرو نظامی و یکی از برجسته‌ترین نظیره‌پردازان خمسه او از قرن ششم تاکنون، شاعر بزرگ و پارسی‌گوی هند، امیر خسرو دهلوی است. امیر خسرو، علاوه بر پنج گنج نامبردار که در استقبال از نظامی سروده، آثار بسیار دیگری نیز در شعر و ادب و موسیقی خلق کرده که هر کدام در جای خود شایان بحث و بررسی است. امیر خسرو اگرچه در کمال تواضع و ادب خود را شاگرد و پیرو نظامی می‌داند، اما در حقیقت خود از نوابغ روزگار و نوادر دوران بوده است.

باری، از جمله موضوعات شایسته پژوهش در ادب فارسی، با عنایت به خمسه نظامی و آثار ارجمندی که پس از خمسه و به تقلید و استقبال از نظامی پدیدآمده‌اند، بررسی تطبیقی این آثار است که در زیر گروه «نقد تطبیقی» قرار می‌گیرند. دامنه این پژوهش بسیار گسترده است و در انتظار پژوهشگران جوانی که در این راه دراز و این میدان گسترده گام بگذارند.

این بنده، در حد توان اندک خود گام‌های کوتاهی در این راه برداشته است. کتاب نقد تطبیقی خسرو و شیرین با شیرین و خسرو را با عنوان بنای عاشقی بر بیقراری است چند سال پیش منتشر کرده‌ام و نقد تطبیقی مخزن الاسرار و مطلع الانوار با نام مصلاهی نور به زودی منتشر خواهد شد و نقد تطبیقی لیلی و مجنون نظامی با مجنون و لیلی امیر خسرو و نیز لیلی و مجنون عبدالرحمن جامی با عنوان آینه بلند نور آماده چاپ و در دست انتشار است.

در این مقاله به بررسی تطبیقی «شخصیت‌پردازی» در دو منظومه خسرو و شیرین نظامی و شیرین و خسرو امیر خسرو دهلوی پرداخته‌ام.

- پیش از آغاز سخن یادآوری دو نکته ضروری است. نخست آن‌که شخصیت‌پردازی معمولاً به سه روش عمده انجام می‌گیرد:
۱. شخصیت‌پردازی صریح. در این روش، نویسنده به معرفی خصوصیات شخصیت به طور مستقیم می‌پردازد. ممکن است نویسنده از زبان یک شخصیت، ویژگی‌های شخصیت دیگر را بازگو کند.
 ۲. شخصیت‌پردازی براساس کنش. مطابق این روش، نویسنده کردار و کنش‌های خاص شخصیت را تصویر می‌کند و خواننده به واسطه این کنش‌ها با خصوصیات فردی و شخصیتی او آشنا می‌شود.
 ۳. شخصیت‌پردازی با نمایش روحیات و حالات درونی شخصیت. در این شیوه، نویسنده درون ذهن و دل شخصیت را به تصویر می‌کشد.
- نکته دوم این‌که چون اصل داستان جنبه تاریخی دارد و پیش از نظامی و امیر خسرو، حماسه سرای نامی توس، فردوسی بزرگ، در بخش تاریخی حماسه گران‌سنگ خود، شاهنامه، آن را نقل کرده، شخصیت‌های داستان در هر دو روایت یکسان‌اند، یعنی شخصیت‌های مختلف و متفاوتی به فضای داستان راه نمی‌یابند، اما شخصیت‌پردازی این افراد در دو روایت تفاوت‌هایی دارد. ما در طی مقاله این تفاوت‌ها را بررسی خواهیم کرد.

شیرین

از آن رو نخست به بررسی شخصیت شیرین می‌پردازیم که شخصیت این قهرمان شگفت‌انگیز بر کل فضای داستان سایه افکنده و به نظر می‌رسد انتخاب عنوان «شیرین و خسرو» از سوی امیر خسرو برای باز سرودن این روایت با عنایت به همین نکته و کاری آگاهانه و هوشمندانه بوده است.

به هر روی، نخستین باری که خواننده در روایت امیر خسرو با شیرین آشنا می‌شود آنجاست که خسرو به همراه جمعی یاران خاص در حال گریز به سوی روم است و ندیم خاص او، شاپور، تصویری از شیرین را به پادشاه تاج و تخت از دست داده و در حال فرار نشان می‌دهد و سپس ویژگی‌های او را برای خسرو برمی‌شمارد. در واقع

شاعر به شیوه صریح شخصیت‌پردازی می‌کند و خصوصیات شیرین را از زبان شاپور باز می‌گوید:

کله‌داری است چون شاهان سرافراز	نه بر رسم عروسان مقنع انداز
خودآموز هنر ناوک زنان را	ریاضت خود نماید توسنان را
ز هر حرفه که مردان راست درخور	همه هست و نکو روئیش بر سر
نه تنها آفتاب از حسن و تاب است	که در ضبط جهان نیز آفتاب است
به عهدش هر که در سر کرد بادی	سر او را بزد بی‌ایستادی!
چنان است ایمن از ملک چنان شاه	که کس خاری نبیند رسته بر راه

نهایت آن که:

ز شب تا روز کار آن جهان گیر	نشاط و مجلس است و گشت و نخجیر
سرش هشیار و لعلش در شراب است	دلش بیدار و چشمش مست خواب است

اما:

بسته با چنین عشرت‌پرستی	در شهوت به هشیاری و مستی
اگرچه خو برویی هست بی‌جفت	حدیث جفت نتوان پیش او گفت!

در روایت امیر خسرو، شیرین برادرزاده مهین بانو نیست بلکه دختر اوست؛ و نه فقط شاهزاده خانم، بلکه خود فرمانروای سرزمین ارمن است و در این میان «مهین بانو نموداری است بر تخت». یعنی مهین بانو فقط عنوان اسمی فرمانروایی را دارد و رسماً و در عمل اداره کشور به عهده شیرین است.

مطابق نخستین شخصیت‌پردازی امیر خسرو از شیرین، خواننده بیش و پیش از هر خصوصیت، متوجه این جنبه‌ها در شخصیت شیرین می‌شود: جنگاوری، مردانگی، قدرت فرمانروایی، اهل نشاط و بزم و شکار بودن و تمایل نداشتن به جفت و همسر! در حالی که «شیرین» آفریده نظامی، پیش از هر ویژگی، زیبا و فریبا و دارای خصوصیات زنانه است:

شب افروزی چو مهتاب جوانی	سیه چشمی چو آب زندگانی
کشیده قامتی چون نخل سیمین	دو زنگی بر سر نخلش رطب چین
به شمعش بر بسی پروانه‌بینی	ز نازش سوی کس پروا نبینی!
رخش نسرين و زلفش بوی نسرين	لبش شیرین و نامش نیز شیرین

بعد دیگری از شخصیت شیرین در روایت امیر خسرو، به شیوه سوم (یعنی نمایش حالات و روحيات شخصیت) زمانی پرداخته و نموده می‌شود که شیرین برای نخستین بار خسرو را به طور ناشناس می‌بیند و هنگامی که شاپور او را معرفی می‌کند پی می‌برد که این همان شاهزاده پراوازه ایرانی است که او وصفش را بسیار شنیده و قلباً آرزومند دیدارش بوده است:

چو شیرین نام خسرو کرد در گوش	نماند از ناشکیبی در سرش هوش
که بود از رهروان بشنیده نو نو	ز حد بیرون حکایت‌های خسرو
گرفته در نهان با خویشان راست	که او را خواهد ار ممکن بود، راست
به کار خویشان هنجار می‌جست	تمنا را کلید کار می‌جست!

ویژگی خردمندی و فرزانی و پای‌بندی شدید شیرین به حفظ نام و ننگ و حرمت مقام و منزلت، به شیوه دوم، یعنی به تصویر کشیدن رفتار شخصیت نموده می‌شود. هنگامی که خسرو پس از اظهار عشق نسبت به شیرین و بیقراری خود برای کامجویی، زبان به گلایه می‌گشاید که چرا شیرین به احساسات او جواب نمی‌دهد، رفتار و گفتار شیرین این‌گونه است:

اگر تو نا صبوری کز تو دورم	چه پنداری که بینی من صبورم؟
به جان تو که در جان وفا دوست	تو جانم گشته‌ای و جان من پوست
شب و روزم دل آنجا و تن اینجا	تو آنجا زار می‌سوزی من اینجا
چرا خوش نایدم با چون تو یاری	گرفتن کامی از بوس و کناری؟
ولی ناموس و ننگ پادشاهی	فتد ز آسیب فسق اندر تباهی
بیامیزد میان خاصه و عام	به هم، نام حرام و حرمت نام
مرا زین گونه می‌باید بسی سوخت	که عصمت چون بدر کم توان دوخت

این بُعد از شخصیت شیرین در روایت نظامی نیز به همین شیوه و با زبانی زیبا و پر از تصاویر شعری چنین پرداخت می‌شود:

شکر لب گفت از این زینهارخواری	پشیمان شو مکن بی‌زینهار!
مجوی آبی که آبم را بریزد	مخواه آن کام کز من برنخیزد
کزین مقصود بی‌مقصود گردم	تو آتش گشته‌ای من عود گردم
گر از بازار عشق اندازه گیرم	به تو هر دم نشاطی تازه گیرم

جهان نیمی ز بهر شادکامی است دگر نیمه ز بهر نیکنامی است
چه باید طبع را خود کام کردن دو نیکو نام را بدنام کردن؟
همان بهتر که از خود شرم داریم بدین شرم از خدا آرم داریم

از دیگر ابعاد شخصیت شیرین در روایت امیر خسرو، که بین او و فرهاد سنخیتی ایجاد می‌کند، سرگشتگی اوست؛ سرگشتگی و بیقراری از آن‌گونه که او را به کوه و بیابان می‌کشاند. در یکی از همین سرگشتگی‌ها و سر به کوه نهادن‌هاست که با فرهاد برخورد می‌کند و او را نیز شیفته خود و سرگشته کوه و بیابان می‌کند. بیقراری از این‌گونه را در شخصیت «شیرین» نظامی نمی‌بینیم. در روایت نظامی، بیقراری‌های او در هنگام جدایی از خسرو و تنهایی طولانی است. در یکی از همین بیقراری‌های ناشی از تنهایی و دوری است که در روایت نظامی نیز، شیرین سر به بیابان می‌نهد. و این بعد از شخصیت او به شیوه دوم یعنی تصویر رفتار و کنش پرداخت می‌شود. خسرو پس از عتاب شیرین به خشم از او جدا شده و رفته است. شیرین که از کرده پشیمان است، در دل شب بر «گلگون» می‌نشیند و به بیابانی می‌رود که سراپرده خسرو در آنجا برپا شده است.

نکته دیگری که در شخصیت‌پردازی امیر خسرو از شیرین قابل توجه است، بعد برخورداری از حس انتقام‌جویی نسبت به خسرو و دلبستگی و دلسوزی نسبت به فرهاد است. مطابق روایت امیر خسرو، هنگامی که فرهاد بر اثر توطئه خسرو پرویز جان می‌بازد و در واقع کشته می‌شود، حس شدید انتقام او را بر آن می‌دارد که با دستیاری پیرزنی، «شکر اصفهانی» را که خسرو به او دل می‌بازد و مدتی شیرین را رها می‌کند، به کام مرگ بفرستد! در شخصیت شیرین، حسب روایت نظامی، این بعد به چشم نمی‌خورد.

آخرین نکته در مقایسه «شخصیت‌پردازی» نظامی و امیر خسرو از شیرین، این است که شخصیت شیرین در روایت نظامی آمیزه‌ای از عشق و عقل است. این بعد از شخصیت او در موارد متعدّد و به شیوه‌های گوناگون پرداخت شده است. از جمله این موارد که ارجمندی شخصیت شیرین را نزد خواننده جلوه بیشتری می‌دهد رفتار و کنش

اوست در آخرین صحنه این داستان شورانگیز. صحنه و حادثه‌ای که برای همیشه در ذهن خواننده می‌ماند و علاقه و احترام او را نسبت به شیرین افزون‌تر از پیش می‌کند. صحنه، حادثه و رفتار شگفت‌انگیز شیرین به اختصار چنین است: پس از آن که خسرو پرویز به دستور فرزند ناتنی خود شیرویه به زندان می‌افتد و در تاریکی زندان ناجوانمردانه به دست مأموری کشته می‌شود و آنگاه شیرویه نیت شوم خود را بروز می‌دهد و از شیرین - مادرخوانده‌اش - می‌خواهد که همسرش شود! شیرین، با وجود تمام خشم و آزرده‌گی و رنج و ناامیدی و درد جانکاه از دست‌دادن یار دیرین و همسر والا مقام خود، اسیر احساسات نمی‌شود. متانت خود را حفظ و خردمندی و چاره‌اندیشی پیشه می‌کند. به وعده‌ای دروغین شیرویه را می‌فریبد و از او می‌خواهد که اجازه دهد مراسم تدفین و تشییع و خاکسپاری خسرو به طور شایسته انجام شود. آنگاه تمام دارایی خود و خسرو را میان مستمندان تقسیم می‌کند و به بهانه خداحافظی با همسرش به آرامگاه ابدی خسرو می‌رود و در آنجا دشنه‌ای در قلب خود فرو می‌کند و در کنار معشوق دیرین جان به جان آفرین می‌سپارد. و به این ترتیب، در نهایت، احساس را با خرد درمی‌آمیزد. این بعد از شخصیت شیرین در روایت امیر خسرو پرداخت شایسته‌ای نیافته و چندان به چشم نمی‌آید.

جز این موارد، در شخصیت‌پردازی امیر خسرو و نظامی درباره شیرین مشابهاها بسیار است و این امری کاملاً طبیعی است؛ زیرا که امیر خسرو در هر حال، به استاد خود نظامی و الگوی کار خود یعنی «خسرو و شیرین» او نظر دارد و می‌کوشد که نظیره‌ای برای آن بسراید. اما در مجموع چنین به نظر می‌رسد که «شیرین» در روایت امیر خسرو، آن متانت و قاطعیت ناشی از فرزاندگی و خردورزی و عظمتی را که در شیرین روایت نظامی دیده می‌شود دارا نیست و در یک نگاه کلی می‌توان گفت که نظامی از شیرین شخصیتی برتر عرضه کرده است و شاید این بدان سبب است که موافق نظر برخی نظامی پژوهان او الگوی واقعی و زنده‌ای چون «آفاق» - همسر خود - را مدّ نظر داشته است.

خسرو پرویز

خواننده داستان در روایت امیر خسرو، برخلاف روایت نظامی، هیچ تصویری از شخصیت خسرو پرویز در دوران کودکی و نوجوانی اش ندارد، بلکه برای نخستین بار آنگاه با او به عنوان یکی از قهرمانان اصلی ماجرا برخورد می‌کند و آشنا می‌شود که خسرو شاهزاده جوانی است که پس از مرگ پدرش هرمز بر تخت پادشاهی نشسته و در تلاش است تا به اوضاع حکومت خود سر و سامانی بدهد و دادگری پیشه کند و در عین حال - همانند دیگر پادشاهان و فرمانروایان - به عیش و نوش نیز بپردازد:

جهان را خسرو از سر کار نو کرد کرم را در جهان بازار نو کرد
چو بیداران به پاس ملک و اسباب ز بیدارش عالم رفته در خواب
سران از تیغ او اندیشه کردند همه گرگان شبانی پیشه کردند
چنان آراست ملک از دانش و داد که شهر آسوده گشت و کشور آباد
خسان را پاک رفت از هر دیاری به گلزار زمین نگذاشت خاری!

این اشاره کلی البته تصویر روشن و دقیقی از شخصیت این پادشاه جوان را به خواننده عرضه نمی‌کند. در حالی که در روایت نظامی، شخصیت خسرو پرویز، به عنوان قهرمان اصلی داستان، از آغاز تولدش مورد توجه قرار گرفته و خواننده از همان آغاز گام به گام با او همراه و با خصوصیات شخصیت او آشنا می‌شود.

در روایت امیر خسرو، در یک شخصیت‌پردازی کوتاه به شیوه سوم، نگرانی خسرو پرویز از بهرام چوبینه، مدعی سرسخت تاج پادشاهی که همچنان برخاسته خود پای می‌فشارد، بعد کوچکی از شخصیت واقعی خسرو را نشان می‌دهد که از سویی بیانگر دوراندیشی اوست و از دیگر سو گویای عدم اعتماد او بر قدرتمندی خود و لرزان بودن پایه‌های تخت فرمانروایی اش در این مرحله.

نظامی در هر مرحله از زندگی خسرو پرویز از هر سه شیوه شخصیت‌پردازی برای خلق شخصیت داستان بهره می‌گیرد؛ در حالی که امیر خسرو در پردازش شخصیت خسرو پرویز از شیوه نخست، یعنی شخصیت‌پردازی صریح و مستقیم، کمتر بهره گرفته و بیشتر روش دوم، یعنی نمایش کنش و عمل قهرمان را برای معرفی او به خواننده به کار بسته است. براساس چنین پرداختی، در وجود خسرو، در مراحل آغازین

دل‌باختگی‌اش به شیرین، متانت و وقاری دیده می‌شود که روایت نظامی فاقد آن است. یعنی در روایت نظامی خسرو شاهزاده جوانی است که فقط به شنیدن اوصاف شیرین از شاپور آرام و قرار از کف می‌دهد و نادیده شیفته او می‌گردد! در روایت امیر خسرو، این شیفته‌گی با وقاری شاهانه توأم است:

شه از شیرین چو دید آن تازه‌رویی شدش تازه ز سر دیوانه خوبی
سرش می‌داد دستوری خرد را به صد حيله نگه می‌داشت خود را
فروآمد ز پشت باد چون باد چو سبزه بوسه‌زد بر پای شمشاد

این متانت در رفتار و گفتار خسرو را در صحنه‌ای دیگر نیز می‌توان دید؛ آنجا که شیرین، پس از دیدار نخستین، از خسرو پرویز و همراهانش دعوت می‌کند که در ارمن مهمان او باشند، کنش و گفتار خسرو چنین است:

سخن را کرد خسرو باز بستی کز آسیب فلک دارم شکستی
مرا خود هست بر دل بی‌کران بار شما را هم چه گردانم گران بار؟
هر آن مردم که او را مردمی خوست نخواهد بار خود بر گردن دوست!
مرا کاری است، زین جا بوم بر بوم همای خویش خواهم راند تا روم
چو زان جا باز گردم شاد و خندان شوم مهمان لطف ارجمندان

بعد دیگری از شخصیت خسرو پرویز، یعنی بخشندگی و گشاده‌دستی او را، امیر خسرو طی یک رفتار و کنش دیگر از او به خواننده می‌نمایاند. پس از آن‌که «گنج باد آورد» را به خزانه شاهی تحویل می‌دهند:

ملک بنشست روزی خرم و شاد به بخشش گنج بادآور بگشاد
ز نزهت بزم‌گه را ساخت گلشن ز موج زر زمین را کرد روشن

*

همی‌گفت آن‌که خود ندهند زر خویش چنین تاراج بیند گوهر خویش
دهم به یا بریزم در مغاکش که از بادش برم بدهم به خاکش^۱

*

۱. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: شیرین و خسرو، به اهتمام غضنفر علی‌یوسف، آکادمی علومى اتحاد شورى، اداره نشریات ادبیات خاور، مسکو، ۱۹۶۲ م، ص ۹۲.

به بانگ کوس می‌داد از در و بام صلا‌ی عام بر هر خاصه و عام
 فراوان ریخت از لولوی منثور به دامن بزرگ امید و شاپور

تصویری که امیر از شخصیت خسرو پس از مرگ مریم ارائه می‌کند، همانند روایت نظامی است. مطابق هر دو روایت خسرو پرویز در پی مرگ مریم در دل شادمان می‌گردد اما خود را سخت غمگین و عزادار نشان می‌دهد! رفتار و کنش او به هنگام شنیدن خبر مرگ مریم چنین است:

ملک بایست و نابایست برخاست به صد شادی! بساط ماتم آراست
 دل از سودای شیرین در غم افکند بهانه بر فراق مریم افکند!

اما آن گستاخی‌ها که در رفتار خسرو نسبت به شیرین به روایت نظامی هست، در شیرین و خسرو دیده نمی‌شود. مطابق خسرو و شیرین نظامی، خسرو پرویز از همان دیدارهای نخستین با شیرین در سرزمین ارمن، اسیر هوسبازی خویش است و از ابراز گستاخی در هوسبازی هم ابائی ندارد! در حالی که در روایت امیر خسرو، نه تنها در این مرحله بلکه حتی پس از مرگ مریم و از میان رفتن یک مانع بزرگ در ارتباط خسرو و شیرین هم، آن جسارت‌ها در کنش و رفتار و گفتار خسرو به چشم نمی‌خورد. به گونه‌ای که با وجود مهربانی‌های شیرین، چنین جسارتی را در خود نمی‌بیند و به خود اجازه نمی‌دهد که شیرین را در آغوش کشد و ببوسد:

به سجده، تاج شیرین تاج سرکرد کف پایش به بوسه پرشکر کرد
 به زاری گفت جای بوسه دانم و لیک آنجا دلیری کی توانم؟
 کجا بخت من این سرپنجه دارد که لعلت را به بوسی رنجه دارد؟!
 که گر اندیشه گردد همعنانت نبوسد جز به دستوری دهانت!

مجموعه رفتارها و «کنش»های خسرو در ماجرای «شکر اصفهانی» نیز دو چهره و شخصیت متفاوت از او را در دو روایت ترسیم می‌کند. مطابق روایت نظامی در رفتارهای خسرو نشانه‌ای از شخصیت یک پادشاه و فرمانروای مقتدر به چشم نمی‌خورد، در حالی که مطابق «شخصیت‌پردازی» امیر خسرو در اینجا نیز متانت و وقاری شاهانه در کنش خسرو پرویز وجود دارد.

یک تفاوت فاحش و قابل توجه دیگر در دو روایت نسبت به پردازش شخصیت خسرو پرویز، شیوه برخورد خسرو با فرهاد است. مطابق روایت نظامی، خسرو پرویز دستور می‌دهد تا فرهاد را به بارگاه او بیاورند و در آنجا با او از موضع قدرت و متکبرانه برخورد می‌کند و به فرهاد به دیده تحقیر می‌نگرد و از او می‌خواهد که عشق شیرین را از سر به درکند و برای رسیدن به این منظور او را هم تطمیع و هم تهدید به مرگ می‌کند. اما در شیرین و خسرو روایتی دیگر و جذاب‌تر و شیرین‌تر طراحی شده است: خسرو پرویز برای دیدن و شناسایی این رقیب عشقی خود لباس چوپانان بر تن می‌کند و در محلّ مأموریت فرهاد (یعنی جایی که فرهاد مطابق درخواست معشوقش شیرین مشغول ساختن جوی شیر است) او را می‌بیند و با او مناظره می‌کند. جالب آن است که در پایان این مناظره طولانی بین دو رقیب نامتناسب، یکی پادشاه و قدرتمند و دیگری برخوردار از قدرت شگفت‌انگیز عشق، نه تنها خسرو نسبت به فرهاد خشم نمی‌گیرد و او را تطمیع و تهدید و مانند روایت نظامی به کندن کوه مجبور نمی‌کند بلکه در برابر عمق و عظمت و پاکی عشق فرهاد نسبت به شیرین، خود را حقیر می‌بیند و با احساس ترحم و شرمندگی از او جدا می‌شود.

از تفاوت‌های جزئی که بگذریم، یک تفاوت عمده دیگر نیز در شخصیت‌پردازی خسرو در دو روایت وجود دارد و آن، چگونگی اخلاق خسرو پرویز پس از رسیدن به فرمانروایی و ازدواج با شیرین و آموختن دانش و حکمت و تکامل شخصیت اوست. حسب روایت نظامی، خسرو در این مرحله از زندگی خود به داد و دهش می‌پردازد و نشانه‌های پختگی در رفتار و کردار او آشکارتر می‌شود و سرانجام، به خواست خود از فرمانروایی کناره می‌گیرد و در آتشکده معتکف می‌شود و این همه بیانگر تحوّل عمیق در شخصیت او نسبت به روزگار جوانی و آغاز فرمانروایی است.

اما تصویری که امیر خسرو در شیرین و خسرو از شخصیت این قهرمان در این مراحل زندگی ترسیم می‌کند، خسرو را مردی نشان می‌دهد که به سبب رسیدن به آرزوهایش - یعنی فرمانروایی بر کشوری بزرگ و دست‌یافتن به معشوقی که پیوسته آرزومند وصالش بوده - سخت به عیش و نوش و شراب دلبسته می‌شود؛ آن چنان‌که از فرط مستی و خماری دایمی، رخنه در حکومتش ایجاد می‌گردد و او هیچ توجهی

به مسایل کشور ندارد تا آنجا که بزرگان کشور سر به شورش برمی دارند و شیرویه را به تصاحب تاج و تخت برمی انگیزند و او را از پادشاهی برکنار می کنند و خسرو ناگزیر به باغی در نزدیکی قصر خود می گریزد و در آنجا پنهان می شود!

پایان سخن، تصویر شخصیت خسرو پرویز در صحنه پایانی این داستان و نیز در آخرین صحنه زندگی اوست که در دو روایت یکسان نیست. شیرویه پس از نشستن بر جای پدر و استقرار بر تخت فرمانروایی، نخست پدر را دستگیر و زندانی و سپس او را محاکمه و به قتل هرمز متهم و دستور کشتن او را صادر می کند. رفتاری که در این حال از خسرو سر می زند شگفت انگیز است:

به گریه گفت کاری ایچنین است جهان با سرد مهران گرم کین است
اگر من بر پدر افسوس خوردم سزای خویش دیدم ز آنچه کردم
چو تو بر من گشادی پرده خویش تو هم بینی جزای کرده خویش!
رضا دادم به تقدیر الهی بکن بسم الله اینک هرچه خواهی!

در حالی که پایان زندگی خسرو پرویز در روایت نظامی، همان گونه که در بحث از شخصیت شیرین دیدیم، به گونه دیگری است و شخصیت دیگری را به تصویر می کشد.

فرهاد

برخلاف آن که در روایت امیر خسرو از شخصیت خسرو پرویز پیش از رسیدن به فرمانروایی هیچ گونه تصویری ارائه نشده، امیر خسرو در پردازش شخصیت فرهاد به گذشته او نیز گریزی می زند و به این ترتیب از فرهاد شخصیتی متفاوت با فرهاد روایت نظامی ارائه می کند.

در روایت نظامی، از زبان شاپور می شنویم که فرهاد در سرزمین چین هنر نقاشی و سنگ تراشی آموخته است و از گذشته او هیچ شناخت دیگری به خواننده داده نمی شود و موقعیت خانوادگی و شخصیت اجتماعی او مشخص نیست. البته از فضای کلی داستان می توان دریافت که فرهاد از طبقات فرو دست جامعه است ولی نظامی خود اشاره صریحی در این باره ندارد. در حالی که در شیرین و خسرو، گذشته و اصل و نسب فرهاد شناسانده می شود. مطابق روایت امیر خسرو هنگامی که فرهاد برای نخستین بار با شیرین رو به رو می شود، در پاسخ شیرین خود را چنین معرفی می کند:

من اندر نسبت از خاقان چینم	به گوهر صاحب تاج و نگینم
به قصر دولتم مانی و ارژنگ	طراز مهر می‌بستند بر سنگ
بر آنم داشت این طبع هوسناک	که چون ایشان شوم استاد چالاک
در این صنعت چنان آشفته شد هوش	که کردم دولت شاهی فراموش
خبر در گوش خاقان گفت دستور	که ماند از تاج شاهی گوهرت دور!
مدام از تیشه مغز سنگ خارد	هوس نی بر نگین، برسنگ دارد!
پدر کاگاه گشت از پیشه من	به تیشه کرد پاره ریشه من
بسی تأدیب کرد از هر نمط ساز	نیامد زین هوسبازی دلم باز
به رنجش داشت از آزار من دست	به آب دیده شست از کار من دست
به صد نومیدی از خود دوری‌ام داد	بر آهنگ سفر دستوری‌ام داد
روان گشتم ز شهر خویش ناکام	وز آن کشور در این کشور زدم گام

نکته بسیار جالب توجه در شخصیت این فرهاد هنرمند، که به سبب دلبستگی به هنر از سرزمین و از فرمانروایی چین جدا می‌افتد و مانند یک تبعیدی در سرزمین ارمن اقامت می‌گزیند، معیار ارزشی است که او از پادشاهی و فرمانروایی در نظر دارد. او بر این باور است که پادشاهی راستین بر خورداری از هنر و پیشه است:

چو مردان دستکاری پیشه کردم	چو بازان دستمزد خویش خوردم
چو دیدم، پادشاهی خود همین بود!	که خون دل در انگشتم نگین بود

تفاوت بارز دیگری که در شخصیت‌پردازی فرهاد در دو روایت وجود دارد این است که فرهاد نظامی از ابتدای حضور در جریان حوادث داستان، مهر سکوت بر لب زده است. حتی در مقام پاسخ به شیرین نیز به جای زبان گفتار از زبان اشاره کمک می‌گیرد! در حالی که در روایت امیر خسرو، نه تنها این‌گونه نیست، بلکه حتی در نخستین برخورد با شیرین شیفتگی خود به او را به زبانی صریح ابراز می‌دارد:

به خواری بر زمین غلتید فرهاد	زمین بوسید و راز سینه بگشاد
به گریه گفت مقصودم نه مال است	به زر نرخ هنر کردن و بال است
هر آن صنعت که بر سنجی به مالی	بهای گوهری باشد سفالی
مرا مزد از چنان رخسار دل دزد	تماشایی که باشد دیدنش مزد
ز ابروی هلالی پرده بر کن	من دیوانه را دیوانه‌تر کن!

در دیداری دیگر که شیرین خواسته خود را به فرهاد ابلاغ می‌کند (یعنی کندن جوی شیر از بیابان دور دست تا قصر او) و او را از «خسروان» برمی‌شمارد، فرهاد با فروتنی و به زبانی فصیح پاسخ می‌دهد:

جوان کاردان گفت این خیال است	گدا را تهمت شاهی محال است
به کان کندن رود هر کس به کهسار	مرا در کوه جان کندن بود کار
نه بس زیبا بود گر راست خواهی	گدایی را نهادن نام شاهی
و لیکن در غریب آرزومند	به چشم لطف می‌بیند خداوند!

در ادامه این گفت و گو، که فرهاد گذشته زندگی و اصل و نسب خود را باز می‌گوید، نیز همین فصاحت را در زبان فرهاد به خوبی می‌توان دید.

ابعاد دیگر شخصیت فرهاد در روایت امیر خسرو تقریباً همانند روایت نظامی است و تفاوت چشمگیری در دو روایت دیده نمی‌شود. شوریدگی، سرگشتگی، تراشیدن سنگ‌ها از جان و دل و نه به عنوان یک کار! سر در صحرا نهادن و با جانوران همنشین شدن از جمله این خصوصیات و ابعاد شخصیتی است.

یکی از ابعاد شخصیت فرهاد که در روایت نظامی چشمگیر است عظمت روحی اوست که خود از عشقی والا، عمیق و راستین سرچشمه می‌گیرد. این عظمت در صحنه رویارویی فرهاد با خسرو جلوه بارزی دارد. فرهاد، سنگ‌تراشی بیش نیست و رقیب او خسرو پادشاهی قدرتمند است و شکوه بارگاهش چشم‌ها را خیره می‌کند. اما فرهاد نه مرعوب مقام خسرو می‌گردد و نه اعتنایی به شکوه بارگاهش دارد. در دید او شکوه بارگاه عشق از هر بارگاهی بالاتر است! هم از این روست که در مناظره‌ای شورانگیز برای هر پرسش خسرو پاسخی شایسته و کوبنده می‌دهد تا آنجا که خسرو درمی‌ماند و ناگزیر به حربه تطمیع و تهدید روی می‌آورد. اما این حربه نیز در برابر حربه عشق کارگر نیست و خسرو به حربه توطئه متوسل می‌شود:

چو خسرو گشت عاجز در جوابش	نیامد بیش پرسیدن صوابش!
به یاران گفت کز خاکی و آبی	ندیدم کس بدین حاضر جوابی
گشاد آنکه زبان چون تیغ پولاد	فکند الماس را بر سنگ بنیاد
که ما را هست کوهی بر گذرگاه	که مشکل می‌توان کردن بدو راه

دستور شکافتن کوه بی‌ستون و جاری‌ساختن آب بدین سوی کوه شرط خسرو پرویز است برای دست‌یافتن فرهاد به شیرین! شرطی که، به گمان خسرو، عمر فرهادها نیز برای رسیدن به آن جوابگو نخواهد بود چه رسد به این فرهاد سرگشته و عاشق! اما فرهاد شرط را می‌پذیرد و با همان قدرت روحی، بر خواسته خود پای می‌فشارد که پس از حصول شرط:

دل خسرو رضای من بجوید به ترک شکر شیرین بگوید

خسرو خشم خود را فرو می‌خورد و برای حفظ ظاهر در آن جمع بزرگان:

به گرمی گفت کاری شرط کردم و گر زین شرط برگردم نه مردم!

باری چنین صحنه‌ای برای تصویر این بعد از شخصیت فرهاد البته در روایت امیر خسرو نیست و، همان‌گونه که در بحث از شخصیت خسرو دیدیم، خسرو در لباس یک چوپان به دیدن رقیب خود فرهاد می‌رود و با او به مناظره می‌پردازد. اما در همین مناظره هم قدرت و عظمت روحی فرهاد آشکارا به تصویر کشیده می‌شود به گونه‌ای که خسرو خود را در برابر فرهاد و عظمت عشق او کوچک می‌بیند.

پایان سخن این است که گرچه فرهاد در این داستان طولانی حضور کوتاه مدتی دارد اما شخصیت او و نقشی که در فضای داستان ایفا می‌کند به گونه‌ای است که تا پایان داستان و شاید مدت‌ها پس از پایان داستان در ذهن و ضمیر خواننده باقی می‌ماند. بدیهی است که شخصیت‌پردازی هر دو شاعر از این قهرمان عشق و شوریدگی درماندگاری تصویر او در ذهن خواننده خود عامل مؤثری است.

دیگران

شخصیت‌های دیگری نیز در این داستان وجود دارند که هر کدام در جای خود حایز اهمیت‌اند. بهرام چوبینه، شاپور، بزرگ امید، مهین بانو، مریم، شکر اصفهانی و شیرویه از آن جمله‌اند. با اشاره‌ای کوتاه به هر کدام از این شخصیت‌ها دامن سخن را فراهم می‌چینیم:

دلیری بود چون شیران به مستی چو بهرام فلک در چیره‌دستی

به عهد هرمز از تیغ و خزاین مسلط گشته بر ملک مداین

ازو اورنگ هرمز را نوی بود که هرمز را سپه‌داری قوی بود

به گرگان و طبر کرده ز میری گهی شیری و گاهی شیرگیری!
 چو هرمز سوی خاقانش فرستاد به کوشش ملک خاقان داد برباد
 چو آن فیروزمندی دید از شاه تغیر یافت اندر خاطرش راه
 ز غیرت کرد طعن بی کرانش نوید پنبه داد و دوکدانش!

با این پرداخت صریح از شخصیت بهرام، خواننده با گذشته زندگی و مقام و منزلت پیشین و نیز توانمندی او به عنوان یک سردار آشنا می‌شود. در جای دیگر، آنگاه که بهرام از خسرو شکست می‌خورد، بعد دیگری از شخصیت او به شیوه نمایش رفتار طراحی می‌شود. حسب این پردازش او را سرداری می‌بینیم مصمم و قاطع و دارای انگیزه‌ای قوی و فکری مدبر و چاره‌اندیش.

شاپور، ندیم ویژه خسرو پرویز، نقاش هنرمندی معرفی می‌شود که علاوه بر هنر نقاشی در سخنوری و شیرین‌زبانی نیز سخت چالاک و فصیح است و در هنگامه‌های شکست و پیروزی همدم و مشاور غمخوار و در مواردی بسیار رابط خسرو با شیرین است. فرزاندی و خردمندی بعد دیگری از شخصیت اوست.

بزرگ امید، حسب روایت و شخصیت‌پردازی امیر خسرو، دانشمندی آگاه به تمامی موضوعات و ستاره‌شناس بزرگی است که در جنگ میان خسرو و بهرام و پیروزی‌های خسرو نقش مؤثری ایفا می‌کند و مشاور عالی خسرو در حل مشکلات نیز هست.

امیر خسرو، برخلاف نظامی از کنار مهین بانو به اشاره‌ای می‌گذرد و در یک شخصیت‌پردازی صریح و کوتاه او را فرمانروای اسمی ارمن معرفی می‌کند. به شخصیت مریم نیز (این بار همانند نظامی) توجه چندانی نمی‌کند. در یک پردازش کوتاه از شخصیت مریم، او را زنی می‌بینیم غمگین و خاموش که از شدت دردی جانکاه، درد قربانی شدن برای مصالح پدر و شوهر! خاموش و بی‌صدا می‌میرد.

و اما تصویری که امیر خسرو از شخصیت شکر اصفهانی ترسیم می‌کند تفاوت‌هایی با شکر در روایت نظامی دارد. از جمله آن که شکر نیز دورادور و نادیده شیفته و دلبسته خسرو است و آرزوی دیدارش را دارد. دیگر آن که شکر نیز در نهایت از بی‌مهری‌های خسرو به فغان می‌آید. سرانجام، مرگ مظلومانه او، که با نقشه و توطئه

عاشق دروغین یعنی خسرو پرویز رخ می‌دهد، او را زنی ستم‌دیده و ترخم‌انگیز جلوه می‌دهد.

شیرویه، از زبان پدرش پرویز، فرزندی «خام» معرفی می‌شود که در عین حال «دلیری سرکشی آتش‌نژادی» است و پیوسته در این اندیشه «که تا چون ملک بستاند ز پرویز». با این حال «کنش» او در مراحل بعد که با وجود پا فشاری و تأکید بزرگان که او را به تصاحب تاج و تخت پدر تشویق و تحریک می‌کنند، او را جوانی دوراندیش و وفادار به پدر می‌بینیم که حاضر به خیانت نمی‌شود و بر این باور است «که آزار بزرگان نیست فرخ».

دیگر شخصیت‌ها چندان مورد اعتنا نیستند و شاعر نیز توجه خود را روی شخصیت‌پردازی آنها متمرکز نکرده است، الا دو شخصیت به اصطلاح منفی: یکی قاتل شکر اصفهانی که پیرزنی است مکار و جادوگر و دیگر قاتل فرهاد که مرد بدطبعی است خبیث و زشت چهره که با ابلاغ خبر دروغین مرگ شیرین به فرهاد، موجب کشته شدن او می‌شود.

باری، هر دو سخن‌پرداز به شخصیت‌پردازی در روایت خود توجه خوبی کرده‌اند. در روایت امیر خسرو ابتکاراتی هم در این زمینه به چشم می‌خورد. اما در یک سنجش کلی، شیوه کار نظامی در شخصیت‌پردازی پخته‌تر و قوی‌تر به نظر می‌رسد.

بررسی انتقادی اعجاز خسروی (جلد سوم)

سید احسن الظفر*

طوطی هند حضرت امیر خسرو نه تنها برای کشور پهناور هند بلکه برای سرتاسر جهان فارسی یک شخصیت برجسته و مایه افتخار است. به علاوه ارادت او به حضرت نظام‌الدین اولیا^(رح) نشان دهنده پایه روحانی او هم است. دانشمندان جهان به ویژه هند بحق در برابر عبقریتش سرفروید می‌آرند. مولانا شبلی می‌نویسد:

”در هند از ششصد سال پیش تاکنون شخصیتی دارای کمالات مختلف مثل امیر خسرو چشم به جهان نگشوده است و اگر راستش را می‌خواهید حتی در ایران و روم در خلال هزارها سال این چنین شخصیت دارای اوصاف گوناگون به جز چند نفر به ظهور نیامده“^۱.

احوال و آثار امیر خسرو تاکنون مورد بحث و بررسی برخی از دانشمندان برجسته مثل احمد سعید (حیات امیر خسرو)، شبلی نعمانی (بیان خسرو)، وحید مرزا (امیر خسرو) ظ. انصاری (خسروشناسی) و غیره قرار گرفته است. به علاوه بسیاری از مقاله‌ها و گفتارها در این باره نوشته شده است.

در سال ۱۹۸۹-۹۰ میلادی «امیر خسرو سوسائتی آو امریکا» طرحی برای ترجمه انگلیسی اعجاز خسروی اجراء کرد و رسایل آن را در میان چند تن از دانشمندان برای ترجمه به انگلیسی توزیع نمود. جلد سومین آن به استاد محترم پروفیسور محمد ولی‌الحق انصاری و نویسنده این مقاله تحویل شد. بنابر مسئولیت ترجمه آن توانستم

* استادیار بخش فارسی دانشگاه لکهنو، لکهنو.

۱. شبلی نعمانی، شمس‌العلماء محمد شبلی (م: ۱۳۳۲ هـ): بیان خسرو (اردو)، حمیدیه پریس، دهلی، ص ۱۷.

سراسر این کتاب را با کمال دقت بخوانم. لذا مناسب دانستم که موضوع مقاله بنده «بررسی انتقادی اعجاز خسروی (جلد سوم)» باشد. پس از چندی کسانی که کار ترجمه انگلیسی اعجاز خسروی به آنها محول شده بود، نظرهای انتقادی‌شان به صورت کتابچه از طرف انجمن نامبرده به چاپ رسید که خلاصه‌اش به قرار زیر است:

۱. با همه ارادتی که به امیر خسرو داریم وقتی که نثر اعجاز خسروی را می‌خوانیم تصویری از شخصیت امیر خسرو بر صفحه ذهن ما نقش می‌بندد که متفاوت است از ایماژی که پس از بررسی سخنان منظومش ارائه می‌شود.
۲. سبک نثر کتاب خیلی دشوار و پیچیده و مبهم و دقیق و پر از صنایع و بدایع است و از این حیث می‌توان آن را به عنوان نامه‌نگاری ویژه‌ای تلقی کرد.
۳. یکی از عوامل مهم دشواری سبک وی آن است که هدفی که خسرو در اظهار مطالب خود در نظر داشته است همانا فضل فروشی و هنرنمایی اوست نه اصلاح ذهن خواننده و گسترش دادن دایره علم و دانش او.
۴. ربط طبیعی میان جمله‌ها و جزو جمله‌ها کاملاً آشکار نیست یا خیلی کمتر به چشم می‌رسد.
۵. برخی از واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به ستاره‌شناسی و علم هندسه و موسیقی‌شناسی و فقه به کاربرده شده است که لازم است برای آن یادداشت‌های جداگانه نوشته شود.
۶. در جلد سوم بعضی جمله‌های رکیک و مبتذل هم به کاربرده شده است.
۷. نسخه چاپی نولکشور از غلط‌های املائی خالی نیست، لذا در بسیاری جاها فهم عبارت دشوار است و پس از دقت زیاد می‌توان پی به مفهومی برد که نویسنده در نظر داشته است.
۸. نامه‌های فرضی به اشخاص فرضی نوشته شده‌اند و در آن صنایع و بدایع آن قدر به کاربرده شده است که سرتاسر نامه معماً می‌شود.

۹. اما در برابر این جنبه‌های منفی، امیر خسرو بدون تردید بر ترکیب‌سازی فارسی و عربی و بندش الفاظ و شعرگویی به زبان عربی و همچنین بر گنجینه‌های واژه‌ها و بر اظهار مطالب خود قدرت فوق‌العاده‌ای دارد^۱.

اما در مقابل این نقدها، نظر پروفیسور وحید مرزا را ملاحظه کنید که دربارهٔ امیر خسرو در پایان‌نامهٔ دکتری خود به زبان انگلیسی نوشته است:

”هدف بزرگ این اثر همانا ارائهٔ نمونه‌های نثر مرصع و مزین و آشکارکردن کاربرد صنایع و بدایع گوناگون است. و بدین ترتیب، این اثر اگر از سویی سبک‌اش را در کشور نثر متداول محقق می‌کند، همان‌طور که در کشور شعر هست، از سوی دیگر الگوی معیاری برای تقلید نثرنگاران آن عهد هم تهیه می‌کند. این است که امروز پس از ششصد سال شاید کمتر کسی همّت و حوصله داشته باشد که این اثر را بخواند تا چه رسد به فهمیدن مطالب و نکات آن و بهره‌گیری از آن. زمان عوض شده، ذوق و قریحه هم عوض شده. چیزی که در آن هنگام مقبول بود امروز مردود است و سخنی که در آن هنگام رواج داشت امروز ارزش خود را از دست داده است. منتقد این دوره اگر این اثر خسرو را بخواند نخستین نقشی که بر صفحهٔ ذهنش ثبت خواهد شد این است که خسرو به ناحق این تلاش‌ها کرد و این دفتر بی‌معنی نوشت. ولی اگر صبر و دلسوزی را به کاربرده تلاش کند تا مزیت‌های اعجاز خسروی را دریابد، یقین است اثر خسرو به نظرش فضول و بی‌معنی جلوه نخواهد کرد و این کاوش‌های ادبی لغو نخواهد بود، زیرا نمونه‌هایی از سبک‌های بهترین نثر آن زمان در آن یافته می‌شود که به ویژه در بررسی ارتقای نثر فارسی در هندوستان سودمند خواهد بود و به بسیاری از اطلاعات مربوط به لغت و ادب و جامعه می‌توان

۱. اسم‌های مترجمان اعجاز خسروی، پروفیسور سید طارق حسن، پروفیسور اسلوب احمد انصاری (جلد اول)، آقای مقبول ایچ. خان (جلد دوم)، پروفیسور محمد ولی‌الحق انصاری و دکتر سید احسن الظفر (جلد سوم)، پروفیسور اقتدار حسین صدیقی (جلد چهارم)، پروفیسور شریف حسین قاسمی (جلد پنجم).

پی برد که در سراسر کتاب به طور پراکنده وجود دارد و نشان دهنده احوال و کویف آن عهد است.

خسرو ادعا کرده است که در نثر اعجاز خسروی سبکی را پیش گرفته است که اختراع و ایجاد خود اوست ولی در مقدمه رساله اول می نویسد که در هند سبک تازه نثر به مرحله ارتقا رسیده است که در آن صنایع و بدایع طوری به کار رفته که در آب گلاب به کار برده می شود. او خواسته است نمونه های اعلی از این سبک را در این اثر ارائه دهد. بدیهی است که خسرو نمی توانست به گرایش عمومی عهد خود که در نوشته های نویسندگان معاصرش وجود داشته است بی اعتنایی نشان دهد.^۱

باز می گردم به موضوع خود. در مقدمه جلد سوم این اثر، خسرو توضیح می دهد:

”الرسالة الثالثة من رسائل الاعجاز في اللطائف من المصنوعات تشتمل على خطين. خط اول در صنعت های قدیم و تصرف در آنها به رسم جدید. مشتمل بر دوازده حرف. خط دوم در صنعت های جدید وضع خسرو، مشتمل بر پانزده حرف. چون بوقلمونی خواهد که در این طرزنگارشی کند او را مخیله باید به غایت باریک انگیز، تا به شکل نقاشان چیره دست موی دقیق بر سر قلم بندد و خیالات موجه و مصورات ذوالوجه و نمونه های جدید و مثال های غریب بر روی صفحات تحریر کند. از ادای رنگ آمیزی تصحیف و تجنیس و دیگر مصنوعات لفظی که چهره لطیف را به گلگونه تکلف ملون گرداند، علی رغم رنگ آمیزان که ترک مصنوعات لفظی را از عجز کاتب صورت خواهند کرد، در هر صنعت نامه درازنگارش کردم. بیت:

تا نقش مرا اهل معانی چو ببینند حیران شده چون صورت دیوار بمانند^۲

خسرو در این مقدمه هم موضوع و هم هدف خود را کاملاً روشن کرده است. او در همین رساله شعر زیر را نوشته است:

مسوز شمع تکلف چو نور معنی نیست که ماه نخشب، چون ماه آسمان نبود

1. *The Annotated Translation of Ameer Khusro's Ijaz-i-Khusravi*: The project: Nov. 1990.

۲. وحید مرزا: امیر خسرو، مطبوعه هندوستانی آکادمی، اله آباد، ۱۹۴۹ م، ص ۳۰۲ و ۳۰۴.

هدف خسرو از این شعر، چنانکه روشن است، این است که در کاربرد صنایع و بدایع لفظی و معنوی نویسندگان عموماً تکلف و تصنع را پیش می‌گیرند و به مطالب و معانی کمتر توجه می‌کنند. تنها اظهار قدرت بر کاربرد صنایع و بدایع در نظرشان است و تفاوت است بین کاربرد صنایع به تکلف و کاربرد صنایع بلا تکلف، همانا تفاوت ماه نخشب که ماه مصنوعی است و ماه آسمان که ماه طبیعی است.

خسرو حتماً این شعر را برای نویسندگان دیگر گفته است ولی او خودش گرفتار همین گونه عیب شده است. در کاربرد صنایع و بدایع عبارت‌آرایی‌هایی کرده است که اغلب باهم یا ربط طبیعی ندارند یا کمتر دارند و هیچ نکته مهمی به دست نمی‌آید، و القاب و آداب را آن قدر طول داده است که حاصل آن جز تضييع اوقات چیزی دیگر نیست. خسرو در صنایع و بدایع قدیم تصرفات هم کرده که حتماً دارای ارزش است. به علاوه چندین صنعت ایجاد کرده خود اوست که آن را به تعریف و مثال‌ها ارائه کرده و نمایانگر هوش و استعداد وی است، ولی آنچه به عنوان مثال‌ها و اندیشه‌های بکر آورده است مصداق کوه‌کندن و کاه‌آوردن است. اگر این صنایع و بدایع را طوری به کارمی‌برد که از آن نکته مهمی از ادب یا تاریخ یا جامعه به دست می‌آمد، اعجاز خسروی حتماً یک اثر ارزنده می‌شد، حال آن که در مقدمه این جلد ادعا کرده است که در آن اندیشه‌های پسندیده، ایماژهای چند جنبه‌ای و مثال‌ها و نمونه‌های غریب ارائه خواهد کرد تا آنجا که در شعری می‌گوید:

مِمَّا نَعْرِ عَلَى الْقُرطاسِ مِنْ قَلَمٍ وَ لَا يُصَوِّرُ فِي الْأَذْهَانِ وَ الْفِكَرِ

یعنی آنچه از خامه‌ام بر صفحه کاغذ ثبت می‌شود تصوّر آن در صفحه‌ی اذهان مردم و نیروی اندیشه‌شان نگذشته است. ولی حقیقت این است که جز اظهار قدرت فوق‌العاده بر کاربرد صنایع و بدایع مختلف هدف دیگر در نظر نداشته است. در زیر چند مثال ارائه می‌شود:

”نامه اندر صنعت تجنیس‌بین. عنوان این نامه باب‌ها، که کلید باب‌های معانی است، خواجه اجل بهاء‌الدین - أَجَلَهُ اللَّهُ - فتح فرماید: تَحْمِيدُ أَحَدٍ لِمُرْسَلٍ أَحْمَدُ. شعر:

جُئْتُ ذَا شَرَفٍ خُلِقَ الْإِنَامُ لَهُ وَ الْجَدُّ قَبْلَ تَعْظِيمِ أَنْامِلِهِ

به خدمت افضل فضلاء العصر، مستنبط ربّ المعانی بالعصر، بهاء الدّین المدینی، شرف شرف الدّینی، مقبول الخواص و العوام، مشهور الشهور و العوام، اکرّمه اکرّم الاکرمین، آمین آمین، مخلص خالص اعتقاد، بهادر چینی، که پیوسته از کرم بهادر چینی کرده است، خدمتی که بی‌زاری نبود، با دویستی که بی‌زاری نباشد، می‌رساند و در یاد لقای آن دریا دل، قادر قلم، شب و روز، در دست غم و درد است.

”یکی رئیس مازندران، که ما زن در آن خانه دیده‌ایم، که سوی شوی سنگی اندازد و سبکی کند. دوّم زین بی‌زینت، که پیشه جفا پیش گرفته است. سوم احمد احمق، که روز و شب یا در جوز است یا جوزا، به گاه نگاه همه جوشش بی‌مغز. این هر دو سه کس است، که ... است، هر دم در دم آن غریبان هندوستانی در نشسته‌اند، و دمامد برایشان می‌روند و پریشان می‌گویند، و عبارت براءت خویش پیش ایشان عرضه می‌کنند.“

”بنگر این است نامه ترصیع، امام معظّم اعظم، همام مکرّم اکرم، خیر ادریس عمل، نیر برجیس محل، حاکم والامقام، حاتم دریا غلام، شهاب الملة الزّاهرة، نصاب الدولة القاهرة، مرجع الفحول و الاجلّه، منبع العقول و الادلّه، ابدالحلیم بنیان حلیمه، ایدالحلیم بنیان علمه، دوست نغز وفا، پوست مغز صفا، نصیر حسن عراقی، اسیر محن فراقی، سربندگی در پایین آستان به جاندهی فروکرد و بر زندگی بر آیین راستان از آن مهی نکو خورد. معلوم آن یگانه آزاداد، و مفهوم آن بطانه آباد باد.“

”بین نامه ملمّع و نسبت در و زر، زیور سیم پیشانی، و پیرایه سیمای نورانی، خواجه زرفشان، حاتم نشان، ملک التّجار، عین الدولة و الدّین، عزیز الاسلام و المسلمین، تاج الملوک و السلاطین، کلید گنج‌های کشاد، و گنجور خزینه‌های مراد، مخزن اللطاف و الاحسان، معدن المکارم فی الأرجاء و الأركان، دوستان چون حروف سیم پیوسته باهم پیوسته، و دشمنان چون نقش زر بی‌گسست از هم گسسته“^۱.

۱. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: اعجاز خسروی، نولکشور، لکهنو، ۱۸۷۶ م، رساله ثالثه، ص ۲، ۳، ۷، ۲۳ و ۲۶.

منابع

۱. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: اعجاز خسروی، رسالهٔ ثالثه، نولکشور، لکهنؤ، ۱۸۷۶ م.
۲. شبلی نعمانی، شمس‌العلما محمد شبلی (م: ۱۳۳۲ هـ): بیان خسرو (اردو)، حمیدیه پریس، دهلی.
۳. وحید مرزا، دکتر: امیر خسرو، مطبوعهٔ هندوستانی آکادمی، اله‌آباد، ۱۹۴۹ م.
4. *The Annotated Translation of Ameer Khusro's Ijaz-i-Khusravi*: The project, Nov. 1990.

خزائن الفتوح

اثر تاریخی - ادبی امیر خسرو دهلوی

هدی سید حسین زاده*

امیر ناصرالدین ابوالحسن خسرو فرزند امیر سیفالدین محمود دهلوی مشهور به «امیر خسرو» (۷۲۵-۶۵۱ ق) شاعر برجسته و مشهور زبان فارسی و هندی، از جوانی، چون پدرش که در دستگاه شمسالدین ایلتمش خدمت می‌کرد، به دربار غیاثالدین بلبن (حک: ۸۶-۶۶۴ ق) در دهلی راه یافت، و پس از درگذشت زود هنگام پدر، تحت تربیت پدر بزرگ مادریش، عمادالملک، قرار گرفت، که او نیز مسئولیت دفتر عریضه سپاه را بر عهده داشت.^۱ او در ملازمت بغرا خان و علاءالدین محمد، دو پسر سلطان غیاثالدین به لکهنوتی و ملتان رفت و به مدت پنج سال در دربار علاءالدین محمد به سربرد.^۲ امیر خسرو در حمله مغول‌ها به هند (۶۸۴ ق) به اسارت درآمد و پس از آزادی به دهلی رفت و چند سال بعد رهسپار اوده شد.^۳ او پس از درگذشت سلطان غیاثالدین (۶۸۶ ق)، به دربار معزالدین کیقباد رفت. امیر خسرو در مدت زندگی خود همواره در دستگاه‌های سلاطینی چون غیاثالدین خلجی (حک: ۷۱۵-۶۹۵ ق)،

* عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ایران.

1. Rieu, Charles: *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, Oxford, 1960. Vol. I, p.241.

۲. همان.

۳. شبلی نعمانی، تاریخ شعر و ادبیات در ایران شعراالعجم، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران، ۱۳۶۳ ش، ج ۲، ص ۸۳۰؛ صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، ۱۳۵۵ ش، ج ۳، ص ۷۷۵؛ Schimel, A: "Amir Kosrow Dehlavi", *Encyclopaedia Iranica*, New York, Vol. I, p.964.

قطب‌الدین مبارک شاه (حک: ۲۰-۷۱۶ ق) و غیاث‌الدین تغلق (حک: ۲۵-۷۲۰ ق) و سرانجام محمد تغلق حضور داشت.^۱ توانایی شگرف امیر خسرو در نظم، و دامنه اطلاعات وسیع و قوه تخیل وی در داستان‌سرایی منظوم، سبب شد تا وی آثار با ارزش بسیاری در نظم و نثر پدیدآورد که در تمامی آنها فرهنگ و زندگی عامه مردم و وضعیت ادبی و هنری شبه‌قاره در دو قرن ۷-۸ ق منعکس است. از جمله این آثار می‌توان از دیوان و خمسه در نظم، اعجاز خسروی یا رسائل الاعجاز در قواعد نگارش و اصول دبیری و نثرنویسی که در ۷۱۹ ق نگاشته است، افضل الفوائد^۲ مجموعه‌ای از سخنان نظام‌الدین اولیا که در فاصله سال‌های ۷۱۹-۶۹۰ ق تألیف شد، نام برد.

شاید حضور امیر خسرو در دربارهای مختلف که از نزدیک شاهد بسیاری از وقایع تاریخی بود، سبب شد تا وی به تألیف اثری تاریخی نیز بپردازد که خود، آن را خزائن الفتوح نامید. او در این خصوص چنین سروده:

این نامه که نقد فتح دارد در جیب شد نام خزائن الفتوح از غیب^۳

این فتح خزائن الفتوح است هر گوهر ازو چراغ روح است^۴

خزائن الفتوح که به تاریخ علایی و سرورالروح و فتح‌نامه نیز شهرت دارد، توسط مؤلف به سلطان علاء‌الدین محمد تقدیم شده است. امیر خسرو خود درباره تألیف کتاب چنین آورده:

”تا آن گونه که در بحور نظم غوص نموده بودم و انبارهای لآلی گرد آورده،

خواستم که برای سده والا نثری نیز بیاریم“^۵.

اگرچه امیر خسرو هدف از تألیف خزائن الفتوح را چنین آورده: ”در ترتیب این کتاب مراتب جهاننداری را بر مدارج جهانگیری مقدم داشت“^۶، اما او در حقیقت بیشتر

۱. شمل، همانجا؛ ریپکا، یان و دیگران، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه عیسی شهابی، تهران، ۱۳۶۵ ش، ص ۳۸۳؛ صفا ۷/۳-۷۷۶.

۲. افضل الفوائد در حقیقت منسوب به امیر خسرو است. (قند پارسی).

۳. امیر خسرو دهلوی: خزائن الفتوح، به تصحیح محمد وحید مرزا، لاهور، ۱۹۷۶ م، ص ۱.

۴. همان، ص ۷.

۵. همان، ص ۳.

۶. همان، ص ۱۳.

به شرح فتوحات سلطان علاءالدین محمد خلجی از فتح دیوگیر تا پیروزی وی در سال ۷۱۱ ق پرداخته است.

خزائن الفتوح دارای قسمت‌های مختلفی است که هر قسمت یا پاراگراف با عنوان خاص که مؤلف سعی کرده با موضوع ارتباط داشته باشد مشخص می‌شود، که به عنوان نمونه می‌توان به عنوان پاراگراف «نسبت راه‌های ناهموار» اشاره کرد که متن آن با «راهی پیش‌آمد به غایت ناهموار...»^۱ آغاز می‌شود.

تاریخ امیر خسرو بر اساس شیوه تاریخ‌نویسی زمانی مرتب نیست، اما او سعی کرده در قالب شعر، تا حد اطلاع خود، تاریخ وقایع را علاوه بر سال، به روز و هفته و ماه نیز ذکر کند. وی در تألیف خزائن الفتوح از مشاهداتش بهره‌گرفته و به نظر می‌رسد که یادداشت‌های شخصی نداشته است، چنانکه در این باره می‌گوید:

”بعضی از آنچه معاینه گشته است، به اندازه تخیل خویش چنانچه روی دهد نمودار کنم، تا اگر عیب بینان را در مطبوعات بنده شکمی است دفع گردد“^۲.

خزائن الفتوح به سبک مصنوعی و به گفته ریو، با تقلیدی آشکار از تاج المآثر نوشته شده است.^۳ خیال‌پردازی، توصیفات، تشبیهات، کنایات و ابیات فراوان به کار رفته در این کتاب، حکایت از ذوق و تبحر مؤلف در شعر و ادب دارد، اما گاه این توصیف و تشبیه به حدی است که مؤلف از شرح واقعه اصلی دور افتاده و گویا بیشتر توجهش به جنبه ادبی اثر است تا روایت تاریخ، و از همین نظر است که این کتاب را می‌توان به جز یک اثر تاریخی، اثر ادبی نیز دانست.

تبحر امیر خسرو در زبان‌های عربی و فارسی و چند زبان و لهجه هندی، سبب شد تا وی در این کتاب به میزان بسیاری از اشعار عربی (۸۶ بیت)، فارسی و لغات هندی استفاده کند. اگرچه او خود می‌گوید: ”نخواستیم که هیچ نظم بیگانه، نه از عربی و

۱. برای نمونه نک: همو، ص ۸-۱۵۷؛ برای اطلاع بیشتر نک: مشایخ فریدنی، ص ۳۰.

۲. امیر خسرو، ص ۷۴.

۳. ریو، همان.

۴. برای نمونه نک: امیر خسرو، ص ۹-۶۸، ۵-۷۴، ۹۲، ۱۴۰.

فارسی سرقلم را سیه گرداند و روی صفحه را ابلق^۱، اما گاه بنابه ضرورت اشعاری ساخته که با موضوع مورد بحث او هماهنگی داشته باشد، که به عنوان نمونه می‌توان به رسیدن لشکر سلطان به سلطان‌پور به عرف ایرج‌پور اشاره کرد که وی در این خصوص چنین سروده:

لشکر سلطان ایرج بنده را چار روزی در آن منزل مقام^۲

از دیگر نکات حائز اهمیت این اثر، آن دسته از توصیفات امیر خسرو است که در آنها تأثیر فرهنگ ایرانی به خوبی دیده می‌شود، که تشبیه سلطان علاءالدین محمد به آرش کمان‌گیر شاهنامه از آن جمله است.^۳

اگرچه خزائن الفتوح محدود به تاریخی خاص در مکانی خاص از هند است، اما سبک ارائه مطالب از یک سو و اطلاعات دقیق بسیاری که امیر خسرو از شرح وقایع و جزئیات فتوحات و جنگ‌های شرح داده شده در این کتاب می‌دهد و توصیفات وی از وضعیت اجتماعی و زندگی عامه مردم در رویارویی با این وقایع از سوی دیگر، ویژگی خاصی بدین اثر بخشیده که در آثار دیگر کمتر به چشم می‌خورد. تصاویری که امیر خسرو از رویارویی مردم با این حوادث ارائه می‌کند در هیچ یک از منابع دیگر این دوره به چشم نمی‌خورد، که این خصوصیت می‌تواند به سبب نوع دید وی به رویدادها و اوضاع اجتماعی باشد، توجه و دقتی که در مثنوی‌های او نیز دیده می‌شود. از مؤرخان برجسته‌ای که برای تألیف تاریخ خود از این اثر استفاده کرده‌اند، می‌توان از ضیاءالدین برنی نام برد که بارها برای تأیید گفته‌هایش به خزائن الفتوح مراجعه کرده است.

نسخ متعددی از خزائن الفتوح در کتابخانه‌های مختلف موجود است.^۴ این کتاب به کوشش محمد وحید مرزا استاد دانشگاه لکهنو با پیشگفتاری به انگلیسی و با ضمایمی مفصل، شامل آیات قرآنی مندرج در کتاب، ابیات عربی با ترجمه فارسی

۱. برای نمونه نک: امیر خسرو، ص ۱۷۱.

۲. همان، ص ۷۵.

۳. همان، ص ۳۴.

۴. نک: منزوی، احمد: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۶۷ ش، ج ۱۰، ص ۳۹۲؛ ریو، ۹۱۹/۳.

آنها، شرح الفاظ و عبارات متن، که این قسمت کمک بسیاری به خواننده ناآشنا با اصطلاحات و معانی لغات دشوار می‌کند، و در نهایت فهرست اسامی اشخاص و اماکن، در سال ۱۹۵۴ م در هند به چاپ رسیده و همین تصحیح در ۱۹۷۵ م در لاهور تجدید چاپ شده است.

خلاصه‌ای از خزائن الفتوح از ضیاءالدین احمد نیر رخشان^۱ و خلاصه‌ای دیگر که توسط بهگوان داس تهیه شده، به شماره‌های Or.2048 و Or.2055 جزو شماره VII از مجموعه‌ای در کتابخانه موزه بریتانیا موجود است.^۲

منابع

۱. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: خزائن الفتوح، به تصحیح محمد وحید مرزا، لاهور، ۱۹۷۶ م.
۲. ریپکا، یان و دیگران: تاریخ ادبیات ایران، ترجمه عیسی شهابی، تهران، ۱۳۶۵ ش.
۳. شبلی نعمانی، شمس‌العلما محمد شبلی: شعرالعجم، ترجمه فارسی «تاریخ شعر و ادبیات در ایران» از سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، انتشارات کتابفروشی ابن سینا، تهران، ۱۳۶۳ ش.
۴. صفای سمنانی، دکتر ذبیح‌الله: تاریخ ادبیات در ایران، تهران، ۱۳۵۵ ش.
۵. مشایخ فریدنی، محمد حسین: «امیر خسرو دهلوی، طوطی هند»، کیهان فرهنگی، س ۴، ش ۴، تهران، ۱۳۶۹ ش.
۶. منزوی، احمد: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۶۷ ش.
7. Rieu, Charles: *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, Oxford, 1960.
8. Schimel, A.: "Amir Kosrow Dehlavi", *Encyclopaedia Iranica*, New York, 1985.

۱. برای وی نک: ریو، ۴۴۶/۳ و ۱۰۴۵/۳.

۲. همان، ۱۰۵۰/۳.

آموزش خسرو دهلوی در تاجیکستان[∇]

جوهره بیک نذری*

روابط مدنی و فرهنگی خلق تاجیک با مردم سرزمین هندوستان تاریخ خیلی قدیم و طولانی دارد. در برقراری و توسعه این روابط نقش ادیبان و دانشمندان تاجیک زبان قرون وسطی هندوستان نهایت بزرگ است. یکی از ادیبانی که در این ساحت سهم مناسب گذاشته است، شاعر و دانشمند مشهور فارسی زبان عصر میانی هندوستان امیر خسرو دهلوی می باشد. ایجادیات خسرو دهلوی اگر از یک طرف کامیابی های ادبیات فارس و تاجیک عصرهای پیشین را تجسم نموده باعث نفوذ پیدا کردن و دوام دادن عنعنه های ادبی ماوراءالنهر و خراسان در ادبیات فارسی زبان هند گردیده باشد. از طرف دیگر تأثیر آثار وی در دوره های من بعد تاریخ ادبیات فارس و تاجیک به طور روشن احساس می شود. تألیفات گوناگون موضوع و مختلف الشکل این شاعر نامی مخصوصاً غزلیات سرشار از عشق و محبت، قصیده های عرفانی و فلسفی و مثنوی های عشق رومانتیکی او هنگام در قید حیات بودن شاعر مورد توجه اهل علم و ادب و عامه وسیع مردم قرار گرفته، در تمام ممالک فارسی زبانان پهن گردیده بودند. از اینجاست که یک سلسله شاعران آن دوره و دوره های من بعد ماوراءالنهر و خراسان و ایران در پیروی از ایجادیات خسرو دهلوی شعرها و اثرها تألیف نموده خواسته اند که به این وسیله اقتدار و استعداد شاعری خود را جلوه گر سازند.

[∇] نظر به سبک خاص فارسی در تاجیکستان، تغییری چندان در زبان این مقاله داده نشده است (قند پارسی).

* عضو وابسته آکادمی علوم جمهوری، تاجیکستان.

قیدکردن ضرور است که شهرت آثار ادبی امیر خسرو دهلوی در ماوراءالنهر و خراسان، مخصوصاً در عصر ۱۵ که دوره از نو رو به ترقی نهادن علم و ادب پس از استیلای وحشیانه مغول می‌باشد، می‌افزاید. به درستی این فکر، معلومات مأخذهای ادبی و آثار ادیبان و دانشمندان این دوره و بهاهای بلند به ایجادیات شاعر داده آنها گواهی می‌دهد. از جمله تذکره‌نگار معروف عصر ۱۵ دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعرا (سال تألیفش ۱۸۴۷ م.) درباره حیات و ایجادیات خسرو دهلوی بعضی خبرها آورده، به جمع‌آوری اشعار او پرداختن فضلا و به خمسه او مراق زیاد ظاهر نمودن اهل علم و ادب عصر خود را ذکر می‌کند و می‌نویسد:

”و امیرزاده بایسنقر خمسه خواجه خسرو را بر خمسه شیخ نظامی تفضیل داده و... الغ بیک کورگان قبول نکردی و معتقد شیخ نظامی بوده و مابین این دو شاهزاده فاضل به کرات جهت این دعوی تعصب دست داده بیت به بیت خمستین را باهم مقابل کردند. القصه معانی خاص و نازکی‌های امیر خسرو و کلام پرشور و دلسوز او آتش در نهاد خاکیان می‌زند و بنیاد صبر عاشقان برمی‌کند.“^۱

دانشمند و شاعر برجسته فارس و تاجیک عبدالرحمن جامی که هنگام تألیف بیشتر داستان‌های هفت اورنگ و یک قسم غزل‌ها و قصیده‌های فلسفی و عرفانی خود از آثار امیر خسرو الهام گرفته است، در بهارستان (سال تألیفش ۱۸۴۷ م.) راجع به آثار خسرو دهلوی چنین اظهار عقیده می‌نماید:

”در شعر متفنن است و قصیده و مثنوی و غزل را ورزیده و همه را به کمال رسانده... غزل‌های وی به واسطه معانی آشنا که ارباب عشق و محبت به حسب ذوق و وجدان خود آن را درمی‌یابند، مقبول همه کس افتاده است. خمسه نظامی را کسی بهتر از وی جواب نکرده، و رای آن مثنوی‌های دیگر دارد، همه مصنوع و مطبوع.“^۲

۱. علایی سمرقندی، دولتشاه: تذکرة الشعرا، لندن، ۱۹۰۱ م، ص ۲۴۸.

۲. جامی خراسانی، مولانا نورالدین عبدالرحمن: بهارستان، نشر هند، ۱۹۰۳ م، ص ۱۰۶.

به غیر از این، جامی در نفحات الانس و بعضی داستان‌های هفت اورنگ و قصاید و غزلیاتش هم در حق خسرو دهلوی سخن‌های نیک گفته، او را استاد بزرگ نظم می‌ستاید.^۱ مؤلفان سرچشمه‌ها و ادیبان دوره‌های من بعده ماوراءالنهر و خراسان هم به ایجادیات خسرو دهلوی بهای خیلی بلند داده، در میان اهل ادب این سرزمین شهرت فراوان داشتن او را تأکید نموده‌اند. از این چند خبر که در بالا آورده شده هم به آسانی پی‌بردن ممکن است که در عصر ۱۵ تا کدام اندازه نسبت به آثار خسرو دهلوی اشتیاق اهل علم و ادب ماوراءالنهر و خراسان زیاد بوده است.

دلیل دیگر بر شهرت امیر خسرو و آثار او در میان مردم ماوراءالنهر و خراسان آن است که این در دوره‌های گوناگون (از عصر ۱۵ سرکرده) در محله‌های مختلف این مملکت‌ها به مقدار خیلی زیاد کتابت نمودن میراث ادبی شاعر می‌باشد، که بیشتر آنها تا به زمان آمده رسیده‌اند و در کتابخانه‌های سابق اتحاد شوروی نسخه‌های آنها نگاه داشته می‌شوند. از جمله در گنجینه دستنویس‌های شرقی آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان بیشتر از ۳۵ نسخه قلمی تألیفات امیر خسرو محفوظ است.

تدقیق و تحلیل حیات و میراث ادبی این سخنور نامی با اصول طریق نو ادبیات سنتی در تاجیکستان از آخر سال‌های ۴۰ و ۵۰ آغاز می‌یابد. نخستین محققان تاجیک که دایر به خسرو دهلوی اطلاعات داده، شاعر بزرگ و نوپرداز بودن او را ذکر کرده‌اند، مؤرخ معروف باباجان غفوروف و ادیب نمایان عبدالغنی میرزایوف می‌باشند.

باباجان غفوروف در تاریخ مختصر خلق تاجیک در قطار دیگر شاعران و دانشمندان بزرگ قرن‌های ۱۴-۱۳ میلادی درباره خسرو دهلوی نیز توقّف نموده، پنج دیوان اشعار داشتن و به رویه نظامی گنجوی خمسه تألیف نمودن شاعر را ذکر کرده می‌نویسد که: "امیر خسرو در این اثر خود (خمسه، ج.ن) گر چندی سوژه کهنه را نگاه داشت، لیکن اسلوب این اثر و خصوصیات قهرمانان خود را تغییر داد و با این در ویران کردن عنعنه کهنه یک قدم به پیش گذاشت"^۲.

۱. نگ: محمد وفا بقایوف: "جامی و خسرو"، مجموعه عبدالرحمن جامی، دوشنبه، ۱۹۶۵ م، ص ۴۶-۱۳۷.

۲. باباجان غفوروف: تاریخ مختصر خلق تاجیک، ج ۱، اسنالین‌آباد، ۱۹۴۷ م، ص ۲۷۴.

به غیر از این باباجان غفوروف اثرهایی در موضوع‌های محلی هند نوشته خسرو را نام‌برده با زبان ریخته هم اثر نوشتن و با پوئیتیک و موسیقی مشغول گردیدن او را نیز خاطررسان می‌سازد.^۱ در ترجمه روسی تاریخ خلق تاجیک سال وفات شاعر به جای سال ۱۳۲۵ سال ۱۳۰۵ ذکر یافته است که این خطای مطبعه می‌باشد.

عبدالغنی میرزایوف در کتاب خود، سیدا و مقام او در تاریخ ادبیات تاجیک امیر خسرو را اساس‌گذار ادبیات تاجیک زبان هند نامیده، از موضوع محلی زمان خود داستان‌ها تألیف کردن خسرو در اثرهای ۱۶-۱۵ و در میان ادیبان ماوراءالنهر و خراسان نفوذ زیاد داشتن آثار او را تأکید می‌نماید.^۲

همه معلومات در اثرهای خود آورده باباجان غفوروف و عبدالغنی میرزایوف قدم‌های نخستین عالمان تاجیک در راه آموختن حیات و ایجادیات خسرو دهلوی بوده، بعدتر مورد تدقیق مخصوص قرار داده شدن حیات و آثار گرانبهای او می‌گردند.

خاطررسان کردن ضرور است که امیر خسرو دهلوی و آثار او از نظر پایه‌گذار ادبیات معاصر تاجیک استاد صدرالدین عینی نیز دورنمانده است. او در سرسخن به نشر مکمل شش مقام نوشته‌اش، که به بعضی سبب‌ها دیرتر نشر شده است، در قطار ابوعلی بن سینا و دیگر موسیقی‌دانان برجسته دوره‌های گذشته خلق تاجیک، خسرو دهلوی را هم نام می‌برد و می‌گوید:

”شاعر مشهور هند و تاجیک خسرو دهلوی هم به موسیقی مشغول بوده است و نظر به گفته سرچشمه‌های هندی تاجیکی خسرو دهلوی سه‌تار [= سیتار] نام یک اسباب موسیقی هم ساخته است (یک دانه از آن در تاشکند موجود است).“^۳

به غیر از این، استاد عینی به نشر تاجیکی چهار درویش که آن را ادیب نامور ما جلال اکرامی به الفبای امروزه، یعنی سریلیک، برگردانیده در مقدمه آن بار اول ادبیات‌شناسی فکر خطای به قلم امیر خسرو منسوب دانستن چهار درویش را با دلیل‌های

۱. باباجان غفوروف: تاریخ خلق تاجیک، مسکو، ۱۹۴۹ م، ص ۲۹۸، و تاجیکان، تاریخ قدیم‌ترین، قدیم و قرون وسطی، مسکو.

۲. عبدالغنی میرزایوف: سیدا و مقام او در ادبیات تاجیک، استالین‌آباد، ۱۹۴۷ م، ص ۸-۳۷.

۳. صدرالدین عینی: کلیات، کتاب ۲، دوشنبه، ۱۹۶۴ م، ص ۴۰-۳۹.

قطعی ردّ نموده است.^۱ در این مقدمه تاریخ وفات شاعر به جای سال ۱۳۲۵ هجری اشتباهاً سال ۱۳۲۹ هجری ذکر شده است. تهیه‌گران کتاب یکم جلد دوم کلیات استاد عینی در شرح به این جلد نوشته‌شان سنه فوت امیر خسرو را اصلاح نموده، تاریخ تولّد او را به جای سال ۱۲۵۳، سال ۱۲۵۵ هجری ذکر کرده‌اند.

باید اعتراف نمود که آموختن حیات و آثار امیر خسرو در تاجیکستان اساساً با نام محمد وفا بقایوف ارتباط دارد. اولین مقاله‌های به خسرو بخشیده او در سال ۱۹۵۶ م. در روزنامه «معلمان» و مجله «پیونیر» نشر گردیده‌اند که آنها درباره حیات و ایجادیات شاعر معلومات نسبتاً مفصّلی آورده‌اند.^۲

داستان دولرانی و خضر خان خسرو دهلوی نام مقاله کلان محمد وفا بقایوف که در دو شماره مجله «شرق سرخ» چاپ شده است^۳، تحلیل و تدقیق همه طرفه داستان مذکور شاعر را دربرمی‌گیرد. این مقاله قسم اساسی اثر بعدتر نشر شده خسرو دهلوی و داستان دولرانی و خضر خان را تشکیل می‌دهد.^۴ در همان سال مقاله دیگر محقق ایجادیات خسرو دهلوی، غ. علی‌یوف با عنوان شیرین و خسرو امیر خسرو دهلوی و خسرو شیرین نظامی گنجوی از چاپ درآمد.^۵ غ. علی‌یوف فکر عالمان غرب را در خصوص تقلید خشک خالی خمسه امیر خسرو ردّ نموده خصوصیات فرق‌کننده داستان شیرین و خسرو و خسرو شیرین را بیان می‌کند. او سبب سادگی و روانی اسلوب خسرو و به نقل واقعه‌ها دقت‌دادن او را از شاعر درباری بودن او دانسته، خمسه را تأکید می‌نماید در دایره‌های ادبی دربار شهرت داشته؛ ولی ما به این فکرهای او کاملاً راضی نمی‌توانیم شد، زیرا دلیل‌های او جزئی و سطحی می‌باشد. در سال ۱۹۵۸ میلادی

۱. صدرالدین عینی: کلیات، کتاب ۱، دوشنبه ۱۹۶۳ م، ص ۲-۲۴۱.

۲. محمد وفا بقایوف: «حیات و فعالیت ایجادیات خسرو دهلوی»، روزنامه معلمان، ۱ دسامبر ۱۹۵۶ م؛ «خسرو دهلوی»، مجله پیونیر، شماره ۶، ۱۹۵۶ م، ص ۸.

۳. محمد وفا بقایوف: «داستان دولرانی و خضر خان، خسرو دهلوی»، مجله شرق سرخ، شماره ۶-۵، ۱۹۵۷ م، ص ۹۷-۸۴ و ۱۱۲-۹۸.

۴. محمد وفا بقایوف: خسرو دهلوی و داستان او، دولرانی و خضر خان، دوشنبه، ۱۹۵۸ م.

۵. غ. علی‌یوف: «شیرین و خسرو، امیر خسرو دهلوی، خسرو شیرین، نظامی گنجوی»، مجله شرق سرخ، شماره ۱۰، ۱۹۵۷ م، ص ۹۰-۱۰۵.

خسرو دهلوی و داستان او دولرانی و خضر خان از طرف محمد وفا بقایوف نشر شد، که اولین تدقیقات مستقل در اتحاد شوروی در این موضوع است. مؤلف در برابر معین نمودن درجهٔ آموخته شدن موضوع، تصویر نسخه‌های قلمی و تدقیق خصوصیت‌های دولرانی و خضر خان راجع به حیات سیاسی عصرهای ۱۴-۱۳ میلادی هند معلومات مختصر داده، جریان زندگی و فعالیت ابداعی خسرو را بیان می‌کند. در آخر او گفته‌های خود را جمع بست نموده در خصوص این داستان به چنین خلاصه می‌آید:

”دولرانی و خضر خان چه از نقطه نظر طلبات داستان‌سرایی عشقی، رومانتیکی، چه از نقطه نظر در برگرفتن موضوع‌های تاریخی، چه از نقطه نظر حجم و خصوصیات بدیعی و مخصوصاً از جهت ایدهٔ اساسی خود در ایجادیات خسرو دهلوی، عموماً و در بین داستان‌های او خصوصاً، موقعی عمده درجهٔ اولین را کسب کرده است“^۱.

محمد وفا بقایوف در ”روابط مدنی هند و آسیای میانه در گذشته“، نام مقالهٔ حجماً خردش، بعضی جهت‌های رابطهٔ مدنی خلق تاجیک و مردم هند را به طور عمومی بیان نموده، در قطار ادیبان تاجیک‌زبانی که در راه انکشاف مناسبت‌های ادبی سهم مناسبی گذاشته‌اند، امیر خسرو را هم ذکر می‌کند و در دایره‌های ادبی عصر ۱۵ ماوراءالنهر و خراسان شهرت یافتن آثار شاعر را ذکر می‌نماید.^۲

در سال ۱۹۵۹ میلادی در مجلهٔ شرق سرخ نمونه‌های اشعار لیرکی خسرو دهلوی (۱۱ غزل، ۱۴ رباعی، ۱۰ قطعه) با کوشش و سرسخن محمد وفا بقایوف نشر گردید. در سرسخن راجع به آثار شاعر معلومات مختصر داده شده در قطعات او انعکاس یافتن یک قطار مسایل اجتماعی و اخلاقی خاطررسان کرده می‌شود.^۳

در راه آموختن و دسترس عموم گرداندن میراث ادبی خسرو دهلوی در سال‌های ۶۰ میلادی هم یک قطار کارها انجام داده شدند که مهم‌ترین آنها نشر گردیده‌اند.

۱. محمد وفا بقایوف: خسرو دهلوی و داستان او، دولرانی و خضر خان، دوشنبه، ۱۹۵۸ م، ص ۱۲۶.

۲. محمد وفا بقایوف: ”علاقه‌های مدنی هند و آسیای میانه در گذشته“، مجلهٔ شرق سرخ، شماره ۲، ۱۹۵۸ م، ص ۹-۱۸.

۳. محمد وفا بقایوف: ”نمونه از اشعار لیرکی خسرو دهلوی“، مجلهٔ شرق سرخ، شماره ۶، ۱۹۵۹ م، ص ۳۰.

منتخبات خسرو دهلوی^۱ و خسرو دهلوی^۲ نام کتابچه‌های محمد وفا بقایوف می‌باشد. منتخبات خسرو دهلوی اولین مجموعه نسبتاً مفصل با حروفات امروزه تاجیکی نشر شده از آثار شاعر بوده، در آن از غزلیات، قصاید، مقطعات، رباعیات، داستان‌های خمسه و مثنوی‌های تاریخی او قران السعدین و دولرانی و خضر خان نمونه‌ها آورده می‌شود. در کتابچه خسرو دهلوی که آن را جمعیت جمهوری «دانش» منتشر ساخته است دایر به حیات و ایجادیات شاعر به طور عمومی معلومات داده شده، بعضی فکرهای اخلاقی و تربیتی او بیان می‌شوند.

محمد وفا بقایوف درباره افکار اجتماعی و تربیتی اخلاقی امیر خسرو نیز مقاله مخصوصی تألیف نموده در آن یک قطار فکرهای اجتماعی و اخلاقی شاعر را تصویر می‌نماید^۳، که بعضی از آنها تاکنون اهمیت خود را نگاه داشته‌اند. نسخه نسبتاً کامل همین مقاله به «حیات و ایجادیات خسرو دهلوی» نام اثر محمد وفا بقایوف که بعد از فوت او نشر گردید، داخل شده است^۴.

در سال‌های دهه ۶۰ میلادی در برابر تدقیق ایجادیات عبدالرحمن جامی و علی شیرنواپی، آموختن میراث ادبی امیر خسرو هم رواج یافت. بسیار محققانی که در این دوره درباره ایجادیات جامی و نوایی مقاله و یا تحقیقات جداگانه‌ای داشته‌اند به این مناسبت خسرو دهلوی را هم نام‌برده راجع به بعضی اثرهای او معلومات داده‌اند. این نوع اطلاعات در تدقیقات و مقالات محمد وفا بقایوف^۵، ن. صیفی‌یوف^۶، ع. افصح‌زاد^۷، میرزایوف^۸ و دیگران به نظر می‌رسد.

۱. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: منتخبات؛ با شرح و توضیحات محمد وفا بقایوف، استالین‌آباد.
۲. محمد وفا بقایوف: خسرو دهلوی، استالین‌آباد، ۱۹۶۰ م.
۳. محمد وفا بقایوف: «راجع به بعضی مسئله‌های اجتماعی و تربیتی اخلاقی در ایجادیات خسرو دهلوی»، روزنامه معارف و مدنیت، ۱۹ فوریه سال ۱۹۶۰ م.
۴. محمد وفا بقایوف: حیات و ایجادیات خسرو دهلوی، دوشنبه، ۱۹۷۵ م، ص ۲۲۸-۳۹.
۵. محمد وفا بقایوف: «عننه» «خمسه» سرائی در ایجادیات جامی، «جریده معارف و مدنیت، ۷ مه سال ۱۹۶۴ م.
۶. ن. صیفی‌یوف: «بهارستان جامی و اهمیت ادبی آن»، مجموعه عبدالرحمن جامی، دوشنبه، ۱۹۶۵ م، ص ۷-۱۴۵.
۷. ع. افصح‌زاد: «داستان لیلی و مجنون»، مجموعه عبدالرحمن جامی، دوشنبه، ۱۹۶۵ م، ص ۸۴-۱۷۹.
۸. عبدالغنی میرزایوف: علی شیرنواپی و عبدالرحمن جامی، دوشنبه، ۱۹۶۸ م، ص ۱۹-۲۹.

به غیر از این، در این وقت دو مقاله دارای اهمیت کلان محمد وفا بقایوف چاپ شدند، که در آنها مناسبت‌های ایجاد علی شیرنوی و عبدالرحمن جامی با امیر خسرو، جهت‌های عمومی ایجادیات آنها و این چنین بهای به ایجادیات خسرو داده این دو استاد برجسته نظم عصر ۱۵ تاجیک و ازبک مورد تحقیق مخصوص قرار داده می‌شوند.

محمد وفا بقایوف در تقریظ به متن انتقادی مجنون و لیلی خسرو که با کوشش محرموف به طبع رسیده است، در برابر موفقیت و کمبودهای متن، راجع به داستان و نشریه‌های لیتوگرافی آن هم معلومات می‌دهد.^۱

در جلد دوم «فهرست دست‌نویس‌های شرقی آکادمی علوم تاجیکستان» تحت شماره ۵۰۹-۵۴۱ نسخه‌های دست‌نویس در ذخیره دستخط‌های شرقی آکادمی علوم تاجیکستان موجود بوده آثار خسرو توصیف شده، در برابر شرح وضعیت دست‌نویس‌ها درباره خود آن اثرها هم معلومات کوتاهی آورده می‌شود.^۲

سال ۱۹۶۹ میلادی ترجمه روسی ۵ شعر امیر خسرو که مترجم آن یو. نییمان می‌باشد، با پیش‌گفتار مختصر به آنها نوشته محمد وفا بقایوف نشر گردیده است.^۳

ع. افصح‌زاد در اثر به تحقیق لیلی و مجنون بخشیده‌اش، مجنون و لیلی خسرو دهلوی را با لیلی و مجنون نظامی گنجوی مقایسه نموده، جهت عمومی فرق کننده سوژه این دو مثنوی و بعضی خصوصیات خاص ظاهری خسرو را بیان می‌نماید.^۴ او برخلاف نظامی بیشتر «سرگرم تصویر ظاهری قهرمان‌ها» داستان گردیدن و «باطن‌گشایی نکردن» خسرو را تأکید نموده، سبب روی دادن این حالت را (با دلیل‌های خیلی ضعیف) از علاقه شاعر به دربار و در مملکت بیگانه زیستن او می‌داند که این فکر او به حقیقت راست نمی‌آید.

۱. محمد وفا بقایوف: «خدمت شایسته تقدیر»، مجله صدای شرق، شماره ۴، ۱۹۶۵ م، ص ۸-۱۵۳.

۲. فهرست دست‌نویس‌های آکادمی تاجیکستان به زبان روسی، ج ۲، ۱۹۶۸ م، ص ۶۰-۱۴۷.

۳. مجله پامیرگ، شماره ۳، ۱۹۶۹ م، ص ۴-۶۲.

۴. ع. افصح‌زاد: داستان لیلی و مجنون، عبدالرحمن جامی، دوشنبه، ۱۹۷۰ م، ص ۳۲-۲۹.

آموختن و دسترس عموم گرداندن میراث‌های پرارزش امیر خسرو در تاجیکستان مخصوصاً هنگام آمادگی برای جشن ۷۰۰ سالگی تولّد او رواج می‌یابد. به مناسبت سزاوار تجلیل نمودن جشن شاعر، با قرار شورای علمی انستیتوی شرق‌شناسی آکادمی علوم تاجیکستان کارمندان علمی انستیتو، محمد وفا بقایوف، ع. جانفدا، ع. دیونه قلوب، ع. افصح‌زاد، ج. داد علی شایوف و ا. علی مردانوف آثار منتخب چهار جلدۀ او را به حروفات امروزۀ تاجیکی برای چاپ حاضرکردند که این اولین نشر تا این اندازه مفصل آثار خسرو دهلوی در اتحاد شوروی می‌باشد.

مهم‌ترین کارهای به شرف جشن شاعر انجام داده شده - این نشر زحمت چندین سالۀ خسروشناس تاجیک محمد وفا بقایوف است - حیات و ایجادیات خسرو دهلوی^۱ و متن انتقادی دولرانی و خضر خان^۲ خسرو دهلوی می‌باشد. اثر محمد وفا بقایوف اگرچه کامل نیست، ولی دارای اهمیت کلان علمی بوده، در آن اساساً تمام کامیابی‌های در راه آموزش خسرو در سابق اتحاد شوروی و خارجه به دست آمده جمع بست کرده شده‌اند. متن انتقادی دولرانی و خضر خان در نتیجۀ استفاده و مقابله ۱۲ نسخه دست‌نویس در کتابخانه‌های اتحاد شوروی موجود است. اثر و متن انتقادی در هند نشر شدۀ آن (۱۹۱۷ م) برای چاپ حاضر شده است.

در روزهای جشن شاعر، مجموعه اندرزها و سخنان حکمت‌ناک شاعر، که آن را ع. افصح‌زاد برای نشر حاضر کرده است از چاپ برآمد^۳. قطع نظر از بعضی کمبودها این مجموعه برای عامۀ وسیع خوانندگان تحفۀ خوبی گردید. به غیر از این در روزهای جشن امیر خسرو کتابچۀ ش. پولادوا توسط جمعیت «دانش» منتشر شد و در روزنامه‌ها درباره حیات و جنبه‌های گوناگون ایجادیات خسرو دهلوی یک سلسله مقاله‌ها نشرگردیدند که اکثر آنها خصوصیات عمومی و تبلیغاتی داشته در زمینه کارهای تاکنون انجام داده شده نوشته شده‌اند.

۱. محمد وفا بقایوف: حیات و فعالیت ایجادی خسرو دهلوی، دوشنبه، ۱۹۷۵ م.

۲. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: دولرانی و خضر خان، متن انتقادی به کوشش محمد وفا بقایوف، زیر نظر و مقدمۀ عبدالغنی میرزایوف، دوشنبه، ۱۹۷۵ م.

۳. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: اندرز و حکمت‌ها، مرتّب ع. افصح‌زاد، دوشنبه، ۱۹۷۵ م.

ادبیات‌شناسان و شرق‌شناسان تاجیک به غیر از آموختن حیات و آثار خسرو دهلوی، به آموزش شاعران و نویسندگان معاصر او و ادیبانی که قبل از وی و بعد از او در آسیای میانه، ایران، افغانستان و هندوستان به سر برده‌اند نیز مشغول می‌باشند، که این بی‌شبهه برای باز هم روشن‌تر ساختن لحظه‌های ایجادیات این شاعر نامی و دقیق‌تر معین نمودن مقام و نفوذ و تأثیر وی در تاریخ ادبیات فارسی‌زبانان امکانات بیشتر فراهم می‌آورد.

به همین طریق چنان که مشاهده می‌نمایم در تاجیکستان در راه آموزش و تدقیق حیات و ایجادیات خسرو دهلوی کارهای زیادی انجام داده شده‌اند. ولی با وجود این در این باب باز مسئله‌های زیاد حل نشده و کارهای محنت‌طلب مهم درپیش‌اند. از جمله سبک و سلیقه، مهارت بدیعی، افکار اجتماعی، اخلاقی و ادبی، جهت‌های خاص ایجادیات، آثار نثری و تاریخی امیر خسرو، اختراع کاری و نوپردازی‌های او در سایه، شکل، سبک و نظریه ادبیات و همچنین سبب‌های شهرت و نفوذ زیاد وی در ادبیات دوره‌های بعدی مورد تحقیق همه جانبه قرار گیرند.

منابع

۱. باباجان غفوروف: تاریخ خلق تاجیک، مسکو، ۱۹۴۹ م.
۲. باباجان غفوروف: تاریخ مختصر خلق تاجیک، ج ۱، استالین‌آباد، ۱۹۴۷ م.
۳. جامی خراسانی، مولانا نورالدین عبدالرحمن: بهارستان، نشر هند، ۱۹۰۳ م.
۴. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: اندرز و حکمت‌ها، مرتب ع. افصح‌زاد، دوشنبه، ۱۹۷۵ م.
۵. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: دولرانی و خضر خان، متن انتقادی به کوشش محمد وفا بقایوف، زیر نظر و مقدمه عبدالغنی میرزایوف، دوشنبه، ۱۹۷۵ م.
۶. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود: منتخبات؛ با شرح و توضیحات محمد وفا بقایوف، استالین‌آباد، ۱۹۶۰ م.
۷. صدرالدین عینی: کلیات، کتاب ۱، دوشنبه ۱۹۶۳ م.
۸. صدرالدین عینی: کلیات، کتاب ۲، دوشنبه، ۱۹۶۴ م.

۹. ع. افصح‌زاد: *داستان لیلی و مجنون*، مجموعه عبدالرحمن جامی، دوشنبه، ۱۹۶۵ م.
۱۰. ع. افصح‌زاد: *داستان لیلی و مجنون*، عبدالرحمن جامی، دوشنبه، ۱۹۷۰ م.
۱۱. عبدالغنی میرزایوف: *سیدا و مقام در ادبیات تاجیک*، استالین‌آباد، ۱۹۴۷ م.
۱۲. عبدالغنی میرزایوف: *علی شیرنوازی و عبدالرحمن جامی*، دوشنبه، ۱۹۶۸ م.
۱۳. علایی سمرقندی، دولت‌شاه: *تذکرة الشعرا*، لندن، ۱۹۰۱ م.
۱۴. غ. علی‌یوف: *«شیرین و خسرو، امیر خسرو دهلوی، خسرو شیرین، نظامی گنجوی»*، مجله شرق سرخ، شماره ۱۰، ۱۹۵۷ م.
۱۵. محمد وفا بقایوف: *حیات و ایجادیات خسرو دهلوی*، دوشنبه، ۱۹۷۵ م.
۱۶. محمد وفا بقایوف: *حیات و فعالیت ایجادی خسرو دهلوی*، دوشنبه، ۱۹۷۵ م.
۱۷. محمد وفا بقایوف: *خسرو دهلوی و داستان او، دولرانی و خضر خان*، دوشنبه، ۱۹۵۸ م.
۱۸. محمد وفا بقایوف: *خسرو دهلوی*، استالین‌آباد، ۱۹۶۰ م.
۱۹. محمد وفا بقایوف: *«جامی و خسرو»*، مجموعه عبدالرحمن جامی، دوشنبه، ۱۹۶۵ م.
۲۰. محمد وفا بقایوف: *«حیات و فعالیت ایجادی خسرو دهلوی»*، روزنامه معلمان، ۱ دسامبر ۱۹۵۶ م.
۲۱. محمد وفا بقایوف: *«خدمت شایسته تقدیر»*، مجله صدای شرق، شماره ۴، ۱۹۶۵ م.
۲۲. محمد وفا بقایوف: *«خسرو دهلوی»*، مجله پیونیر، شماره ۶، ۱۹۵۶ م.
۲۳. محمد وفا بقایوف: *«داستان دولرانی و خضر خان، خسرو دهلوی»*، مجله شرق سرخ، شماره ۵-۶، ۱۹۵۷ م.
۲۴. محمد وفا بقایوف: *«راجع به بعضی مسئله‌های اجتماعی و تربیوی اخلاقی در ایجادیات خسرو دهلوی»*، روزنامه معارف و مدنیت، ۱۹ فوریه سال ۱۹۶۰ م.
۲۵. محمد وفا بقایوف: *«علاقه‌های مدنی هند و آسیای میانه در گذشته»*، مجله شرق سرخ، شماره ۲، ۱۹۵۸ م.
۲۶. محمد وفا بقایوف: *«عننه» «خمس» سرایی در ایجادیات جامی»*، جریده معارف و مدنیت، ۷ مه سال ۱۹۶۴ م.
۲۷. محمد وفا بقایوف: *«نمونه از اشعار لیرکی خسرو دهلوی»*، مجله شرق سرخ، شماره ۶، ۱۹۵۹ م.

۲۸. ن. صیفی‌یوف: "بهارستان جامی و اهمیت ادبی آن"، مجموعه عبدالرحمن جامی، دوشنبه، ۱۹۶۵ م.
۲۹. فهرست دست‌نویس‌های آکادمی تاجیکستان به زبان روسی، ج ۲، ۱۹۶۸ م.
۳۰. مجله پامیرگ، شماره ۳، ۱۹۶۹ م.

فلسفه شعر سیاسی عبید زاکانی

علی جان بزرگی*

چکیده

شعر بخشی از ادبیات و فرهنگ هر ملت به حساب می‌آید. شعر سیاسی که از صدها سال پیش تاکنون به عنوان ابزار انتقاد و اعتراض و اصلاحات به کار گرفته شده است، در همه فرهنگ‌های جهان وجود داشته و دارد. از دوران افلاطون در یونان قدیم و توجه زائداالوصفش به شعر تا دوران عبید زاکانی و قصیده معروف «موش و گربه» در قرن هشتم هجری و تاکنون در همه جهان، همواره شعر سیاسی به عنوان ابزاری در جهت ابراز عدالت خواهی و ظلم ستیزی مطرح بوده است. نوشته حاضر هنرنمایی عبید زاکانی را در طنز موش و گربه به تصویر کشیده و روح این هنرنمایی را در روحیه ظلم ستیزی و صلح طلبی و عدالت جویی و مبارزه با ریاکاری زمانه، در عبید زاکانی می‌داند.

مقدمه

کریتیاس: شرح و بیان امور انسانی به نحوی که شنوندگان را از هر حیث راضی سازد کار آسانی نیست. سقراط عزیز، این مقدمه را گفتم تا تو و دیگران متوجه شوید که من درخور اغماض و از شما تقاضا می‌کنم که در داوری در سخنان من سختگیر نباشید. سقراط: البته {این اغماض را} دریغ نخواهیم داشت.

سابقه فرهنگ و تمدن ایرانیان بر هیچ متفکر منصفی پوشیده نیست. علوم و فنونی که گفته می‌شود از یونان قدیم به مغرب زمین و سایر نقاط جهان تا به امروز رسیده

* دانشجوی دکتری بخش الهیات دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره (هند).

است، منشأ و ریشه ایرانی دارد. بدون شک بزرگان یونان قدیم چون سقراط و افلاطون و اقلیدس و... از کتب و علوم و فنون ایران باستان بهره‌برده‌اند، چرا که ایرانیان از دیرباز به عقل و علوم عقلی و ادب و هنر اهمیت زیادی می‌داده‌اند و دایره این علوم در ایران باستان بسیار توسعه یافته بوده است، زیرا دولت‌های پادشاهان کیانی در منتهای پهنآوری و عظمت بوده‌اند. علوم مذکور پس از آن‌که اسکندر مقدونی به ایران حمله کرد و دارا در این حمله کشته شد، بر کتب و علوم بی‌شمار و بی‌حد و حصری از ایرانیان دست یافت که با خود به یونان برد.^۱ بزرگان علم و ادب ایران هر یک به نوعی عمل کرده‌اند و در طریق آگاه‌کردن مردم و مبارزه با ظلم و فساد روش‌های گوناگونی داشته‌اند. شاعران بزرگ ایران با خلق آثار ماندگار خویش، چون فردوسی به زنده‌کردن زبان فارسی در شاهنامه و چون حافظ، جامع لطایف حکمی با نکات قرآنی و چون مولانا که مثنوی‌اش «نردبان آسمان است این کلام»^۲ همت گماشته‌اند. اما از آن میان، عبید زاکانی، با طبع شوخ و لحن گستاخ اما ندیمانه، به آفرینش قصیده طنزآمیز موش و گربه، دست به ابتکار نوین و ماندگار زده است. او در قالبی داستانی و ساده و شیرین به مبارزه با ظلم و فساد و ریاکاری زمانه خویش پرداخته و روح عدالت خواهی برگرفته از قرآن را که امر خداست^۳، در قالب کلماتی منظوم و قصه‌ای بدیع ریخته است و مخاطبان عاقل را به فهم آن دعوت نموده است. شعرسیاسی او حقیقتاً همان مصداق «شعر خوب»^۴ افلاطون و خود او نیز مصداق «شاعر خوب» اوست. همچنان‌که امام علی^(ع) فرمود: «عدل، امور را در جایگاه درست خود قرار می‌دهد»^۵. و پیامبر اکرم^(ص) فرمود:

۱. ابن خلدون، ابوزید عبدالرحمن بن محمد: مقلّمة ابن خلدون؛ ترجمه... از محمد پروین، ج ۲، ص ۲۰۰۲.

۲. بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد آلن نیکلسون، دفتر ششم.

۳. إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ (سورة نحل {۱۶}، آیه ۹۰).

۴. افلاطون شعر خوب را شمه‌ای از وحی الهی و شاعر خوب را متصل با خداوند تلقی می‌کند.

۵. صبحی صالح: نهج البلاغه.

”هنگامی که ظلم در جامعه‌ای زیاد شود زوال آن جامعه و حکومت جابر حتمی است، در حالی که جامعه کافر و حاکمان کافر غیرظالم ماندگارند“^۱.

عبید که از ظلم و جور زمانه و ریاکاری و مسلمان‌نمایی حاکمیت شیراز در قرن هشتم هجری و در رأس آن حاکمیت، پادشاه ریاکار و متظاهر آن امیر مبارزالدین ناراحت و نگران است، می‌کوشد به قدر وسع خویش ادای وظیفه نموده و با طنز هنرمندانه و دردمندانه‌اش سهم خود را ادا کند و با خشونت و وحشیگری و عوام‌فریبی حاکمیت فاسد زمانه بستیزد. چرا که خاطره خوش آزادی دوره «شاه شیخ ابواسحاق اینجو» که ممدوح او و حافظ بوده است، هنوز بر کام او باقی بود که از شیخ و شحنه و زاهد و محتسب نمی‌ترسید. اگر حاکم و حاکمیت جامعه به معنای واقعی کلمه عدالت پیشه باشند همه مردمان در امن و آرامش و آزادی زندگی می‌کنند - با هر فکر و عقیده - فقط از آن جهت که انسان هستند. این همان چیزی است که از اصول سی‌گانه حقوق بشر در زمان حاضر و حاصل عقلانیت جمعی آدمیان نیک‌اندیش در گذشته و اکنون است. امام علی^(ع) در دوران حکومتش و هنگامی که مالک اشتر را به ولایت مصر برمی‌گزیند، طی فرمانی، اصول جامع حاکمیت بر مردم را به او می‌نویسد که در بخشی از آن چنین آمده است:

”با مردم مهربان باش و به آنها محبت کن و مانند حیوان درنده با آنها رفتار نکن و خشونت را کنار بگذار، زیرا مردم دو گروهند: یا برادر دینی تو هستند و یا در آفرینش هم‌نوع تو، چه مسلمان و چه غیرمسلمان باشند“^۲.

آنچه از حکومت علی^(ع) باید الگو گرفت همین روح عطوفت و مهربانی و آزاداندیشی و آزادگی و عدالت است و پرهیز نمودن از خشونت و درندگی در همه زمان‌ها و مکان‌ها.

به هر حال شاعران مسلمانانی چون عبید زاکانی که متأثر از قرآن و سنت و متون غنی دینی هستند و عاقل و متفکرند، برای سرگرمی و تفریح شعر نگفته‌اند، هرچند اینها

۱. الْمُلُكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ.

۲. صبحی صالح: نهج البلاغه، نامه ۵۳.

هم در شعرشان موجود است، بلکه خواسته‌اند با شعرشان پند و اندرز دهند و با ظلم و جور مبارزه کنند و عدل و سعادت و صلح و دوستی برای جامعه بیاورند.

اهمیت و جایگاه شعر سیاسی

جایگاه شعر خوب به عنوان نوعی خاص و زیبا سخن گفتن و آفرینش هنری در نقاط مختلف جهان از دیرباز تاکنون به حدی ممتاز بوده است که امروزه و در عصر فناوری اطلاعات، کمتر کسی را می‌توان دید که در آغاز سخن خویش یا در میانه و پایان آن حتی در موضوعات کاملاً فنی و علمی، بیت یا ابیاتی از اشعار زیبا را نخواند و از آن در سخنانش مدد نگیرد. اشعار امام علی^(ع) در نهج البلاغه و دیوان شعر منسوب به ایشان^۱ و سایر بزرگان دینی و شاعران بزرگ ایران زمین از فردوسی و مولانا و سعدی و حافظ تا عبید زاکانی و پس از او، در ایران، و گوته در آلمان و شکسپیر در انگلستان و تاگور در هند، نمونه‌هایی بارز در جایگاه ویژه شعر می‌باشند. این اهمیت به قدری است که بعضی از دواوین شعری را قرین کتب آسمانی بزرگ قرار داده‌اند. از آن جمله می‌توان به تمثیل و مشابهت مثنوی مولوی به قرآن مجید اشاره کرد. چنان‌که گفته شده است:

من نمی‌گویم که آن عالیجناب هست پیغمبر، ولی دارد کتاب
مثنوی او چو قرآن مدل هادی بعضی و بعضی را مصل^۲
علاوه بر آن فیلسوفان بزرگی چون افلاطون که به قول حافظ:
”سرّ حکمت را باز نموده است“^۳
و به قول آلفرد نورث وایتهد:
”تمام فلسفه اروپا پانوشت بر فلسفه افلاطون است“^۴.

افلاطون آنچنان به وصف شعر خوب و شاعر نیک‌اندیش می‌پردازد که شعر را شمه‌ای از وحی و شاعر را حامل الهامی الهی می‌داند.

۱. جان بزرگی: مجله‌الهند، شماره ۲۳، علی‌گه، ۲۰۰۵ م.

۲. بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: مثنوی معنوی؛ تفسیر... از جلال‌الدین همایی، ص پنجاه.

۳. جز فلاطون خم‌نشین شراب سر حکمت به ما که گوید باز

4. Alfred North Whitehead.

در میان اشعار تعلیمی، اجتماعی، حماسی، دینی و عرفانی، شعر سیاسی جایگاه ویژه و بسیار پراهمیت دارد، به خصوص که صورت طنز و قصه به خود گرفته و دریایی از معانی حکمی، انتقادی، اصلاحی، ارشادی و غیره را در برداشته باشد. هومبولت زبانشناس و ادیب آلمانی می‌گوید:

”امپراطورها محو می‌شوند ولی یک شعر خوب پایدار می‌ماند“.^۱

افراد اهل ذوق و شاعر را می‌توان در میان اصناف مختلف یافت، از بزرگان دین گرفته تا پادشاهان و دانشمندان که شغل شاعری نداشته‌اند و گاه گاهی به سرایش شعر می‌پرداختند. گفته می‌شود شاه اسماعیل صفوی، بنیانگذار سلسله پادشاهی صفویه در ایران، به سه زبان عربی، ترکی و فارسی شعر می‌سروده است. او لقب «خطایی» را به عنوان تخلص شعری برگزیده بود.^۲ سرودن شعر سیاسی به منزله عمل سیاسی بوده است، زیرا هر عمل سیاسی یا به قصد تغییر وضع موجود یا با هدف حفظ آن صورت می‌گیرد. هر گاه تمایل به حفظ وضع موجود باشد منظور آن است که از «بدتر شدن» ممانعت شود و هر گاه میل به تغییر باشد منظور آن است که تغییراتی در جهت «بتر شدن» حاصل آید. پس تمام اعمال سیاسی توسط دو مفهوم بهتر و بدتر هدایت می‌شوند. درک دو مفهوم بهتر و بدتر به درک مفهوم «خیر» یا «خوب» وابسته است.^۳

شعر و فلسفه از دیدگاه افلاطون

افلاطون از یک سو شدیدترین حملات را به شاعران داشته است، تا آنجا که در مدینه فاضله خود، اجازه ورود آزادانه آنها را به «مدینه» نمی‌دهد و از سوی دیگر شاید بتوان گفت هیچ فیلسوفی را در تاریخ نمی‌شناسیم که همچون او به دفاع از شعر و تفکر شاعرانه برخاسته باشد. تبیین و تفسیر وی از حقیقت و ماهیت شعر، عمیق‌ترین و زیباترین تفسیری است که ممکن است در این باره صورت گیرد. او می‌گوید:

1. K. W. Von Humboldt.

۲. شبیانی، نظام‌الدین مجیر: تشکیل شاهنشاهی صفویه، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶ ه.ش، ص ۹۵.

3. Sterass, Leo: *What is Political Philosophy?*, Chicago, the University Press, 1988.

”پس سخن‌های زیبا که شاعران درباره موضوع شعر خود می‌سرایند، زاده هنر انسانی نیست بلکه ناشی از الهامی است خدایی. شعر، سخن خداست و خدا با زبان شاعر با ما سخن می‌گوید.“

از نظر افلاطون شعر شاعران خوب و بد دارد و در مدینه فاضله او فیلسوفان حاکم بر جامعه باید به گزینش و انتخاب آنها دست یازند، چرا که شاعران نیز تحت تأثیر الهامی الهی گاه گاه حقایقی را به زبان می‌آورند. افلاطون می‌گوید:

”اشعار شاعران بزرگ زاده جذبه‌ای است که به آنان دست می‌دهد؛ غزل‌سرایان نیز غزل‌های دل‌انگیز خود را هنگامی می‌سرایند که از عقل و هوش بیگانه‌اند“^۱.
افلاطون در مخالفتش با شاعران بد می‌گوید:

”آری این شاعر {اورپیید} فرمانروایان مستبد را می‌ستاید و حتی آنان را شبیه به خدایان می‌شمارد“^۲.

گاه نیز مخالفت افلاطون با شاعران به این دلیل است که آنان نسبت به آنچه می‌گویند وقوف ندارند و به همین دلیل متعارض و متناقض سخن می‌گویند.

سرایش شعر سیاسی عملی است در پی احقاق حق و اجرای عدالت و مبارزه با ظلم و فساد اخلاقی و اجتماعی ستمگران یک جامعه. این روح عدالت‌خواهی و حق‌طلبی شاعر است که او را به آفرینش شعر سیاسی وامی‌دارد. منظومه عبید زاکانی و داستان موش و گربه‌اش از این قبیل اشعار است.

شرایط اجتماعی و سیاسی دوران عبید زاکانی

خواجه نظام‌الدین^۳ (یا: مجدالدین) عبیدالله زاکانی قزوینی متخلص به «عبید»، شاعر و نویسنده مشهور ایران در قرن هشتم هجری (م: ۷۷۱ یا ۷۷۲ ه) است. او را در مآخذ و منابع مختلف با عناوینی از قبیل: صاحب معظم، خواجه و صاحب اعظم نوشته‌اند. این عنوان‌ها برای کسی ذکر می‌شد که صدارت یا مقام بلندی در ردیف آن داشته باشد،

۱. بیژن، عبدالکریمی: تفکر و سیاست، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۶ ه.ش، ص ۱۶۹.

۲. افلاطون: رساله جمهور، ص ۵۶۸.

۳. معین دشتی، دکتر محمد معین: فرهنگ فارسی (اعلام)، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ج ۵، ص ۱۱۵۷.

ولی مطلقاً از وزارت و صدارت عبید اطلاعی در دست نیست و گویا واقعاً همچنین مقامی نداشته، بلکه در دستگاه سلاطین محترم بوده است. چنان‌که خود هنگام مدح شاه شجاع مظفری^۱ چنین گفته است:

مرا همیشه سلاطین عزیز داشته‌اند ز ابتدای صبی تا به این زمان و اوان

او بر علم نجوم نیز وقوف داشته است.^۲ عبید زاکانی این شاعر طنز سرای عصر که در ایام شاه شیخ ابواسحاق اینجو در شیراز به سر می‌برده است، پس از بنای با شکوه قصر ابواسحاق، در فرصتی که برای عرض تبریک یافت، آن را با بیانی تملق‌آمیز و شاعرانه به قصور و عمارت‌های افسانه‌ها و یا بناهای خسروان کهن همانند کرد و آن را برای ممدوح خود (ابواسحاق) یک بهشت خواند - بهشت سعادت. سرچشمه این شوق و امیدها که تملق‌های عبید و شاعران دیگر را دلنواز و رؤیاناگیز می‌کرد، روح عامه بود - که همه جا غالباً به جلال و قدرت تسلیم می‌شود. در اندیشه عامه قصر ابواسحاق یک مدعی و رقیب تازه بود برای ایوان فرو ریخته کسری. بارگاه شاه شیخ ابواسحاق در این زمان میعادگاه شاعران بود و عشرتجویی و زربخشی او چنان شاعران و محتشمان فارس را فریفته بود که این شاه جوان را غالباً مثل یک سلیمان روزگار نیایش می‌کردند. وی که غرق لذت باده بود، اوقاتی را که مست نبود در نشئه تملق‌هایی می‌گذراند که شاعران و ستایشگران نثارش می‌کردند. عبید زاکانی با طبع شوخ و لحن گستاخانه اما ندیمانه خویش اوقات او را غرق در ذوق و شادی می‌داشت.

در واقع دستگاه شاه و وزیر در شیراز یک قفس طلایی بود که حتی مرغان بهشتی را نیز به خود می‌خواند. در آنجا همه لذت‌های زودگذر و بی‌دوام را با زنجیر طلایی به پایه تخت سلطان بسته بودند. ثروت‌هایی که به نام خراج و باج از مردم یغما می‌شد، به وسیله «حاجی قوام» گرد می‌آمد، به وسیله «تاش خاتون» به نام مسجد و مدرسه به علما و مشایخ داده می‌شد، به وسیله «عمادالدین محمود» به مصرف کارهای ملک

۱. شاه شجاع پسر امیر مبارزالدین بود که ممدوح حافظ نیز بوده است، برعکس پدرش که مورد نفرت عبید و حافظ بوده است. حافظ در مطلع یکی از غزل‌هایش گفته است:

سحر ز هاتف غییم رسید مژده به گوش که دور شاه شجاع است می دلیر بنوش

۲. صفای سمنانی، [دکتر] ذبیح الله: تاریخ ادبیات در ایران، فردوس، تهران ۱۳۶۶ ه.ش، ص ۹۶۴.

می‌رسید، به وسیله شاه شیخ ابواسحاق بین ستایشگران تقسیم می‌گشت و از علما و زهاد شهر گرفته تا کُلوها و پهلوانان همه از آن بهره می‌بردند. نه آیا آنهمه داستان‌ها که در مطایبات عبید زاکانی هست تا حدی از بی‌بند و باری‌های عصر حکایت دارد؟ و از خرابات شیراز که «بیت لطف» خوانده می‌شد، مبلغی به عنوان مالیات به خزانه دولت می‌رسید، نشانه رسمیت بخشیدن به بی‌بند و باری‌های این عصر نیست؟ البته ابواسحاق و حاکمیت نه چندان مطلوب او برای کسانی چون حافظ و عبید زاکانی - که هر دو او را مدح کرده‌اند و دوست داشته‌اند - لااقل این مزیت را داشته است که در سایه حکومت او می‌توانستند بی‌روی و ریا هر چه را می‌اندیشیدند بیان کنند و از شیخ و شحنه و زاهد و محتسب نه‌راسند و آزاد باشند.^۱

وقتی شاه شیخ ابواسحاق به دست امیر مبارزالدین مغلوب شد و او را پنهانی برای مجازات به میدان سعادت آوردند، پنجشنبه‌ای بود. ماجراجویان شیراز نزدیک بود به نفع او غوغایی به راه اندازند. امیر مبارز که به خون وی تشنه بود، آن روز از بیم غوغا او را نکشت اما روز دیگر و پس از نماز جمعه او را آورد و از او پرسید که فلان سید را تو کشتی؟ شاه شیخ جواب داد به امر ما کشتندش. با این سؤال و جواب مسئله پایان کار شاه شیخ عبارت شد از مسئله قصاص و او را در ۳۷ سالگی کشتند و حکومت کوتاه او به سرآمد.^۲ این نمایش ریاکارانه اجرای حکم شرعی قصاص توسط امیر مبارز پایان روزگار مستعجل ابواسحاقی را اعلام کرد و بیانگر دوره‌ای تازه در تاریخ شیراز شد. پس از این، دوره اعتراض و انتقاد ناشی از غم و تأثر حافظ و عبید زاکانی در مقابل امیر مبارز شروع می‌شود.

امیر مبارز برخلاف شاه شیخ ابواسحاق به دینداری افراطی تظاهر می‌نمود و در اجرای قواعد احکام شریعت کوشا بود و سختگیری فراوان می‌کرد. او یک بار در چهل سالگی توبه کرده بود و بار دیگر حدود ده دوازده سال بعد، با این‌که در جوانی نه از

۱. زرین‌کوب بروجردی، [دکتر] عبدالحسین: از کوچه رندان، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۴ ه.ش.

۲. حافظ در این باره گفته است:

راستی گوهر فیروزه ابواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

راهداری اباکرده بود و نه از شرابخواری، اما مقارن این ایام یعنی حدود ۵۸ سالگی، سجاده به دوش می‌کشید. در امر به معروف و نهی از منکر چنان اصرار می‌داشت که ظریفان شیراز او را «محتسب» می‌خواندند - پادشاه محتسب. در ترویج حافظان و قاریان قرآن اهتمام بسیار می‌ورزید و به امر وی میکده بسته و خُم‌ها شکسته شد. قساوت و خشونت طبع این محتسب تا حدی بود که مکرّر می‌شد در خلوت مشغول خواندن قرآن بود، مقصری را می‌آوردند، او برمی‌خواست و به دست خویش می‌کشت و دوباره به تلاوت قرآن می‌پرداخت. خودش یکوقت برای پسرش شاه شجاع گفته بود که به همین‌گونه هفتصد یا هشتصد نفر را به دست خود کشته است. او اهل خست و امساک نیز بود. حتی فرزندان خود را چنان در مضیقه می‌نهاد که سرانجام این سختگیری و خست او بهانه‌ای شد برای شورش بر پدرشان. سختگیری‌هایش وحشت و نفرت عامه را می‌افزود، خصوصاً که تندخو و بد زبان هم بود. گویند که گاه دشنام‌های بسیار رکیک می‌داد که استربانان نیز از گفتن آن خجالت می‌کشیدند.^۱ عکس‌العمل این احوال در نزد صاحب‌دلانی چون حافظ و عبید زاکانی عبارت بود از گرایش به رندی و طنز. حافظ - که قتل شاه شیخ دوست و پادشاه محبوبش هنوز وی را در تأثر و داغ می‌داشت - با درد و اندوه تمام از این غلبه محتسب یاد می‌کرد و با طنز و کنایه نیز هم. البته مبارزه با این ریاکار بی‌رحم یعنی امیر مبارز کار افراد عادی و رندان بازار نبود، چرا که سلاح او عوام‌فریبی و ریاکاری و تظاهر به دین بود؛ بلکه مبارزه با او کار رندان پاکباز و شاعران با شعور و دردمند بود - رندان مدرسه که حقیقت «دین و اخلاق» را ورای این دروغ‌پردازی‌ها می‌دیدند و اینهمه فریب و ریا را تهدیدی می‌شمردند برای دین و اخلاق واقعی. شعر حافظ و لطایف عبید زاکانی در این دوره اعتراض‌هایی بود بر این ریاکاری‌ها. نه چنین است که وقتی صراحت بیان ناممکن باشد هنرمند از کنایه بهره می‌گیرد و از مجاز؟^۲

۱. ابن بطوطه طنجی، محمد بن عبدالله: سفرنامه، ترجمه محمد علی موحد، علمی و فرهنگی، تهران، چاپ سوم ۱۳۶۱ ه.ش.

۲. زرّین کوب بروجردی، [دکتر] عبدالحسین: از کوچه رندان، انتشارات امیرکبیر، تهران.

عبید زاکانی بیست سال قبل از حافظ شیرازی دنیای دین فروشان و ریاکاران را ترک کرد و به زندگی جاوید پیوست. او که شاعری بذله‌گوی، شوخ طبع، طنز سرا، حق‌گو و عدالت‌جو بود، علاوه بر اشعار بسیار، منظومه کوچکی دارد به نام «موش و گربه» که با هنرمندی تمام و روشی نوین در آن به نقادی حاکمیت عصر خویش پرداخته است. اثری که شاید پیش از او با چنین سبک و هنرنمایی بی‌سابقه باشد.

سیری در منظومه طنز موش و گربه

احتمالاً تماشاگر کارتون «تام و جری» (گربه و موش) از تلویزیون بوده‌اید. شاید سازنده آن از «موش و گربه» عبید زاکانی الهام گرفته باشد. در هر صورت در ساختار روحی آدمیان و در خلقت آنها همواره در زندگیشان نوعی شباهت‌انگاری^۱ وجود داشته است. به همین جهت گاهی نویسندگان آرزوهای خود را در قالب زندگی حیوانات بیان داشته و مسائل مربوط به عالم انسانی را در عالم حیوانات مطرح نموده‌اند. والت دیسنی^۲ که اولین انیمیشن (کارتون) «میکي موش»^۳ را در سال ۱۹۲۰ میلادی ساخت، می‌گوید: «همه چیز از یک موش شروع شد». به هر صورت کارتون تام و جری که درست برعکس «موش و گربه» عبید زاکانی است، موش را در اوج ذکاوت و هوش به نمایش می‌گذارد در حالی که با استفاده از هوش سرشارش بر سر گربه به ظاهر قوی می‌کوبد و مغلوب خود می‌کند. شاید او هم به نوعی به دنبال احقاق حق ضعفا و انتقام از جباران و زورگویان بوده است. اما داستان موش و گربه عبید زاکانی، حکایت گربه پیری است که به زهد و تقوا تظاهر می‌کند تا موشان را فریفته سازد و به چنگ آورد. عبارت «گربه زاهد» از همین داستان بر سر زبان‌ها افتاده است و اغلب اوقات درباره تبه‌کاران که برای اجرای مقاصد پلید خود به تقوا تظاهر می‌کنند به کار می‌رود.^۴ عبید تواناترین نویسنده و شاعری است که توانست به صورت‌های گوناگون، به طعن و طنز و به تعریض و تصریح، عیب‌های جامعه فاسد و تباه عهد خویش را بیان کند و از همه

1. Anthropomorphism

2. Walt Disney.

3. Mickey Mouse.

۴. براون، ادوارد: تاریخ ادبیات ایران (از فردوسی تا سعدی)، ترجمه... از فتح الله مجتبابی، چاپ ۱۳۶۱ ه.ش.

شاعران فارسی زبان هم که به این کار دست زده‌اند بهتر و بیشتر از عهدهٔ چنین کار دشواری برآید. وی در غالب این انتقادات کاملاً مبتکر است و با هوش سرشار و توانایی کاملی که در نظم و نثر داشته، مطالب تازه و ابداعی را با زبانی ساده و فصیح چنان به شیرینی ادا کرده است که هنوز هم دهان به دهان می‌گردند و در حکم امثال سایرۀ فارسی هستند.

ریاکاری و مذهب تردید روح هر انسان حق‌طلب و عدالت‌خواه را آزرده می‌سازد. عبید در راه مبارزه با ریاکاری و مذهب تردید می‌گوید:

گه هیکل طاووس و گهی مظهر بوم گه سخت‌دلی چو سنگ و گه نرم چو موم
زین مذهب تردید به جایی نرسی یا زنگی زنگ باش یا رومی روم^۱
بدین ترتیب یکی از اهم مسائلی که در قصهٔ «موش و گربه» آمده است مبارزه با ریاکاری و مذهب تردید است. عبید در این قصیده توجهی جدی به عقلانیت و علم و دانش‌افزایی و هوشمندی نموده است و قبل از آغاز قصه، عاقلان و عالمان و هوشمندان را که قدرت عبور از ظاهر کلمات و نظر در معنی دارند، مخاطب ساخته و می‌گوید:

اگر داری تو عقل و دانش و هوش بیا بشنو حدیث گربه و موش
بخوانم از برایت داستانی که در معنای آن حیران بمانی
او مجدداً بر عقلانیت تأکید نموده و مخاطبان خرافه‌پرداز و کوتاه‌بین و ساده‌دل را به خواندن دعوت نمی‌کند، چرا که میهمانی او برای کسانی است که عاقل‌اند و پایبند علم و دانش و منطق و حرف حساب و استقلال رأی و نظر:

ای خردمند عاقل و دانا قصهٔ موش و گربه برخوانا
قصهٔ موش و گربهٔ منظموم گوش کن همچو در غلطانا
از قضای فلک یکی گربه بود چون ازدها به کرمانا

*

از غریوش به وقت غزیدن ببر درتده شد هراسانا
اینچنین گربه‌ای که من صفتش کردم ای عاقل سخن دانا

۱. باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: سنگ هفت قلم بر مزار خواجگان هفت چاه، تهران، ۱۳۶۹ ه.ش.

روزی اندر شرابخانه شدی از برای شکار موشانا
از قضا موشکی ز دیواری جست بر خنب می خروشانان
سر به خم برنهاد و می نوشید مست شد همچو شیرگران
گفت کو گربه تا سرش بکنم پر کنم پوستش ز کاهانا
گربه در پیش من چو سگ باشد که شود روبرو به میدانان
گربه این می شنید و دم نزدی چنگ و دندان زدی به سوهانا
ناگهان جست و موش را بگرفت گفت موشک کجا بری جانا
موش گفتا که من غلام توام عفو کن بر من این گناهانا
مست بودم اگر گهی خوردم گه فراوان خورند مستانان
گربه گفتا دروغ کمتر گوی نشنوم من فریب و مکرانان
گربه آن موش را بکشت و بخورد سوی مسجد بشد خرامانان
دست و رو را بشست و مسح کشید ورد می خواند همچو دیانان
بارالها که توبه کردم من ندرم موش را به دندانان
بهر این خون ناحق ای خلاق من تصدق دهم دو من نانان

عید هشدار می دهد که اگر انسان هوشمند و عاقل باشد نباید فریب ریاکاری کسانی را که تظاهر به دینداری می کنند بخورد، چرا که نماز و دعا و سایر عبادات که بسیار مفید و ارزشمند هستند، به عنوان وسیله ای برای کسب فضیلت و تقوایند و اگر کسی این اعمال را به جا آورد اما جنایتکار و ظالم و فاسد و حرامخوار و ریاکار باشد، به این اعمال اصالت خود را از دست داده و به ابزار عوام فریبی و ریاکاری تبدیل می شوند. امام جعفر صادق^(ع) می فرماید:

”طولانی بودن رکوع و سجود افراد را در نماز خواندن ملاک داوری قرار ندهید زیرا ممکن است به این کار عبادی عادت کرده باشند بلکه راستگویی و امانتداری او را ملاک خوب بودن شخص بگذارید^۱؛

در مکر و فریب باز نمود تابه حدی که گشت گریانان

۱. لَا تَنْتَظِرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَلَا لِسُجُودِهِ لِأَنَّهُ شَيْءٌ اِغْتَادَهُ إِلَيْهِ وَلَكِنْ اَنْظُرُوا إِلَى صِدْقِ حَدِيثِهِ وَأَدَاءِ أَمَانَتِهِ. (اصول کافی).

موشکی بود در پس منبر	زود برد این خبر به موشانا
مژدگانی که گربه تائب شد	زاهد و عابد و مسلمانا
این خبر چون رسید بر موشان	همه گشتند شاد و خندانا
هفت موش گزیده برجستند	هر یکی کدخدا و دهقانا
برگرفتند بهر گربه ز مهر	هر یکی تحفه‌های الوانا
نزد گربه شدند آن موشان	با سلام و درود و احسانا

*

گربه چون موشکان بدید بخواند	رِزْقُکُمْ ^۱ فِی السَّمَاءِ سُبْحَانَا
هر که کار خدا کند به یقین	می‌شود روزیش فراوانا

اشک و آه و توبه ریایی گربه، موشان ساده‌دل و زود باور را فریب‌داد و موشان جاهلانه به شادمانی پرداختند و به شکرانه این خبر نادرست هدایایی برای گربه فرستادند. گویی امر بر خود گربه هم مشتبه شده که نکند واقعاً گربه خوب و توبه‌کاری شده است. با تظاهر به ادب و مهر و برای رسیدن به هدف پلید خود چنین می‌گوید:

بعد از آن گفت پیش فرمایید	قدمی چند ای رفیقانَا
موشکان جمله پیش او رفتند	که فدای رهت همه جانَا
لایق خدمت تو پیشکشی	کرده‌ایم و قبول فرمانَا
ناگهان گربه جست بر موشان	چون مبارز به روز میدانَا
پنج موش گزیده را بگرفت	هر یکی کدخدا و ایلخانَا
دو بدین چنگ و دو بدان چنگال	یک به دندان چو شیر غرانَا
آن دو موش دگر که جان بردند	زود برده خبر به موشانَا
موشکان جمله زین مصیبت و غم	کرده جامه سیه چو قیرانَا
شاه موشان نشسته بود به تخت	دید از دور خیل موشانَا
همه تعظیم کرده گفتندش	که تو شاهنشهی به دورانَا
گربه تا بود فاسق و فاجر	نکر او یک بُدی به سالانَا
این زمان پنج پنج می‌گیرد	تا شده تائب و مسلمانَا

۱. سورة ذاریات (۵۱: ۲۲): وَفِی السَّمَاءِ رِزْقُکُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ.

در مصرع «چون مبارز به روز میدانا» دارای ایهام است و شاید اشاره آشکار به امیر مبارز باشد. در هر صورت پس از آنکه موشان ضعیف شکایت خویش به شاه خود می‌برند، پادشاه از آنها دلجویی کرده و به آنها وعده انتقام می‌دهد:

درد دل چون به شاه خود بردند	شاه فرمود کای عزیزان
من تلافی به گربه خواهم کرد	که شود داستان به دوران
لشکر موشها ز راه کویر	لشکر گربه از کهستان
در بیابان فارس هر دو سپاه	رزم دادند چون دلیران
آنقدر موش و گربه کشته شدند	که نیاید حساب آسان
موشکی اسب گربه را پی کرد	گربه شد سرنگون ز زینان
موشکان طبل شادیانه زدند	بهر فتح و ظفر فراوان

تحلیل نادرست از پیروزی زود گذر موشان، آنها را به شادی و غفلت وا داشت و قدرت فراوان دشمن خود را ندیده گرفتند:

گربه را هر دو دست بسته به هم	با کلاف و طناب و ریسمان
شاه گفتا به دار آویزند	این سگ رو سیاه نادان
گربه چون دید شاه موشان را	غیرتش شد چو دیگ جوشان
همچو شیری نشست بر زانو	کند آن بند را به دندان
موشکان را گرفت و زد به زمین	که شدند به خاک یکسان
لشکر از یک طرف فراری شد	شاه از یک طرف گریزان
از میان رفت پیل و پیل‌سوار	مخزن و تاج و تخت و ایوان

سرانجام دودمان موش‌ها بر باد رفت و تاج و تخت و ایوان (شاه شیخ ابواسحاق) نابود شد. در پایان داستان نیز عبید از مخاطبان دعوت می‌کند که به این قصه فقط از باب سرگرمی نظر نکنند بلکه از آن پند و عبرت بگیرند و مدّعی او را فهم کنند:

جان من پند گیر از این قصّه	که شوی هر زمانه شادان
غرض از موش و گربه برخواندن	مدّعا فهم کن پسر جان ^۱

۱. عبید زاکانی، خواجه عبیدالله: دیوان عبید زاکانی، بی.ای. سید یوشع، دانشگاه مدرّس، هند، ۱۹۵۲ م.

به هر حال این قصیده نود بیتی که پاره‌ای از ابیاتش آورده شد، ذهن خواننده را متوجه تمثیلی می‌کند که عبید زاکانی از وضع عامه مردم از یک طرف و طبقه قضات و ولات و حکام از طرف دیگر و رابطه آن دو دسته که در حقیقت طبقه محکوم و حاکم بوده‌اند ارائه کرده است. در این قصیده به طور کلی دو مطلب مهم نشان داده شده است که یکی عمومی و دیگری اختصاصی است.

طبقه محکوم جامعه با همه صف آرای‌ها و عصیان‌های خود چگونه طعمه طبقه حاکم می‌شود و خان‌ومانش بر باد می‌رود. این قانون کلی همه جوامع دور از عدالت است که در گذشته و اکنون همواره عدالت‌طلبان و ستمگران در ستیز باشند. از جانبی دیگر با مختصر تأملی در این قصیده می‌توان تصوّر کرد که مقصود گوینده بیان حال میر شاه شیخ ابواسحاق اینجو فرمانروای فارس با امیر مبارزالدین محمد مظفری فرمانروای کرمان است.

آقای اقبال آشتیانی معتقد است که معلوم نیست نظر عبید در نظم این قصیده به چه واقعه تاریخی بوده است، اما اعتقاد دارد که مسلماً به یک واقعه تاریخی اشاره دارد و در انتقاد از اوضاع زمان و پاره‌ای از آداب و مراسم معموله نگاشته شده است.^۱ ارادت عبید به شاه شیخ ابواسحاق و نفرت او از امیر مبارزالدین ریاکار با توبه معروفش در سال ۷۴۰ هجری و بیعت نابخشودنی‌اش با خلیفه عباسی مصر (در سال ۷۵۵ هـ.ق) و محتسبی و خم شکنی و تظاهر او به عبادت و در همان حال خونریزی و سفاکی و آدم‌کشی او به نام ترویج دین و اجرای احکام و امثال این مطالب، حدس مذکور را در تمثیل مبارزالدین به گربه عابد ریاکار و خونریز تأیید می‌کند و چنین به نظر می‌رسد که مقصود از این گربه عابد که با خیل گربگان در بیابان فارس، سپاه موشان را تار و مار کرد، امیر مبارزالدین باشد که امیر شاه شیخ ابواسحاق را در فارس مورد تعرض قرار داد و او را اسیر نمود و در شیراز به قتل رسانید و تمام خاندان او را نیز از دم تیغ گذراند، حتی فرزند خردسال او را نیز کشت:

موشکان را گرفت و زد به زمین که شدند به خاک یکسانا

۱. عبید زاکانی، خواجه عبیدالله: کلیات عبید زاکانی، اقبال آشتیانی عباس، مقدمه، ص ۱۵.

لشکر از یک طرف فراری شد شاه از یک جهت گریزانا
از میان رفت پیل و پیل سوار مخزن و تاج و تخت و ایوانا

مسلم است که عبید نمی‌توانست از این واقعه دردناک جز از راه طنز و طعنه در اشعار خود یاد کند و گرنه «محتسب» دیکتاتور و سفاک یعنی امیر مبارزالدین او را نیز به بهانه‌ای از بهانه‌های شرعی هلاک می‌کرد، چنان‌که همواره اینچنین بوده است و روش همه دیکتاتورهای عوام فریب در طول تاریخ در تهدید و ارباب و تطمیع مشابه است.

نتیجه

شعر همواره به عنوان ابزاری زیبا و منظم و کارآ، برای بیان اهداف و آرزوهای انسانی به کار برده شده است. حداقل فایده آن برای شاعر، تخلیه روانی و سبکباری اوست. و از آنجا که همواره شعر همراه انسان بوده است می‌توان آن را پدیده‌ای الهی - انسانی و همیشگی دانست، آنچنان‌که بزرگانی چون افلاطون آن را توصیف نموده‌اند، و گفته می‌شود که بزرگانی چون امام علی^(ع) خود شعر سروده‌اند. هر کس در هر موقعیت و منزلت انسانی و اجتماعی با داشتن ذوق و قریحه شعری به سرودن آن همت گماشته است. از بزرگان دین تا پادشاهان گرفته تا صنف شاعران. شاه اسماعیل به سه زبان فارسی، ترکی و عربی شعر می‌سروده است. به نظر افلاطون شعر به دو قسم خوب و بد تقسیم می‌شود و شاعران نیز هم. اما شعر سیاسی فضای خاص خودش را دارد و با نوعی فلسفه سیاسی درآمیخته است. شعر سیاسی عبید زاکانی در نوع خود بدیع و بی‌بدیل است و دارای مضامین فلسفی سیاسی و به دنبال مبارزه با ظلم و فساد و عدالت خواهی است و به همین سبب تاکنون خود را حفظ نموده و ارزش و اعتبار بیشتری به دست آورده است، چرا که این شعر صدای رسای عدالتخواهان و صلح‌جویان در حال حاضر نیز هست.

فهرست منابع

الف - عربی:

۱. قرآن مجید.
۲. صبحی صالح: نهج البلاغه.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب: اصول کافی.
۴. جان بزرگی علی: الشعرالتمثیلی کوسیلہ هامہ فی التدریب، مجلّہ الہند، دانشگاه علیگرہ، ۲۰۰۵ م، شماره ۲۳.
- ب - فارسی:
۵. ابن بطوطہ طنجی، محمد بن عبد اللہ: سفرنامہ، ترجمہ محمد علی موحد، علمی و فرهنگی، تهران، چاپ سوم ۱۳۶۱ ه.ش.
۶. ابن خلدون، ابوزید عبدالرحمن بن محمد: مقدمہ ابن خلدون؛ ترجمہ... از محمد پروین گنابادی، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲ ه.ش، جلد دوم.
۷. افلاطون: رسالہ جمہور.
۸. باستانی پاریزی، محمد ابراہیم: سنگ ہفت قلم بر مزار خواجگان ہفت چاہ، انتشارات علم، تهران، ۱۳۶۹ ه.ش.
۹. براون، ادوارد: تاریخ ادبیات ایران (از فردوسی تا سعدی)، ترجمہ... از فتح اللہ مجتہابی، مروارید، تهران، چاپ سوم ۱۳۶۱ ه.ش.
۱۰. بلخی، مولانا جلال الدین محمد مولوی: مثنوی معنوی، بہ تصحیح رینولد آلن نیکلسون، دفتر ششم، تهران، ۱۳۸۰ ه.ش.
۱۱. بلخی، مولانا جلال الدین محمد مولوی: مثنوی معنوی؛ تفسیر... از جلال الدین ہمایی، نشر ہما، تهران، چاپ چہارم ۱۳۶۶ ه.ش.
۱۲. بیژن، عبدالکریمی: تفکر و سیاست، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۶ ه.ش.
۱۳. زرین کوب بروجردی، [دکتر] عبدالحسین: از کوچہ زندان، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۴ ه.ش.
۱۴. شیبانی، نظام الدین مجیر: تشکیل شاہنشاهی صفویہ، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶ ه.ش.
۱۵. صفای سمنانی، [دکتر] ذبیح اللہ: تاریخ ادبیات در ایران، فردوس، تهران، چاپ چہارم ۱۳۶۶ ه.ش.
۱۶. عبید زاکانی، خواجہ عبید اللہ: دیوان عبید زاکانی، بی.ای. سید یوشع، دانشگاه مدرّس، ہند، ۱۹۵۲ م.
۱۷. عبید زاکانی، خواجہ عبید اللہ: کلیات عبید زاکانی، اقبال آشتیانی عبّاس، پیک فرهنگ، تهران، ۱۳۷۶ ه.ش.

۱۸. معین دشتی، [دکتر] محمد معین: فرهنگ فارسی (اعلام)، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ هشتم ۱۳۷۱ ه.ش، ج ۵.
ج - انگلیسی:
19. Sterass, Leo: *What is Political Philosophy?*, University Press, Chicago, 1988.

گاه‌شماری جنبش مشروطیت ایران

عبدالله عطایی*

از میانهٔ قرن نوزدهم میلادی، گسترش ارتباط میان ایران و کشورهای غربی، اندیشهٔ اصلاح را در سرنخبران ایرانی پرورانده بود و اقدامات بزرگانی چون قائم مقام، امیرکبیر، و سپهسالار باب تغییرات نوگرایانه را در ایران باز کرده بود. بسیاری از کسانی که در مراحل مختلف انقلاب مشروطه از محدودکردن سلطنت حمایت می‌کردند نخبگانی بودند که دورانی را در کشورهای غربی گذرانده، از آن الگوبرداری کرده بودند.

اصول مترقی و واژه‌های مدرنی همچون «قانون اساسی»، «سلطنت مشروطه» و «عدالتخانه» برآمده از آثار متجددانی چون میرزا ملکم خان، آقا خان کرمانی و فتح علی آخوندزاده بود که سال‌های بسیاری در خارج از ایران گذرانده و به دنبال راه‌هایی برای ایجاد تحول در ایران بودند.

از سویی، امثال آخوندزاده، راه حلّ عقب‌ماندگی ایران را پیگیری اصول سکولاریسم و کناره‌گیری از سنت و دین می‌دانستند و از سوی دیگر، تجدّدخواهانی مانند طالب‌اف و مستشارالدوله ایجاد تغییرات در چارچوب دین را ممکن دانسته، به دنبال راهی برای توجیه اصلاحات در بستر اسلام بودند.

اما اولین مقدمهٔ جنبش مشروطه‌خواهی ایران را شاید بتوان «جنبش تنباکو» (۱۲۷۵ خورشیدی/۱۷۹۶ میلادی) دانست. مخالفت با واگذاری امتیاز تجارت تنباکو به بیگانگان زمینه‌ای شد تا برای نخستین بار تجدّدخواهان و روحانیون با همراهی مردم

* عضو هیئت علمی دانشگاه بوعلی سینا - همدان (ایران).

در برابر استبداد داخلی و استعمار خارجی قیام کنند؛ ائتلافی که به شکلی دیگر و حدود یک دهه بعد در برهه‌های از «جنبش مشروطه» مجدداً بارز گشت.

نظام مالیاتی و نارضایی تجار

در سال‌های آغازین قرن بیستم میلادی، خزانه دربار قاجار خالی‌تر از همیشه بود. بدون پول، دولت مرکزی توانایی لازم برای برخورد با ناآرامی‌های محلی در گوشه و کنار کشور را نداشت. در فاصله سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۲ میلادی ایران جمعاً مبلغی معادل ۳ میلیون پوند از روسیه (در قالب دو وام) استقراض کرده بود بدون آن‌که تغییری در شرایط نابسامان اقتصادی کشور نمایان شود.

انتخاب مسیونوز بلژیکی به وزارت کل گمرکات شاید تنها گام نسبتاً موفق در راستای اصلاحات اقتصادی بود که در فاصله حدود ۵ سال درآمدهای مالیاتی دولت ایران را حدوداً سه برابر کرد، درآمدی که موجب نارضایی بسیاری از تجار و بازاریان گردید و کوتاه زمانی بعد گریبان شاه قاجار را گرفت.

نارضایی که از مدت‌ها پیش جریان داشت شدت گرفت. انجمن‌هایی در تهران و شهرستان‌ها تشکیل شد و شبنامه‌هایی انتشار یافت. میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم از صدارت معزول و عین‌الدوله به جای وی منصوب شد.

تجار تهران از مسیونوز و سعدالدوله وزیر تجارت شکایت کردند که بیشتر از آنچه تعرفه گمرکی است می‌ستانند. سعدالدوله شکایت را به عین‌الدوله رسانید اما وی جواب تندی به تجار فرستاد.

در اسفند ۱۲۸۳ خورشیدی عکسی از رئیس گمرکات ایران، مسیونوز بلژیکی، منتشر شد که در آن عبا و عمامه بر تن کرده بود. اعتراض‌ها بالا گرفت. روحانیون اقدام نوز را توهین‌آمیز خوانده، خواستار استعفای او شدند.

پیمان دو مجتهد؛ شاه در فرنگ

احمد کسروی، از مهم‌ترین تاریخ‌نگاران مشروطه می‌نویسد:

”همراهی میان دو سید (بهبهانی و طباطبایی) در روزهای نخست سال ۱۲۸۴ خورشیدی بوده و آغاز جنبش مشروطه را از آن روز باید شمرد.“

آن همراهی که کسروی از آن یاد می‌کند، موافقت دو مجتهد برجسته تهران در آن دوران یعنی سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی برای مقابله با سیاست‌های حکومت و پیوستن به صف مخالفان، به ویژه تجار و بازاریان، بود. اساساً در ماه‌های اول سال ۱۲۸۴ خورشیدی در پایتخت به جز بست‌نشینی چند روزه تجار که شکایت‌شان از مسیونوز به جایی نرسیده بود، حادثه مهمی رخ نداد. اما در شهرهای دیگر ایران به ویژه شیراز و کرمان نارضایی‌ها ادامه داشت. در این بین مظفرالدین شاه برای بار سوم به سفر فرنگ رفت و چهار ماه در کشور نبود. محمد علی میرزا ولیعهد از تبریز به تهران آمد و نائب‌السلطنه شد. او به تجار متحصن در حضرت عبدالعظیم پیغام داد که به محض بازگشت شاه از فرنگ مسیونوز عزل می‌شود؛ و تجار به تحصن خود پایان دادند. در غیاب شاه، عین‌الدوله صدر اعظم، برای ارباب مردم و فروشنندگان آشوب‌ها، عده‌ای را توقیف کرد. بنا به برخی روایت‌ها شمار بازداشت‌شدگان در این چند ماه از هزار نفر گذشت.

بانک روس و قضیه گورستان

اگرچه در آغاز پاییز ۱۲۸۴ خورشیدی موضوع شلوغی‌های شهرستان‌ها، به ویژه کرمان، دوباره حکومت را با بحران روبه‌رو کرده بود، اما دو واقعه دیگر در پایتخت به مخالفت مردم ابعاد تازه‌ای بخشید: اول ماجرای ساختمان بانک روس و گورستان «مدرسه چال» و بعد فلک شدن تجار قند.

بانک استقراضی روس، مدرسه مخروبه و قبرستان کهنه‌ای را نزدیک امامزاده سید ولی خرید. اجازه خرید از طرف شیخ فضل الله نوری صادر شده بود. اما طباطبایی با فروش قبرستان مخالفت کرد. وقتی خبر رسید که استخوان‌های زنی در هنگام کار روس‌ها پیدا شده و آن را به چاهی ریخته‌اند، جنجال بزرگی برپا شد. به تحریک علما انبوهی از مردم به آنجا ریختند و ساختمان با خاک یکسان شد. از سوی دیگر به علت جنگ روسیه و ژاپن واردات قند کاهش یافت و قیمت قند بالا رفت. در نیمه دوم آذرماه علاءالدوله، حاکم تهران، شماری از تجار را احضار کرد و

از سید هاشم قندی خواست که تعهد بدهد قند را به قیمت سابق بفروشد. چون او زیر بار نرفت، با دو پسرانش و چند تن دیگر به فلک بسته شدند.

در اعتراض به این اقدام بازار تهران تعطیل شد. تجار نزد علما رفتند و عزل علاءالدوله را خواستار شدند. سعدالدوله وزیر تجارت در اعتراض به بد رفتاری با تجار از کار خود کناره‌گیری کرد.

فلک کردن تجار و تحصن

در اواخر آذر ۱۲۸۴ خورشید، در پی فلک شدن تجار قند، جمع کثیری از علما و تجار در مسجد شاه اجتماع کردند. سید جمال واعظ به توصیه سید ابوالقاسم امام جمعه به منبر رفت، ولی در حین ایراد نطق مورد اعتراض امام جمعه قرار گرفت. فرّاشان او را کتک زدند و از منبر پایین آوردند و مجلس به هم خورد.

در سراسر کشور مردم و علما بر عین‌الدوله قیام کردند. شدت عمل عین‌الدوله مردم را جری‌تر کرد. آشوب بر ضد دولت بالا گرفت و سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی تصمیم به تحصن گرفتند. چند هزار نفر (۲ تا ۱۰ هزار به روایات مختلف) در حضرت عبدالعظیم بست‌نشستند.

مظفرالدین شاه به بست‌نشینان پیام داد که خواست‌های خود را اعلام کنند. مردم خواسته‌ها را با واسطه سفیر عثمانی به دست شاه رساندند. برخی از این خواسته‌ها عبارت بودند از:

۱. تنبیه و یا بیرون کردن عسکر گاریچی از قم (که به بد رفتاری با طلبه مشهور بود).
۲. بنیاد «عدالتخانه» در همه جای ایران.
۳. برداشتن مسیونوز بلژیکی از گمرک و مالیه.
۴. برداشتن علاءالدوله از حکمرانی تهران.

شاه ضمن موافقت، امیر بهادر جنگ را با کالسکه سلطنتی به شهر ری فرستاد تا علما را باز آوردند. اندکی بعد علاءالدوله حاکم تهران از سمت خود عزل شد. در روز ۲۰ دی ۱۲۸۴ خورشیدی دستخط تأسیس «عدالتخانه» از طرف مظفرالدین شاه صادر شد و دو روز بعد علما به بست‌نشینی خود پایان دادند.

عدالتخانه می خواهیم

از زمستان ۱۲۸۴ خورشیدی تا ماه‌های اوّل بهار ۱۲۸۵ خورشیدی حادثه‌ای جز برخی نارضایتی‌های پراکنده، به ویژه در مشهد، رخ نداد و خواسته‌های تحصّن‌کنندگان با وجود موافقت شاه همچنان معطل مانده بود.

در ۱۵ اردیبهشت ۱۲۸۵ خورشیدی سید محمد طباطبایی نامه‌هایی به عین‌الدوله، صدر اعظم، و به شاه نوشت تا به آنها وعده‌های عمل نکرده‌شان را یادآوری کند. اما در نامه‌ای که به باور بسیاری نوشته خود عین‌الدوله بود نه مظفرالدین شاه، با مجتهد تهران به سردی برخورد شد.

چندی بعد عین‌الدوله دستور داد که هرکس سه ساعت از شب گذشته در خیابان باشد دستگیر شود و به گفته کسروی «برای این که چشم‌های دیگران را بترساند» شامگاه ۲۵ خرداد ۱۲۸۵ خورشیدی تعدادی از منتقدان سرشناس از جمله میرزا حسن رشديه (بنیان‌گذار دبستان) و مجدالاسلام کرمانی (از پرکارترین روزنامه‌نگاران عصر مشروطه) را دستگیر و تبعید کرد. پیش از رسیدن تابستان، در مراسم روزهای درگذشت دختر گرامی پیامبر اسلام (ص)، طباطبایی نطقی کرد که در نوع خود اهمیت زیادی داشت. او گفت: «ما تنها عدالتخانه می خواهیم... مجلسی که جمعی در آن باشند و به درد مردم و رعیت برسند».

معطل‌ماندن خواسته‌ها نارضایتی روزافزون مردم را در پی داشت که در تیرماه ۱۲۸۵ خورشیدی به اوج خود رسید و حکومت قاجار را وادار به پذیرش مشروطه‌شدن سلطنت مطلقه کرد.

غوغای کشته شدن طلبه

شورش بر ضد عین‌الدوله صدر اعظم در شهرهای بزرگ اوج گرفت. تبریز یکپارچه به هیجان آمد. خواست مردم عزل عین‌الدوله و برقراری مشروطیت بود. شمار انجمن‌های سرّی مخالف حکومت افزایش یافت و عموم مردم خواستار مشروطیت شدند. عین‌الدوله عده‌ای از رجال را تبعید کرد و دستور دستگیری شیخ محمد واعظ را صادر نمود.

در ۲۰ تیر ۱۲۸۵ خورشیدی، شیخ محمد واعظ که هر روز در محله سرپوکل تهران منبر می‌رفت دستگیر شد، ولی مردم به رهبری سید عبدالله بهبهانی او را از چنگ قزاقان بیرون آوردند. کار به تیراندازی کشید و یکی از طلاب به نام سید عبدالحمید کشته شد. به سبب کشته شدن سید عبدالحمید بازار تهران تعطیل شد. هزاران نفر در مسجد شاه گردآمدند. محمد ولی خان تنکابنی حاکم تهران مسجد را محاصره کرد و مانع خروج مردم شد تا وارد خیابان‌ها نشوند. مردم از مسجد بیرون ریختند. تیراندازی آغاز شد و یکصد نفر کشته و زخمی شدند.

علما در اعتراض به کشتار تهران خواستار خروج از ایران و رفتن به عتبات شدند. عین‌الدوله گفت راه باز است. در روز ۲۴ تیر ۱۲۸۵ خورشیدی علما عازم قم شدند و بنا به روایت‌های معاصر حدود دو هزار تن از بازرگانان و اصناف و روحانیون به آنان پیوستند.

صدور فرمان مشروطه

سید عبدالله بهبهانی پیش از عزیمت به قم، در نامه‌ای به سفارت بریتانیا خواستار حمایت از مشروطه‌طلبان شد و از سفیر خواست که خواست مردم را به اطلاع شاه برساند. سه روز پیش از عزیمت علما به قم، اولین دسته مردم در باغ سفارت بریتانیا تحصن کردند و همه روزه بر شمار بست‌نشینان افزوده می‌شد.

گران‌دانا، شارژ دافر بریتانیا، اولین خواسته‌های بست‌نشینان را به شاه منتقل کرد. این خواسته‌ها عبارت بود از: بازگشت علما به تهران، عزل عین‌الدوله، تشکیل مجلس شورای ملی، قصاص قاتلان سید عبدالحمید، بازگرداندن تبعیدشدگان به تهران. با افزایش فشارها بر حکومت، در روز ۷ مرداد ۱۲۸۵ خورشیدی عین‌الدوله صدر اعظم از کار برکنار شد. با برکناری عین‌الدوله برخی از بست‌نشینان قصد ترک سفارت را داشتند که با مخالفت رهبران مواجه شدند و بست‌نشینی ادامه پیدا کرد.

شاه خواست متحصنان را پذیرفت. فرمان مشروطیت صادر شد، اما مشروطه‌خواهان نخستین فرمان مظفرالدین شاه را مبهم دانستند و نپذیرفتند تا این‌که پنج روز بعد، یکشنبه ۱۳ مرداد ۱۲۸۵ خورشیدی، به گزارش کسروی و پس از گفت‌وگوی تجار و

سران جنبش با صدر اعظم مشیرالدوله، اجازه تشکیل «مجلس شورای ملی» از سوی شاه صادر شد.

مشروطه اوّل

در ۱۵ مهر ۱۲۸۵ خورشیدی مجلس اوّل در تهران و انجمن تبریز گشوده شدند تا جنبش مشروطه به یکی از مهمترین خواسته‌های خود برسد.

در ۹ دی ۱۲۸۵ خورشیدی قانون اساسی که در واقع نظامنامه مجلس شورای ملی بود به تصویب رسید. مظفرالدین شاه قاجار آن را امضا کرد و چند روز بعد به تاریخ ۱۸ دی و پس از ۱۱ سال حکومت بر ممالک محروسه ایران درگذشت.

در ۲۹ دی ۱۲۸۵ خورشیدی محمد علی شاه که پیشتر از تبریز به تهران آمده بود به جای پدر بر تخت نشست و از همان آغاز با دعوت نکردن از اکثر نمایندگان مجلس برای مراسم تاج‌گذاری مخالفت خود را با مشروطیت آشکار کرد.

در ۷ اردیبهشت ۱۲۸۶ خورشیدی مردم تبریز در اعتراض به شیخ فضل الله نوری و پیشنهاد او برای تجدیدنظر در قانون اساسی دست به اعتصاب عمومی زدند. درست در همین زمان در تهران، روزنامه حبل المتین، و یک ماه پس از آن روزنامه صور اسرافیل، منتشر شدند. این دو روزنامه سهمی به سزا در آگاه کردن مردم در دوران مشروطه داشتند. در ۲۳ خرداد ۱۲۸۶ خورشیدی مجلس و شیخ فضل الله نوری سرانجام بر سر متمم قانون اساسی مصالحه کردند. اما یک ماه طول نکشید که مجتهد مخالف مشروطه معترض شده، در حرم حضرت عبدالعظیم بست نشست.

در ۹ شهریور ۱۲۸۶ خورشیدی در آخرین روز اوت، دولت‌های روسیه و بریتانیا معاهده‌ای معروف به پیمان ۱۹۰۷ میلادی امضا کردند که عملاً ایران را به دو بخش تحت نفوذ این دو کشور تقسیم می‌کرد.

در ۱۵ مهر ۱۲۸۶ خورشیدی متمم قانون اساسی ایران در مجلس به تصویب رسید. در واقع این متمم واقعی بود و آنچه پیشتر نوشته شده بود نظامنامه مجلس بود که آن را قانون اساسی می‌خواندند. پنج هفته بعد (۲۱ آبان) محمد علی شاه به مجلس رفت تا سوگند به حفظ قانون اساسی یاد کند.

سهم روزنامه «قانون» در بیداری مردم ایران

سید غلام نبی احمد*

قرن نوزدهم میلادی به عنوان دوره نوآوری و ملی‌گرایی و بیداری در جهان به شمار می‌رود که در طی آن در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و ادبی و فرهنگی تحولات گوناگون رخ نمود. این نهضت‌ها که از روح و قلب یک ملت ستم‌دیده سرچشمه گرفته بود، چنان رستاخیز بزرگی در دنیا برپا کرد و توفانی بی‌نظیر به وجود آورد که مشعل راه کشورهای دیگر گردید. ایران نیز که در این دوره دستخوش بحرانهای مختلف سیاسی و اجتماعی بود نتوانست از این انقلاب و جنبش‌های گوناگون در کشورهای دور و بر خود چشم‌پوشد و سرانجام ملت ایران که تحت حکومت استبدادی و استعماری پادشاهان وقت زیر بار فقر و فلاکت به سر می‌برد، از خواب غفلت بیدار شد. نویسندگان چیره‌دست و سخنوران برجسته و دانشمندان و دانشوران بلند پایه و تجدیدطلبان شامخی ظهور کردند که در پرداختن و کاشتن تخم‌آزادی و اندیشه‌های بیداری در دل مردم ایران سهم گرانمایه داشتند.

روزنامه‌های چاپ ایران به علت اختناق و سیستم شاهنشاهی که رواج داشت امکان نداشت که حقایق تلخ روزگار را منعکس بسازند. به همین جهت بود که بسیاری از روشنفکران و آزادیخواهان ایرانی از کشور خودشان دست به فرار زده در کشورهای دیگر اقامت گزیدند و با انتشار روزنامه‌ها در ساختن اذهان توده مردم ایران به کارهای فوق‌العاده پرداختند. میرزا ملکم خان که در آن دوره بعد از عزل از سفارت در لندن به سر می‌برد از طریق روزنامه‌اش به نام «قانون» اهمیت قانون و عدالت اجتماعی را

* استادیار فارسی دانشگاه لکهنو، لکهنو.

به مردم خاطر نشان کرد. مقالات آتشین و انقلاب آفرین این روزنامه‌نگار سرشناس در هموارسازی راه برای افکار نوگرایی و تجدّدخواهی و عدالت‌جویی و اجتماعی و سیاسی خیلی مؤثر افتاد که با وجود قدغن شدن ورودان به ایران از محبوبیت ویژه‌ای برخوردار شد. روزنامه قانون ملکم خان آینه‌ای است که در آن حقایق تلخ و فاجعه‌آمیز آن زمان ایران را می‌توان مشاهده و بررسی نمود.

چنان‌که اشاره کردم این روزنامه تحت مدیریت و سرپرستی میرزا ملکم خان در ۲۰ فوریه ۱۸۹۰/رجب ۱۳۰۷ هجری در لندن به صورت ماهیانه انتشار یافت که فقط شماره اول ۸ صفحه بود، بقیه تمام شماره‌ها ۴ صفحه داشت. در هر شماره به روی صفحه اول اسم روزنامه و سه کلمه «اتفاق، عدالت، ترقی» به چشم می‌خورد و زیر این کلمات نشانی روزنامه «محل صدور این جریده در دفترخانه کمپانی انطباعات شرقی در کوچه لومبارد نمره ۳۸ در لندن» به نظر می‌رسد. اما در شماره‌های بعدی شد. این روشن نیست روزنامه تا چند سال ادامه داشت، زیرا که بعد از شماره هفتم تاریخ انتشار نوشته نشده است. خاورشناس معروف ادوارد براون نوشته است که در مدت سه و نیم سال به صورت ماهیانه منتشر می‌شد.^۱ در مورد تعداد شماره‌ها هم بین پژوهشگران و نویسندگان اختلاف است. طبق گفته محمود نفیسی چهل و دو شماره منتشر شده است.^۲ اسماعیل راین نوشته است که چهل و پنج شماره چاپ شد.^۳ بنابه گفته براون چهل و یک شماره این روزنامه وجود دارد.^۴ هما ناطق چهل و یک شماره را گردآورده و به اضافه مقدمه به چاپ رسانده است. در مورد شماره‌های ۱۲، ۱۳، ۳۲ و ۳۳ که به دستش نیامد نوشته است که ملاحظه بشود "به نظر می‌آید که برخی از این شماره‌ها اساساً منتشر نشده باشد و ملکم به جای این شماره‌ها برخی از مقالات خود مانند ندای

۱. برون، ای.جی.: تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران، ترجمه محمد عباسی (فارسی)، ج ۲، ص ۴۵-۱۴۴.

۲. محمود نفیسی: تاریخچه مطبوعات ایران، ص ۱۸۷.

۳. اسماعیل راین: میرزا ملکم خان و زندگانی و کوششهای سیاسی او، ص ۱۱۲.

۴. برون، ای.جی.: تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران، ج ۲، ص ۵-۱۴۴.

عدالت و غیره را انتشار داده باشد که با ضمیمه روزنامه قانون یافتیم^۱. علامه محمد قزوینی نیز در نامه‌ای به تقی‌زاده به کم‌بودن شماره‌های مزبور اشاره کرده است^۲. عبدالحسین نوایی راجع به مندرجات و مطالب روزنامه قانون و مدیر آن ملکم خان عقیده خود را بدین قرار ابراز نموده است:

”از حق نباید گذشت که مطالب روزنامه قانون سخت در اذهان مردم مؤثر واقع شد و پایه تخت استبداد ناصرالدین شاه را لرزاند. مطالب این روزنامه بسیار ساده و روان و عبارت بود از حملات سخت به وضع استبدادی عجیب و وقایع دربار سلطنتی ایران و تجاوزاتی که کارگزاران دولت به نام دربار و شاه و صدر اعظم انجام می‌دادند. چون این سبک تحریر تا آن وقت سابقه نداشت، مردم رغبتی به خواندن آن ابراز کردند و چون دیدند که مطالبی برخلاف شاه و دربار و عمال دولت نوشته، این افسانه که شاه سایه خداست و امرش واجب‌الاطاعه است از ذهن آنان بیرون رفت و همین مقدمه‌ای شد برای جنبش مشروطه و واژگون ساختن کاخ استبداد“^۳.

روزنامه قانون علمبردار نهضت ضد استبداد و دیکتاتوری شاه ایران بود و مبلغ اندیشه‌های آزادی‌خواهی بود. ادوارد براون در مورد روزنامه و مدیرش احساسات و عواطف خویش را با این عبارت مطرح می‌نماید:

”قانون در سایه اسلوب بیان و شیوه کلام میرزا ملکم خان که در زبان فارسی عظیم‌النظیر بود، بهترین روزنامه فارسی گشت و از لحاظ نتایج حاصله و تأثیرات حادثه‌دارای مقام و موقعیت تاریخی مهمی در نهضت بیداری ایران می‌باشد“^۴.

درباره روش نویسندگی و طرز تحریر و فصاحت و سلاست قانون روزنامه صور اسرافیل چنین ارزیابی می‌کند:

۱. هما ناطق: گردآورنده روزنامه قانون، مقدمه، ص ۴.
۲. نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده، به کوشش ایرج افشار، ص ۱۲۴.
۳. عبدالحسین نوایی: مجله یادگار، رک: «تاریخ جراید و مجلات ایران» از صدر هاشمی، ج ۴، ص ۷-۹۶.
۴. برون، ای. جی.: تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران، ج ۲، ص ۱۴۷.

”هر کس این جریده را خوانده می‌داند که از صدر اسلام تا به حال به زبان فارسی، هیچکس بدین فصاحت و سلاست که صرف معنی و زبان وقت باشد قلم روی کاغذ نگذاشته است“^۱.

سر تا سر روزنامه قانون، چنان‌که از نام و عنوانش پیدا و هویداست، بیانگر و نشانگر شعارهای بیداری و عدالت‌جویی و اندیشه‌های سیاسی و نیز آزادی زنان است و تصویری ماهرانه از اوضاع و احوال ایران را بازتاب می‌کند. طبق نظر فرشته نورایی: ”مخاطب قانون همه طبقات اجتماع است و سبک آن خیلی ساده و روشن و گیرا می‌باشد. دایره مطالب قانون نسبتاً محدود است و از سه موضوع اصلی بحث می‌کند. انتقاد از نظام حکومت، لزوم اصلاح حکمرانی و ایجاد عدالت قانونی، تعلیمات حزبی و دعوت مردم به اتحاد و اتفاق و قانون طلبی. گذشته از این مسایل کلی، قانون چند نکته اساسی را نیز مورد بحث قرار می‌دهد. یکی موضوع جلب حمایت طبقه روحانی در پیشبرد هدفهای ملی است و موضوع دیگر توجه قانون به حقوق اجتماعی زنان است که از مترقی‌ترین جنبه‌های آن به شمار می‌رود“^۲.

مقالات و مندرجات آتشین و هیجان‌انگیز و سرشار از احساسات و عواطف میهن‌دوستی و وطن‌پرستی در این روزنامه به چاپ می‌رسید که یک موج بیداری و مشروطیت‌خواهی به وجود آورد و سراسر ایران را فراگرفت. میرزا ملکم خان یکی از طرفداران و حامیان دادگاه و قانون بود و در اولین سرمقاله قانون راجع به تأسیس این روزنامه توضیح داده است^۳.

نیز در جای دیگر از همین شماره اوضاع و احوال ایران را به الفاظ تند و تلخ بیان و مطرح نموده است که بی‌عدالتی و بی‌راه رویها و نابسامانی‌ها و ناخرسندی‌های ایران آن زمان را منعکس می‌سازد که هیچ دستوری و رسمی دولتی مخصوص و معین نشده

۱. روزنامه صور اسرافیل، شماره پنجم.

۲. فرشته نورایی: تحقیق در افکار ملکم خان، ص ۱۸۷.

۳. روزنامه قانون، ش یکم، سال ۲۰، رجب ۱۳۰۷ هـ/فوریه ۱۸۹۰ م.

بود. به نظر وی ایران دارای همه نعمات خداداد است، اما این نعمات و عطایا با عدم دادگستری و حقوق انسانی بی‌فایده و بی‌معنی است و نیز می‌گوید که برای فلاح و بهبود ملک و ملت قانون و دادگاه لازم است. مثلاً:

«ایران مملو است از نعمات خداداد. چیزی که همه این نعمات را باطل گذاشته بودن قانون است. هیچ‌کس در ایران مالک هیچ چیز نیست زیرا که قانون نیست. حاکم تعیین می‌کنیم بدون قانون. سرتیپ معزول می‌کنیم بدون قانون. حقوق دولت را می‌فروشیم بدون قانون. بندگان خدا را حبس می‌کنیم بدون قانون. خزانه می‌بخشیم بدون قانون. شکم پاره می‌کنیم بدون قانون. در هند در پاریس در تفلیس در مصر در اسلامبول حتی در میان ترکمن هر کس می‌داند که حقوق و وظایف او چیست»^۱.

چنان‌که اشاره شد در اواخر قرن نوزدهم میلادی بیشتر کشورهای جهان از ترقی و تحولاتی بهره‌ور شدند و قانون و عدالت در اجتماع فراهم گردید، اما ایران که فرهنگ و تمدن شایان کهنه دارد و در قرنهای دراز از توجه دنیا برخوردار بوده، از قانون و حقوق انسانی محروم و تهی دست ماند. ملکم خان در این مورد می‌نویسد:

«دولی که پیروز به وجود آمده‌اند همه صاحب قانون شده‌اند و ما که سه هزار سال است دولت هستیم و قرنهای دراز از مرکزهای ترقی دنیا بوده‌ایم، حالا در تحت این وزرای دولت‌پرور خود را به طوری ذلیل ساخته‌ایم... نمی‌توانیم لفظ قانون را به زبان بیاوریم»^۲.

ملکم خان بر اوضاع و احوال نامساعد مردم ایران اظهار تأسف کرده است و اشک خون‌آلود بر برگهای روزنامه قانون ریخته است. وی اوضاع کشورهای اروپایی را به طور مثال پیش می‌کشد که آنجا نه فقط حقوق انسانی بلکه حقوق جانوران و پرندگان را هم هیچ‌کس نمی‌تواند پایمال بکند، اما در ایران احوال مردم نسبت

۱. روزنامه قانون، ش ۱، سال ۲۰، رجب ۱۳۰۷ ه/فوریه ۱۸۹۰ م.

۲. روزنامه قانون، ش ۳، سال ۲۰، رمضان ۱۳۰۷ ه/آوریل ۱۸۹۰ م.

به جانوران اروپایی هم بدتر و خسته‌تر است و هیچ امنیتی و ضمانتی برای مال و متاع و عزّت و آبرو نیست.^۱

اگرچه ناصرالدین شاه به دانسته خود در زمینه ترقّی و تحولات اجتماعی و اصلاح اقتصادی سعی بسیار نمود، امّا آن همه اقدام بدون قانون و نظم خاص ملّکی، برای عموم بارآور و ثمربخش نگردید. راجع به اجرای قانون ملّکم خان عقیده دارد که تشکیل یک مجلس شورای ملّی لازم است و این مجلس باید مبنی بر حداقل صد نفر دانا و عاقل و باهوش و باسواد باشد که اصول و قوانین ایرانی را بدون دخالت شاه و درباریان تعیین و مزین بکنند.^۲

در مورد تاریخ تابناک و گذشته درخشان ایران باید گفت که این سرزمین شاهان و فرمانروایان بی‌مثال مانند جمشید، انوشیروان یا محمود غزنوی و غیره، پهلوانان و قهرمانان نامور چون رستم و سهراب و اسفندیار و دیگران، و دانشمندان و دانشوران برجسته مانند ابوالفضل بیهقی، امام غزالی، نصیرالدین طوسی، نظام‌الملک طوسی و بوعلی سینا و بسیار امثال آنان داشته و فیلسوفان بزرگوار مثل بیرونی و فارابی و عمر خیّام و سخنوران نامدار چون فردوسی، سعدی، رومی و حافظ و غیره که از افکار و خیالات و علوم و فنون خودشان پرچم فرهنگ و تمدن ایرانی را در سراسر جهان افراشتند که تا مدّت‌های طولانی مرکز و محور دنیا به ویژه آسیا بود. امّا در اواخر قرن نوزدهم میلادی ملک و ملّت ایران پژمرده و خسته خاطر شد و روبه زوال گذاشت. در این دوره تاریک و بدحالی شخصی ترقّی‌خواه و قانون‌طلب، ملّکم خان، گذشته درخشنده کشور ایران را نشان داده به توسط روزنامه قانون هموطنان را در جهت بیداری و هشداری برانگیخت.^۳

در این روزگار بیشتر کاروبار ملّکی حتّی نظامی را هم به خارجیان واگذار کردند. سرانجام حکومت قاجاری این قدر ضعیف شد که از افغان‌ها شکست خورد و ناحیه

۱. روزنامه قانون، ش ۳، سال ۲۰، رمضان ۱۳۰۷ هـ/آوریل ۱۸۹۰ م.

۲. روزنامه قانون، ش ۶، سال ۲۰، ذی‌الحجّه ۱۳۰۷ هـ/ژوئن ۱۸۹۰ م.

۳. روزنامه قانون، ش ۱۴، بدون تاریخ.

هرات را از دست داد. مغلوب انگلیس هم شد. طرف دیگر، روسیه هم منطقه‌هایی از ایران را تحت تسلط خود آوردند. چنان‌که گفته شد، دخالت خارجی‌ان نه فقط در امور بازرگانی و تجاری، بلکه در سیاست و کشورداری هم بسیار به چشم می‌خورد. می‌توان گفت که پادشاه ایران ناصرالدین شاه بازیچه‌ای در دست خارجی‌ان بود. در مورد این حوادث روزگار در روزنامه قانون به لحن سخت انتقاد شده است.^۱

وقتی که قرارداد خرید و فروخت و تهیه توتون و تنباکو بین ایران و یک شرکت انگلیسی به نام «تالبوت» (رژی) به تاریخ ۲۱ مارس ۱۸۹۰ به امضا رسید، تحت این قرارداد کشاورزان ایرانی خیلی خسارت دیدند و انگلیسی‌ها از نظر مالیاتی خیلی نفع بردند. به این سبب در میان ایرانیان ناراحتی و نارضایتی بسیار پیدا شد و اخگر انقلاب و نهضت اول در تبریز و سپس به زودی در تمام حومه‌های ایران به صورت آتش روشن گشت که پای سلطنت ناصرالدین شاه لرزید. وزیران و رجال دولت ایرانی سرنگون شدند. بسیاری از نویسندگان و مورخان اعتقاد دارند که این حوادث بزرگ علل و عوامل پیدایش مشروطیت ایران بود. راجع به این قرارداد مدیر روزنامه قانون اندیشه‌های خود را بیان نموده ایرانیان را از توطئه دولت آگاه ساخت.^۲

چنان‌که بارها گفته شده، در آن زمان اوضاع ایران در هر زمینه بدتر و وخیم‌تر شده بود. خرابی‌های این گونه از تاریخ باستان تا آن روزگار دیده نشده است. ایران که از دولت و ثروت خداداد پربار بود، به فقر و فلاکت دچار شد. امنیت و حفظ مردم در هیچ شعبه و گوشه باقی‌نمانده بود. شرم و حیا از بین رفته بود و خوف دین و دنیا هم مفقود گشت. طبق نوشته قانون:

”این دولت ملّت‌پرور ایران را مبدّل کرده است به یک گداخانه. عدم امنیت از برای مردم هیچ کار باقی نگذاشته است. زراعت نمی‌توانند بکنند به علت اینکه امنیت نیست. تجارت و کاسبی نمی‌توانند بکنند به علت اینکه امنیت نیست. نوکری نمی‌توانند بکنند به علت اینکه نه امنیت هست نه موجب نه آبرو نه دنیا

۱. روزنامه قانون، ش ۱۵، بدون تاریخ.

۲. روزنامه قانون، ش ۱۷، بدون تاریخ.

و نه آخرت. هنر مملکت‌داری امروز در ایران منحصر به این است که مردم را اینقدر فقیر و اینقدر احمق و اینقدر بی‌غیرت بکنند که هر قسم اسارت را متحمل بشوند بی‌آنکه قوه ناله‌داشته باشند. هیچ اغراق نخواهد بود هرگاه بگوییم از عهد کیومرث تا امروز ایران هرگز به این خرابی، به این حقارت و به این خاکساری نبوده است، چرا به علت اینکه اولیای ما ناقابل هستند^۱.

روزنامه قانون فرمانروای وقت را از مشیران و عهده‌داران جهل و چاپلوس هشدار داده است، زیرا که دوره تاریک و سیاه سراسر ایران را مثل عقاب به چنگال خود گرفتار کرده است. آنان برای ملک و مکت مثل مارهای تملق و جانوران دولت‌خور بودند که کشور ایران را به دریای فلاکت و نکبت غرق کرده‌اند. بنابراین برای اجرا و افزار قانون حکومت را تلقین و پیشنهاد می‌کند^۲.

روزنامه قانون به روحانیان هم مخاطب و متوجه است که حکومت وقت چطور ایرانیان را به لب فلاکت و بدبختی رسانده است و درباره این هرج و مرج و بی‌نظمی و بی‌قانونی می‌گوید که در جهان مثل ایران هیچ جای نیست که حقوق انسانی را پایمال و فنا کردند. هر نوع فلاکت و بیچارگی مثلاً فقر، قحطی، اسیری و زندان، ذلت و رسوایی در سراسر این کشور دامنگیر شده است. حکام وقت تمام دارایی و مالیات دولت و اموال شخصی را غصب نمودند یا به دست خارجی‌ان به آب ریختند. طبقه روحانیان که در آن روزگار بر مردم اثر و نفوذ بسیار داشت، روزنامه تمام نقیصه‌های دولتی را آشکار نموده آنان را ترغیب به بیداری اجتماعی نمود^۳.

در آن زمان خودپسندی و خودخواهی بسیار در اجتماع ایران پیوسته و سرشته بود. ملکم خان به هدف اخراج این گرایش مضر قلم خویش را جنبش‌داده است. یقیناً آن روزگار غرض‌ورزی و بی‌اعتنایی و اختلافات داخلی در ایران اینقدر پراکنده بود که از رنجوری و درد و سرگردانی و نگرانی همسایه‌ها هیچ‌کس پروا و علاقه نداشت. به نظر

۱. روزنامه قانون، ش ۲۲، بدون تاریخ.

۲. روزنامه قانون، ش ۲۳، بدون تاریخ.

۳. روزنامه قانون، ش ۲۴، بدون تاریخ.

روزنامه موجب این خرابیها عدم قانون بود.^۱ نیز روزنامه قانون برای اتحاد و اتفاق بین مردم ایران سهم بسزایی به عهده داشت و برای فراموشی هر نوع تفاوت طبقاتی، اجتماعی، منطقه‌ای و لسانی درس مهمی داد.^۲

روزنامه قانون جنبه اسلامی هم به عهده داشته است. به نظر روزنامه کلید ترقی و پله تحولات در کتاب خدا (قرآن مجید) موجود است. مسلمانان باید آیین اسلام را پیروی کرده خودشان را اصلاح بنمایند. به انتظار دیگران نباید باشند. اولین وظیفه مسلمانان این است که همه توانایی و حوصله و حواس خود را جمع کرده به خاطر ترقی و پیشبرد ملک و ملت گام بزنند.^۳

در این روزنامه جایی دیگر گفته شده که آن همه مساوات و اتحاد و امنیت و عدالت و حقوق که در اروپا به طور اصول فطری و افکار تازه درپیش گرفته‌اند، در حقیقت تمام این اصول در دین اسلام موجود است. فقط باید مسلمانان آیین و قوانین و فرامین اسلام را جدّاً و مرتباً پیروی و عمل بنمایند.^۴

می‌بینیم که روزنامه قانون واقعاً به عنوان یکی از سرشناس‌ترین و ارزش‌مندترین روزنامه‌های فارسی محسوب می‌شود که از هر جهت و گوشه، پشتیبانی و تشویق وافر از آزادیخواهان و تجدیدطلبان نمود و اخگر انقلاب را هوای تازه بخشید و برای از بین بردن استبداد خشن و دیکتاتوری و ایجاد نظام حکومت مبنی بر قانون اساسی و پیشرفت اندیشه‌های آزادیخواهی و هویت‌جویی و جنبش فکری اذهان مردم نقش اساسی ایفا نمود. به بیان دیگر می‌توان گفت که رهبر و نماینده آزادی و بیداری و یکی از ستونهای نهضت مشروطیت ایران بود.

منابع

۱. افشار، ایرج: روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۱ ه.ش.
۲. افشار، ایرج (گردآورنده): نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده، تهران.

۱. روزنامه قانون، ش ۲۵، بدون تاریخ.

۲. همان.

۳. روزنامه قانون، ش ۲۷، بدون تاریخ.

۴. روزنامه قانون، ش ۳۸، بدون تاریخ.

۳. براون، ای.جی.: تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران، ترجمه محمد عباس (فارسی)، انتشارات معرفت، تهران.
۴. رایین، اسماعیل: میرزا ملکم خان و زندگانی و کوششهای سیاسی، تهران.
۵. صباگردی مقدم، احمد: راهنمای روزنامه‌های ایران، تهیه و تنظیم کتابخانه ملی ایران.
۶. صلح‌جو، جهانگیر: تاریخ مطبوعات در ایران و جهان، تهران.
۷. طباطبایی، محیط: تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، انتشارات بهجت، تهران، ۱۳۷۵ ه.ش.
۸. گویل، کهن: تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۲ ه.ش.
۹. نفیسی، محمود: تاریخچه مطبوعات ایران، تهران.
۱۰. نورایی، فرشته: تحقیق در افکار ملکم خان، شرکت سهامی با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین، تهران، ۱۳۵۲ ه.ش.
۱۱. هاشمی، صدر: تاریخ جراید و مجلات ایران، انتشارات کمال، اصفهان، ۱۹۵۲ م.
۱۲. روزنامه صور اسرافیل، شماره پنجم.
۱۳. روزنامه قانون، شماره ۱، سال ۲۰، رجب ۱۳۰۷ ه/فوریه ۱۸۹۰ م.
۱۴. همان، شماره ۳، سال ۲۰، رمضان ۱۳۰۷ ه/آوریل ۱۸۹۰ م.
۱۵. همان، شماره ۶، سال ۲۰ ذی‌الحجه ۱۳۰۷ ه/ژوئن ۱۸۹۰ م.
۱۶. همان، شماره ۱۴، بدون تاریخ.
۱۷. همان، شماره ۱۵، بدون تاریخ.
۱۸. همان، شماره ۱۷، بدون تاریخ.
۱۹. همان، شماره ۲۲، بدون تاریخ.
۲۰. همان، شماره ۲۳، بدون تاریخ.
۲۱. همان، شماره ۲۴، بدون تاریخ.
۲۲. همان، شماره ۲۵، بدون تاریخ.
۲۳. همان، شماره ۲۷، بدون تاریخ.
۲۴. همان، شماره ۳۸، بدون تاریخ.

ویژگی‌های دوره اکبری در روابط فرهنگی ایران و هند

کریم نجفی برزگر*

روابط ایران و هند که در طی قرون متمادی تا قرن دهم هجری/شانزدهم میلادی، یعنی روی کارآمدن حکومت صفویه (۱۱۴۸-۹۰۷ ه/۱۷۳۶-۱۵۰۲ م) در ایران مقارن با تیموریان در هند، ادامه داشت در این دوره خاص به ویژه در دوره حکومت جلال‌الدین محمد اکبر شاه (۱۰۱۴-۹۶۳ ه/۱۶۰۵-۱۵۵۶ م) و شاه عباس اول (۱۰۵۲-۹۹۶ ه/۱۶۴۲-۱۵۸۸ م) در ابعاد مختلف به خصوص در بعد فرهنگی به اوج خود رسید. از آغاز تأسیس حکومت صفویه توسط شاه اسماعیل اول (۹۳۰-۹۰۷ ه/۱۵۲۴-۱۵۰۲ م) تا آخرین پادشاه این سلسله یعنی شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۴۴-۱۱۳۵ ه/۱۷۳۱-۱۷۲۲ م) که حدود دو قرن به طول انجامید بر اساس تذکره‌ها و منابع تاریخی بیش از ۷۴۵ نفر از شعرا به هندوستان مهاجرت کردند که از این گروه کسانی که به جز شاعری جزء طبقات دیگر نیز محسوب می‌شدند عبارت بودند از: حکیم، ادیب، فقیه، دانشمند ۱۸ نفر، پزشک ۲۲ نفر، منجم ۶ نفر، آشنایان به علوم غریبه ۹ نفر، محاسب و سیاق‌دان ۲۰ نفر، خوشنویس ۵۷ نفر، استادان علم ادوار اعم از موسیقی‌دان، آهنگ‌ساز، خواننده، نوازنده ۲۴ نفر، درویش و قلندر ۴۷ نفر، هنرمندان و اهل صنایع مستظرفه ۲۷ نفر، مجلس‌آرایان اعم از قصه‌گو، شاهنامه‌خوان، ظریف، مقلد، ندیم‌پیشه ۱۸ نفر، بازرگان ۴۳ نفر، سیاح ۴۸ نفر؛ و تعداد کسانی که در هند به مقام و منصبی رسیدند اعم از ارکان سلطنت، صوبه‌داران، امرای هزاری تا نه هزاری ۴۳ نفر،

* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور، ایران.

ارباب مناصب اعم از منشیان، دیوانیان، صدور، قضات، امنا، کارگزاران ۸۸ نفر، ملک‌الشعرا ۳ نفر، امیرالشعرا ۱ نفر، سپاهی ۳۸ نفر؛ آنان که به زر سفید سنجیده شدند در عهد جهانگیر (۱۰۳۷-۱۰۱۴ هـ/۱۶۲۷-۱۶۰۵ م)، اسد قصه‌خوان برای قصه‌خوانی، حیاتی گیلانی، سعیدای گیلانی به جایزه شعر، نایی نیریزی برای نی‌نوازی در زمان شاهجهان (۱۰۶۸-۱۰۳۷ هـ/۱۶۵۸-۱۶۲۸ م)، باقیای نایینی، سعیدای گیلانی، قدسی مشهدی، کلیم همدانی به جایزه شعر در دوران محمد شاه، علوی شیرازی به جایزه طبابت.

از مجموع مهاجران یادشده بالاترین رقم یعنی ۲۵۹ نفر متعلق به دوره حکومت اکبر شاه بوده است.

جلال‌الدین محمد اکبر پسر همایون در روز جمعه دوم ربیع‌الاول سال (۹۶۳ هـ/۱۵۵۶ م) به تخت سلطنت نشست. دوران اکبر که بیش از نیم قرن به طول انجامید ۲۱ سال آن مقارن با سلطنت اسماعیل ثانی (۹۸۵-۹۸۴ هـ/۱۵۷۸-۱۵۷۶ م)، و ۱۸ سال مقارن با سلطنت شاه عباس اول (۱۰۵۲-۹۹۶ هـ/۱۶۴۲-۱۵۸۸ م) بوده است.

دوران سلطنت پنجاه و یک‌ساله اکبر نه تنها از نظر سیاست مدنی و اقتصادی روشن‌ترین ادوار تاریخی هند به شمار می‌رود بلکه از جهت علم، ادب، هنر و فرهنگ نیز نسبت به ادوار قبل و بعد از ویژگی‌های خاصی برخوردار بوده است.

مهمترین چشم‌انداز حکومت اکبر توجه خاص او به فرهنگ به‌ویژه فرهنگ ایرانی است. اکبر نه تنها فرهنگ ایرانی را که پس از انقراض تیموریان در ایران روبه‌افول نهاده بود و توسط بابر (۹۳۷-۹۳۲ هـ/۱۵۳۰-۱۵۲۵ م) و همایون (۹۶۳-۹۳۰ هـ/۱۵۵۶-۱۵۳۰ م) نفس تازه‌ای به جسم بی‌روح آن دمیده شده بود بیش از آنها احیاکرد بلکه احیاگر فرهنگ ایرانی عهد ساسانیان نیز بوده است، به طوری که آیین درباری به‌خصوص آداب بار یافتن و رسم کُرنش و تعظیم و نحوه دادن صلات و خطابات و هدایا و برگزاری جشن‌های آب پاشان، جشن مهرگان، جشن آبان و نوروز حاکی از آن بوده و او آنچنان تحت تأثیر آن فرهنگ قرارگرفت که تقویم اسلامی را که مبتنی بر سال‌های هجری بود به تقویم ایرانی مبدل ساخت و در قلمرو خویش اوامری صادرکرد مبنی بر این که تمام جشن‌های ایرانی باید در تمام هندوستان رسماً برگزار شود.

یکی از علّت‌های اساسی ویژگی‌های دوره اکبر در توسعه و ترویج فرهنگ و ادب، تسلّط کامل وی بر اوضاع و احوال سیاسی مملکت و ثبات نسبتاً خوب اوضاع اقتصادی و به‌خصوص آوازه دین الهی و همزیستی مسالمت‌آمیز همه مذاهب و فرق در کنار یکدیگر بود.

نظم و نسق و هماهنگی و وحدت در متصرفات دوران حکومت اکبر با وجود قبایل، ادیان و فرهنگ‌های مختلف از کشمیر گرفته تا دکن نشانگر اندیشه دقیق وی در امور کشورداری بود که زمینه‌های رشد فکری و فرهنگی و ادبی را در این دوره بیش از همه دوره‌ها فراهم آورد و عامل جذب صنوف مختلف اندیشمندان از ایران گردید.

نکته مهمی که در حرکت فرهنگی دوره اکبر جلب توجه نموده و عامل بسیار مهمی در احیا و توسعه فعالیت‌های فرهنگی و حتی دینی گردید «زبان فارسی» بود.

زبان شیرین فارسی که همواره نقش مهمی در ایجاد ارتباطات نزدیک بین ایران و آسیای مرکزی به‌خصوص هندوستان ایفا کرده است در زمان تیموریان هند به ویژه دوره اکبر به عنوان غنی‌ترین و نیرومندترین عامل در انتقال فرهنگ و آداب و رسوم کهن ایرانی و پیشرفت فرهنگی و ادبی و هنری اسلامی در این خطّه وسیع بوده است.

اکبر به وسیله زبان فارسی یک نهضت فکری و فرهنگی در زمینه‌های مختلف ایجاد کرد و طی دستوری به درباریان دانشمند خود همچون شیخ مبارک، فیضی، ابوالفضل علّامی، عبدالقادر بدایونی، عبدالرحیم خان خان‌خانان و امثالهم در ترجمه شاهکارهای ادبی به زبانهای مختلف از سانسکریت و عربی و ترکی و لاتین به زبان فارسی همچون *مهابهارات*، *راماین*، *راج‌ترنگینی*، *نل و دمن*، *سنگهاسن بّیسی*، *پنجه تئترا*، *کتهاسرت ساگر*، *جامع التّواریخ رشیدی*، *تاریخ الحکما*، *معجم البلدان* یا *قوت حموی*، *واقعات بابری* و غیره اقدام ویژه کرد.

همچنین فن تذکره‌نویسی که در این حرکت فرهنگی اکبر انجام گرفت قابل توجه است. این فن اگرچه بعد از تألیف *لباب الالباب* عوفی در هند چندان استمرار نیافت اما در عهد اکبر تذکره‌نویسی به عنوان یک فن مستقل به شمار آمده و از خود چنان نفوذی برجای نهاد که در تاریخ ادب فارسی دوره بعد یکی از موضوعات کثیرالتألیف قرار گرفت. از میان تذکره‌های شعرا علاوه بر آنچه ابوالفضل و بدایونی و نظام‌الدین

احمد در تواریخ خود مستقلاً در شرح احوال شعرا تحریر نموده‌اند از تذکره نفایس المآثر میر علاءالدوله قزوینی فرزند میر یحیی به عنوان یکی از بهترین تذکره‌ها می‌توان نام‌برد.

تذکره‌های دیگر چون هفت اقلیم احمد رازی، مجمع الفضلای بقایی، تذکره بتکده ملّا محمد صوفی مازندرانی و تذکره بزم آرای میر سید علی بن محمود حسینی و غیره نیز درخور توجه‌اند.

در فن انشاء/نامه‌نگاری نیز کتاب‌های زیادی در این دوره تألیف گردید که از آن جمله می‌توان از رقعات و مکاتبات ابوالفضل موسوم به انشای ابوالفضل در سه دفتر نام‌برد. در فن تاریخ‌نویسی نیز گام‌های بلندی در عهد اکبر برداشته شد که از اکبرنامه، آیین اکبری، تاریخ الفی، طبقات اکبری، منتخب التواریخ بدایونی می‌توان به عنوان مهم‌ترین تواریخ فارسی نام‌برد که هنوز مورخان جهان به عنوان تواریخ معتبر آنها را مورد استناد و استفاده قرار می‌دهند.

یکی از فنون دیگری که در عصر اکبر از امتیاز ویژه‌ای در ادب فارسی هند برخوردار است فرهنگ‌نویسی است. این فن سال‌ها پیش از این که در ایران رواج یابد در دوره اکبری به منصه ظهور رسید و فرهنگ‌هایی چون فرهنگ جهانگیری نوشته جلال‌الدین شیرازی در سال ۱۰۱۷ هجری و مدارالافاضل الله‌داد فیضی سرهندی در سال ۱۰۰۱ هجری و بعدها فرهنگ‌های دیگری همچون برهان قاطع محمد حسین بن خلف تبریزی در سال ۱۰۶۲ هجری و فرهنگ رشیدی نوشته عبدالغفور حسینی تنوی در سال ۱۰۶۴ هجری تدوین گردید.

این حرکت وسیع فرهنگی دوره اکبر شامل علوم عقلی مانند ریاضی، نجوم، اکسیر و نظایر آن نیز بود و علمایی چون ملّا فتح الله شیرازی مخاطب به عضدالملک و مولانا الیاس منجم اردبیلی و نورالدین ترخان سفیدوانی، ملّا میرزا مفلس و غیره در این دوره ظهور کردند.

درخور توجه است که این حرکت چشمگیر فرهنگی که در دوره اکبری تبلور یافت فنون دیگری نظیر مینیاتور، کتابت، خوشنویسی، نقاشی، و موسیقی را نیز فراگرفت. علما و دانشمندان ایرانی نقش اساسی در توسعه فرهنگ مشترک عهده‌دار بودند که

جاذبه‌های بی‌نظیر این سرزمین و سلاطین ادب‌پرور تیموری هند به ویژه اکبر را به این خطّه وسیع سوق داده بود و گویا هند چنان‌که صائب متذکر گردیده کعبهٔ حاجات همهٔ آنها بوده است.

حَبّذا هند کعبهٔ حاجات خاصه یاران عافیت جو را
هر که شد مستطیع فضل و هنر رفتن هند واجب است او را

وحدت وجود از دیدگاه مولانا

ملک محمد فرخ زاد*

محمّدالدین ابن عربی به سبب اطلاعات وسیعی که از علوم مختلف داشت، مقالات تصوّف را با توجیهات و تعبیرات حکمی درآمیخت و در حقیقت عرفان و حکمت اشراق را به هم پیوست و مسأله وحدت وجود را با قواعد عقلی و علمی و استدلالی در کتاب‌های خود توضیح داد. شاگرد او صدرالدین قونوی (م: ۶۷۳ هـ) هم شیوه استاد خود را تعقیب کرد و طریقه او را در کتاب‌های خود توجیه و تقریر نمود و بدین طریق تصوّف طریقه‌ای بی‌نظیر و علمی یافت که هر صاحب ذوق باهوش را به حقایق امور سلوک واقف می‌کرد، اما عشق، آن عشق سوزان و خانه برانداز حقیقی را در دل آنان برنمی‌انگیخت. زبان حال کسانی که معتقد بودند، «بشوی اوراق اگر همدرس مایی»، با شیوه ابن عربی و صدرالدین قونوی و نظایر آنان همراه نبود و دست از شیوه «وجد» و «حال» قدیم برنداشتند.

سلطان العلماء بهاءالدین محمد بلخی و شاگردش برهان‌الدین محقق ترمذی (م: ۶۳۸ هـ) از همین دسته بودند که جلال‌الدین محمد مولانای رومی تحت تعلیم آنان قرار داشت. مولانا تحت تعلیم آن استاد پیش می‌رفت تا آن‌که در چنگال شاهبازی چون شمس‌الدین محمد بن علی تبریزی (م: ۶۴۵ هـ) افتاد و آتش در جان او زد و او را چنان سوزاند که پای استدلالیان را چوبین می‌دانست؛ راه دشوار مجاهدت را با پای بی‌تمکین استدلال نسپرد و با «عشق پرسودای» خود، جسم خاکی را به افلاک کشانید.

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساوه، ایران.

مولانا در میان صوفیان وحدت وجود مقام نمایان و درخشانی دارد. وی فیلسوف نبود و شرح مدون و مرتبی از جهان‌بینی خویش باقی نگذاشت. او افکار خود را در قالب تمثیلات و اشارات شاعرانه عرضه داشته است. خود او معتقد بود که سخت تحت تأثیر دوست مرشد خویش شمس تبریزی، درویش و شاعر جهانگرد پاکدل، قرار داشته و مرهون اوست.^۱

تحسین حال عرفانی و شناخت وحدت وجودی و فوق شخصی، موضوع اشعار مولانا را تشکیل می‌دهد. او اعتراف می‌کند که بنده سلطان «خدا» است و خود نیز سلطان است، ذره‌ای است بر خورشید و خود خورشید است و وجودش گردی از وجود خداوند است.

مثنوی او اگرچه جامع اکثر و یا همه مسائل عرفانی و غیرعرفانی است، اما بسیاری از ابیات و سروده‌هایش به «وحدت وجود» اختصاص یافته و آن را به معنی عام کلمه، می‌توان از اصول و ارکان این کتاب شریف به حساب آورد که می‌گوید:

وحدت اندر وحدت است این مثنوی از سمک رو تا سماک ای معنوی^۲

و نیز:

مثنوی ما دکان وحدت است غیر واحد هرچه بینی آن بت است^۳

از آن دم که از نوای «نی» دم زده است و از شرح هجران و جدایی وی از «نیستان» گله نموده از همان لحظه، نغمه «وحدت» سر داده است:

بشنو این نی چون شکایت می‌کند از جدایی‌ها حکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا بیریده‌اند در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند^۴

واژه‌هایی که در نخستین ابیات مثنوی به کار رفته، مانند: «اشتیاق و فراق»، «اصل و وصل»، «جفت و جمعیت»، «راه پر خون»، «عشق مجنون»، گویی همه ترجمان وحدت‌اند:

۱. حقیقت، عبدالرفیع: مکتب‌های عرفانی در دوران اسلامی، ص ۲۲۷.

۲. بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: مثنوی معنوی؛ تفسیر و نقد و تحلیل ... از محمد تقی جعفری، ج ۱، ص ۲۲۶.

۳. بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر سوم، ص ۳۶۰.

۴. همان، دفتر اول، ابیات ۱ و ۲.

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق
من به هر جمعیتی نالان شدم جفت خوشحالان و بدحالان شدم^۱

مطالب متنوع مثنوی هم، آنچه مربوط به سلوک و رفتار بشر است، از قبیل مسائل گوناگون عرفانی و اخلاقی و دینی، همه بر محور وحدت دور می‌زند و جملگی بر آن است که نفوسی که از آن سوی بدینجا آمده، خیال بازگشت به آن سوی را دارند، در اثر سلوک و طی مقامات صعب العبور، به موطن اصلی خود باز می‌گردند.

با وجود اعتقاد به وحدت وجود با اتحاد و حلول مخالف بود. می‌گوید:
... حق ز ایجاد جهان افزون نشد آنچه اول آن نبود، اکنون نشد^۲

خداوند خلق را از روی نیاز نیافرید و خلقت جهان، ذره ای بر کمالات ذاتی وی نیفزود، چنان‌که آفتاب از تابش بر پلید و پاک تأثیر پذیر نیست، و به قول جامی، «نه از مشک بوی گیرد، نه از گل رنگ، و نه از خار عار»^۳. حقیقت هستی نیز از افاضه وجود به ماهیات، رنگ شرافت، خست، حدوث و تغیر به خود نمی‌گیرد؛ و این تغیر ناپذیری، با اتحاد و حلول، که مستلزم انقلاب قدیم به حادث و ممکن به واجب است، منافات دارد:

ور تو گویی جزو پیوسته کل است خار می‌خور، خار مقرون گل است
جزو، یکرو نیست پیوسته به کل ورنه خود باطل بدی بعث رسل
چون رسولان از پی پیوستن‌اند پس چه پیوندندشان چون یک تن‌اند^۴

اگر انسان را که پرتوی از کل هستی است، به تمام معنی با خدا آمیخته و متصل پنداری، پس از خار هم که با گل مقرون است، استفاده گل نما (به جای گل شکر خار بخور). درست است که موجودات مظاهر حق‌اند، اما در ذات با او یکی نیستند و گرنه پیغمبران بر بشر مبعوث نمی‌شدند:

این «ناهو» بود در سرّ ای فضول ز اتحاد نور نزاره حلول^۵

۱. بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر اول، ابیات ۳ و ۴.

۲. همان، دفتر دوم، ص ۳۷۶.

۳. جامی خراسانی، مولانا نورالدین عبدالرحمن: لویح، به کوشش ایرج افشار، لایحه نوزدهم، ص ۳۸.

۴. بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر اول، ص ۱۷۴.

۵. همان، دفتر سوم، ص ۱۲۹.

مولانا در مقام دفاع از «حسین بن منصور حلاج می‌گوید: «اناالحق» گفتن او در معنی «هوالحق» بود و مقصودش آن نبود که خدا در من حلول کرده است، بلکه خود را پرتو «نورالانوار»، چون ستاره و ماه در شعاع آفتاب، مستهلک می‌دیده است. مولانا قبل از آن، این بیت را سروده است:

گفت فرعونى «اناالحق» گشت پست گفت منصورى «اناالحق» و برست^۱

درباره حدوث جهان اظهاراتی دارد که مستلزم مخالفتش با «وحدت وجود» (به معنی همه خدایی) است؛ به ویژه اگر از این حدوث، «حدوث زمانی» را اراده کرده باشد و اگر اشعار دیگر وی در «وحدت وجود» صراحت نداشت، به نظر می‌رسید که برحسب اعتقادش به حدوث جهان (آن هم حدوث زمانی) به هیچ رابطه‌ای بین خدا و خلق، جز رابطه خالق و مخلوق، قایل نیست؛ اما شارحان مثنوی تا آنجا که به دست آمده، عموماً مولانا را معتقد به وحدت وجود دانسته‌اند و سروده‌هایش نیز در این باره به اندازه‌ای است که جای شک و تردید باقی نمی‌گذارد.^۲

اینک به برخی از ابیات مولانا در این باره اشاره می‌شود:

صورت سرکش گدازان کن به رنج تا ببینی زیر آن، وحدت چو گنج^۳

*

تا ز زهر و از شکر در نگذری کی تو از گلزار وحدت بو بری^۴

*

گر بود پر نور روزن یا سرا تو مدان روشن مگر خورشید را
ور در و دیوار گوید روشنم پرتو غیری ندارم این منم
پس بگوید آفتاب ای نارشید چونکه من غارب شوم آید پدید^۵

*

بحر وحدانی است جفت و زوج نیست گوهر و ماهیش غیر از موج نیست

۱. بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر سوم، ص ۱۲۹.

۲. ضیاء نور، فضل الله: وحدت وجود، ص ۲۰۱.

۳. بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر اول، ص ۴۳.

۴. همان، دفتر اول، ص ۳۲.

۵. همان، دفتر اول، ص ۳۲.

ای محال و ای محال اشراک او دور از آن دریا و موج پاک او
نیست اندر بحر شرک و پیچ و پیچ لیک با احوال چه گویم، هیچ هیچ
چون یکی زانسوی وصف است و خیال جز دویی ناید به میدان مقال
یا چو احوال این دویی را نوش کن یا دهان بر دوز و لب خاموش کن
نی دو باشد تا تویی صورت پرست پیش او یک گشت کز صورت برست
چون به صورت بنگری چشمت دو است تو به نورش در نگر کان یک نو است
ده چراغ ار حاضر آری در مکان هر یکی باشد به صورت غیر آن
فرق نتوان کرد نور هر یکی چون به نورش روی آری بی‌شکی^۱

*

چونکه بی‌رنگی اسیر رنگ شد موسیقی با موسیقی در جنگ شد
چون به بی‌رنگی رسی کان داشتی موسیقی و فرعون دارند آشتی
گر ترا آید بدین نکته سوال رنگ کی خالی بود از قیل و قال
ای عجب این رنگ از بی‌رنگ خاست رنگ آید رنگ چون در جنگ خاست
چونکه روغن را ز آب اسرشته اند آب و روغن پس چرا ضد گشته اند
چون گل از خارست و خار از گل، چرا هر دو در جنگند و اندر ماجرا؟
یا نه جنگ است این برای حکمت است همچو جنگ خر فروشان صنعت است
یا نه این است و نه آن، حیرانی است گنج باید جست این ویرانی است^۲

لیکن وحدت وجود مولانا به معنی «همه خدایی» نیست و او به تعالی خداوند
اعتقاد راسخ داشت و در اعتقاد به وحدت وجود، نفی وجود از ممکنات ننمود که آنها
را به صرف انتساب به حق موجود بداند و واقعیت آنها را انکار نماید، زیرا وی پیوسته
از «ابداع» و «ایجاد» و فنای شخص از وجود خویش دم می‌زند؛ نهایت آنکه وجود
اشیاء را از خود نمی‌داند و چنین می‌گوید:

باد ما و بود ما از داد توست هستی ما جمله از ایجاد توست^۳

۱. بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر سوم، ص ۳۸۸.

۲. همان، دفتر اول، ص ۱۵۲.

۳. همان، دفتر اول، ص ۳۸.

و گاهی که موجودات را «نیست هست نما» خوانده و یا هستی را «خطا» شمرده، در مقام مقایسه آن با «هست مطلق» بوده است:

پیش هست وی نباید نیست بود هست هستی پیش او کور و کبود^۱
 پس در وحدت وجود از نظر مولانا یک چیز باقی می ماند و آن «مسلک تجلی»
 است به این که موجودات از تجلی واحد او پیدا شده اند. «فیض مقدس» و «تجلی فعلی و شهودی» را با کلمه «امرکن» بیان می کند:

امر کن یک فعل بود و نون و کاف در سخن افتاد و معنی بود صاف^۲
 یعنی فیض وجود یکی بیش نیست و تعددی که در اشیاء ملاحظه می شود در اثر تعینات و عالم صورت است:

چون به صورت آمد آن نور سره شد عدد چون سایه های کنگره^۳
 در آن هنگام که سیر وجود بدینجا رسید تفرقه و جدایی شروع شد و ما و تویی پیدا گشت، و نور هستی چون سایه های کنگره کثرت یافت و در حد شمار درآمد. برخی سایه های کنگره را مثل روح های جزئی می دانند که قبل از این جهان متحد بودند و به وسیله بدن تعدد یافتند.^۴

مولانا قوس نزول خود و یاران را از عالم وحدت به خاطر می آورد که از شئون ذاتیه و غیب هویت به عالم اسماء و صفات انتقال یافته و از آنجا به جهان مجردات و عقول (عالم جبروت) و سپس به عالم نفوس سفر کرده، تا سرانجام در این جهان خاکی رحل اقامت افکنده و راه بازگشت را در قوس صعود بدین گونه بیان کرده است:

کنگره ویران کنید از منجنیق تا رود فرق از میان این فریق^۵

کنگره تن را با منجنیق ریاضت و فلاخن عشق ویران سازید و تعیین را در هم بکوبید تا اتحاد خویش را دریابید. دلالت ابیات مزبور در بیان وحدت وجود و تجلی

۱. بلخی، مولانا جلال الدین محمد مولوی: مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر اول، ص ۳۳.

۲. همان، دفتر اول، ص ۱۹۱.

۳. همان، دفتر اول، ص ۴۲.

۴. «شرح بحر العلوم» بر دفتر اول، چاپ هند، ص ۳۵.

۵. بلخی، مولانا جلال الدین محمد مولوی: مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر اول، ص ۴۲.

آن در مراتب گوناگون و در عالم صورت قابل انکار نیست، و «کثرت در وحدت» و «وحدت در کثرت» را به روشنی می‌رساند.

فهرست منابع و مآخذ

۱. بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: مثنوی شریف؛ شرح... از بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۴۷ ه.ش.
۲. بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: مثنوی معنوی، تصحیح رینولد آلن نیکلسون، به کوشش نصراله پورجوادی، تهران، ۱۳۶۳ ه.ش.
۳. بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: مثنوی معنوی؛ تفسیر و نقد و تحلیل... از محمد تقی جعفری، جلد اول، وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۴ ه.ش.
۴. بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: مثنوی مولوی روم مع شرح حضرت بحرالعلوم، مولانا عبدالعلی محمد بحرالعلوم، مطبع نامی منشی نولکشور، لکهنو.
۵. جامی خراسانی، مولانا نورالدین عبدالرحمن: لوائح، به کوشش ایرج افشار، انتشارات منوچهری، تهران، ۱۳۶۰ ه.ش.
۶. جعفری، محمد تقی: از دریا به دریا، وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۴ ه.ش.
۷. حقیقت، عبدالرفیع: مکتب‌های عرفانی در دوران اسلامی، انتشارات کومش، تهران، ۱۳۸۳ ه.ش.
۸. دهخدا قزوینی، علی اکبر بن خانبابا خان: لغت‌نامه دهخدا، زیر نظر دکتر محمد معین و جعفر شهیدی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸ ه.ش.
۹. سجادی، سید جعفر: فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۷۰ ه.ش.
۱۰. ضیاء نور، فضل‌الله: وحدت وجود، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۹ ه.ش.

معرفی یک جنگ خطی

سید حسن عباس*

در کتابخانه مرکزی دانشگاه هندوی بنارس ذخیره خوبی از نسخه‌های خطی فارسی نگهداری می‌شود و فهرستی از آن به کوشش شادروان پروفیسور امرت لعل عشرت (۱۹۸۹-۱۹۳۰ م) به انگلیسی منتشر شده است. در این فهرست ۹۳۷ نسخه خطی معرفی گردیده؛ البته تعداد واقعی نسخه‌ها بیش از آن است، زیرا که در بعضی موارد در یک مجلد بیش از دو سه کتاب و رساله هم صحافی و معرفی شده است. اخیراً نسخه‌ای از این گنجینه پربها به مطالعه درآمد که در فهرست به عنوان مجموعه قصاید نامیده شده است. شماره این جنگ ۴۹۱ و تعداد برگ‌ها ۲۳۸ و قطع ۱۳×۸/۵ اینچ مؤرخ ۱۸۶۰ میلادی و موضوع آن شعر است، و در توضیحات آمده است که: یک مجموعه خوب، به خط نستعلیق و خوانا، دارای گزیده اشعار عارف سبزواری، شیخ علی حزین اصفهانی، شوکت بخارایی و حامد آذربایجانی و غیره فراهم گردیده است. آغاز: به دهن تا که ترم کام و زبان خواهد بود دمبدم از می‌ام آلوده دهان خواهد بود^۱ وقتی این مجموعه را دیدم، روی برگ اول در گوشه‌ای به همان خط که این جنگ در آن کتابت شده، چنین نوشته شده است:

قصاید عارف سبزواری خراسانی

قصاید شوکت بخارایی

قصاید حامد آذربایجانی

* استادیار فارسی دانشگاه هندوی بنارس، واراناسی.

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی دانشگاه هندوی بنارس، ص ۹۴.

قصیده مولوی فضل حق خیرآبادی (عربی)

قصاید علی نقی کمره‌ای

نسخه از لحاظ خط، خوب و خوانا و کیفیت آن نیز مطلوب است. البته این جنگ نه فقط قصیده دارد بلکه غزلیات و مخمّسات و تضمینات نیز در آن دیده می‌شود. فهرست مطالب این جنگ به قرار زیر است:

”من مخمّسات جناب عارف نعمةاللهی السبزواری الخراسانی“ که بیشتر غزلیات حافظ را تضمین کرده است.

مخمّس، غزلیات و تضمینات

- | | | |
|----|----------------|---------------------------------------|
| ۱. | مخمّس | به دهن تا که ترم کام و زبان خواهد بود |
| ۲. | ” | منم که گشته‌ام آواره دشت و صحرا را |
| ۳. | ” | زمان رنج و ملال و الم نخواهد ماند |
| ۴. | ” | عالمی را به نظر زیر و زبر می‌بینم |
| ۵. | غزلیات/تضمینات | سحر به عزم صبحی من شراب زده |
| ۶. | ” | ز پیر باده فروشم نصیحتی یاد است |
| ۷. | ” | هر کسی را در درون خلوت دل راه نیست |
| ۸. | ” | تا کی به لب فشارم دندان مدّعا را |
| ۹. | ” | هر طرف گسترده زاهد دام را |

غزلیات و مخمّس

- | | | |
|----|--------|--|
| ۱. | غزلیات | آنچه باش از دیده می‌جستیم در دل بوده است |
| ۲. | ” | بیشه وحدت گزیدن بیشه شیر است و من |
| ۳. | ” | ای دل اندر عشق بازی درد می‌باید کشید |
| ۴. | ” | هر چند کزو نهفته‌تر نیست |
| ۵. | ” | طرهات مشک ساست می‌دانم |
| ۶. | ” | وصف رخسارت به هر تقدیر نتوانست کرد |
| ۷. | ” | گیرم که وصل یار میسر نشد، نشد |
| ۸. | ” | خون دل ما رنگ حنا شد، شده باشد |
| ۹. | ” | با درد بسرکن که دوایی به ازین نیست |

۱۰. " تاجداری کنی چه خواهی کرد
۱۱. " اگر عمری طرب کردی چه کردی
۱۲. " باشد که یارب بینمت پیچان و چسپان در بغل
۱۳. " در طریق عاشقی خواهی قدم برداشتن
۱۴. " خواهی اندر کعبه خواهی ساکن بتخانه باش
۱۵. مخمس (مکرّر) به دهن تا که ترم کام و زبان خواهد بود
۱۶. " یار ما از ما جدا شد آه آه
۱۷. " گفتم لبش به جانب ما وا شود، نشد
۱۸. " در میکده بنشین که مقامی به ازین نیست
۱۹. " خرم‌دلی که بر دل پیر مغان رسد
۲۰. " درستست جامه ناموس دریدیم عبث
۲۱. " عشاق را به حور و به غلمان چه احتیاج
۲۲. " در ره درد زه عالم به هوایت رقاص
۲۳. " ز من شنو مشو اندر پی کمال آنجا
۲۴. " به ملک دل عمل‌داری ازین بهتر چه می‌خواهی
۲۵. " گیرم که بخت یار تو شد، شد، نشد نشد

قصاید شیخ علی حزین

۱. غیر نفی غیرت یکتای بی‌همتاستی
۲. پرتو روی ترا نیست جهان پرده‌دار
۳. پیوند بود با رگ جان خار ستم را
۴. جان تازه ز تردستی ابرست جهان را
۵. مرغ شب بیشتر از آنکه برآرد آواز
۶. از چاک سینه چون جرس آوا برآورم
۷. آمد سحر ز کوی تو دامن‌کشان صبا
۸. ای موی ترا غالیه سا عنبر سارا
۹. یک پرده نشید است صلا گوش اصم را
۱۰. در زیر لب آوازه شکستیم فغان را
۱۱. با همه سیلی کی شسته روی زمین را

۱۲. بریده لذت درد ز دل تمنی را
۱۳. شد جان و هوش و صبر و خرد را زکار دست
۱۴. زین ششدرم چو بال فشانی دهد گشاد
۱۵. زان پیش کز فراز در هفت خوان صبح
۱۶. چون شست غمزه تو گشاد کمان دهد
۱۷. آنجا که خامه شکر گفتار بشکند
۱۸. غم چو در سینه لنگر اندازد
۱۹. با همه دعوی اسلام چو اصحاب سعیر
۲۰. مشکینه طره به شب عنبرین لباس
۲۱. آن طایر قدسم که چکد خون ز صفرم
۲۲. مژده یاران که ازین منزل ویران رفتم
۲۳. دل فلک معنویست عقل رصدان او
۲۴. نظر کن در سواد صفحه‌ام تا گلستان بینی
۲۵. ای نگاهت به صید دل بازی
۲۶. زده‌ام طبل عشق و رسوایی
۲۷. خوش آنکه دل به یاد تو رشک چمن شود
۲۸. قول و عمل زشت و نکو گرچه قضا کرد
۲۹. دل شاد را جمع ساغر نماید
۳۰. در صبح عارض از خط مشکین نقاب کش
۳۱. تا در چمن این سرو برازنده چمانست
۳۲. نی خامه دارد سر خوشنوایی
۳۳. از یمن سرفرازی مدح خدایگان
۳۴. ای دل لباس عاریتی از جهان مخواه
۳۵. ای پرتو جمال ترا مظهر آفتاب
۳۶. هر چند که دنیاست ره و ما همه راهی
۳۷. بنده‌ام مسکنت سرای من است
۳۸. چشمم گشوده است در فیض نو بهار
۳۹. نبندی دل ای بخرد هوشیار

۴۰. ای به طبع تو افتخار سخن
 ۴۱. دوش دلم چون کشید خنجر آه از قراب
 ۴۲. خمش ز خوی تو عاشق بود زبانش و لرزد
 ۴۳. ای مژه و غمزات صفدر صاحبقران [فقط ۲ بیت آمده]
 ۴۴. آتش زده آهم اختران را

باید عرض کنم که از ردیف یک تا چهل تمامی قصیده‌ها در دیوان حزین لاهیجی چاپ آقای بیژن ترقی آمده است، اما از ۴۱ تا ۴۴ نیامده. همچنین یک نسخه خطی از دیوان حزین لاهیجی نیز در کتابخانه مرکزی دانشگاه هندوی بنارس به شماره ۱۰۲ موجود است که آن هم بیشترین قصاید حزین لاهیجی را دربردارد و آقای دکتر عمر کمال‌الدین آن نسخه دیوان حزین را معرفی کرده است.

پس از دو صفحه ساده، در ترقیمه آمده است:

”الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على سيد المرسلين و على آله الاكرمين الى يوم الدين که به اتمام رسید قصاید جناب ابلغ المتقدمين و افصح المتأخرين، حاوی کمالات علمی و عملی، جامع فضایل و فواضل خفی و جلی، زبدة الشعراء الاکملین، مولانا الشیخ محمد علی المتخلص به حزین [که] از مردم لاهیجان گیلان است و از اولاد شیخ زاهد، مرشد شیخ صفی‌الدین اردبیلی است که صاحب سلسله سلاطین صفویه بود و والد ماجد او ابوطالب نام داشت [و] از این جهت سجع نگینش علی بن ابی‌طالب^(ع) بوده است و خالی از لطفی نیست؛ و در زمان نادر شاه از ایران وارد هندوستان گشته، آخر در بلدة بنارس رحل اقامت انداخته به سامان امارت عمر شریف به سر برد.

تمت هذه القصاید در سنه ۱۲۷۷ هجری نبوی در شهر محرم الحرام.

پس از این نیز دو برگ (۴ صفحه) ساده مانده است. سپس به عنوان قصاید علی نقی کمره‌ای، یک قصیده وی نقل گردیده است:

چو خفتگان لحد را صباح روز نشور

سپس باز هم ۳ برگ (۶ صفحه) ساده گذاشته شده و به عنوان «قصاید شوکت بخارایی»، قصیده‌های زیر از وی آمده است:

۱. بس که دارد ناتوانم دور چرخ بی‌وفا
 ۲. بس که جوشد شعله حل کرده از مینای من
 ۳. صاحباً رنگ عیشت افزون باد
 ۴. بیاض صبح که آمد به دیده مخمور
 ۵. خالت شرر ز شعله گل آشکار کرد
 ۶. شبم تشنه لب ز تو سیراب
 ۷. آشیان را زدم آتش ز گلستان رفتم
 ۸. وجود کوه چنان نرم شد ز ابر مطیر
- باز هم یک صفحه ساده مانده و به عنوان «قصاید ملّا حامد آذربایجانی» قصاید و غزلیاتش را آورده است:

- | | |
|-----------|--------------------------------------|
| ۱. قصیده | زمانه از پی کینم کشیده تیغ ستم |
| ۱. غزلیات | ساقی حوض کوثر است علی ^(ع) |
| ۲. | از من چه خطا دیده‌ای نور دو دیده |
| ۳. | یا رب ترحمی ده آن یار بی‌وفا را |
| ۴. | ای مسلمانان چه شد لیلای دل |
| ۵. | تا زنده‌ام ای جان به طلبگار تو باشم |
| ۶. | ای که دلم رفته به یغمای تو |
| ۷. | آه از دمی که یار ز عشقم خبر شود |
| ۸. | ای بی‌مروت از من مسکین چه دیده‌ای |
| ۹. | واعظان گر درک سوز آتش هجران کنند |
| ۱۰. | رسیدم بر جانان چه مشکل افتاده است |
| ۱۱. | زین سبب دیوانه ما با کسی مأنوس نیست |
| ۱۲. | نازک بدنا سیم‌تنا لاله عذارا |
| ۱۳. | آه صد آه که گشتم ز بر یار جدا |
| ۱۴. | رسید موسم گل سبزه‌ها ز خاک دمید |
| ۱۵. | جای دل در خم آن زلف پریشان دادم |
| ۱۶. | ز حسن روی تو خور خوبی جمال گرفت |
| ۱۷. | امروز دگر آخته‌ای تیغ جفا را |

۱۸.

بنمای رویت تا کنم یکدم تماشای دگر

قصیده در مدح [پدر خود] نواب سید علی حسین خان بهادر معروف به نواب الدوله صاحب دام اقباله:

هر صبح رخ چو خسرو خاور عیان کند

در مرثیه ولد خود محمد نصیر که در فرخ آباد انتقال کرده بود:

فغان که سوخت فلک مغز استخوان من

پس از کلام حامد آذربایجانی یک قصیده مولوی فضل حق خیرآبادی به عربی در نعت رسول (ص) و یک غزل عارف (شاید همان عارف اول الذکر باشد) به مطلع زیر آمده است:

شمشاد قد و لاله رخ و گلبدن اینست جانانه هر خلوت و هر انجمن اینست

این مجموعه قصاید، به سبب دارا بودن اشعار عارف سبزواری و حامد آذربایجانی، حایز اهمیت است. ذکر هر دو شاعر در تذکره احتمالاً نیامده است. حامد آذربایجانی از ایرانیان مقیم هند به شمار می آید. خوشبختانه نسخه خطی دیوان حامد مراغه‌ای آذربایجانی در همین کتابخانه نگهداری می شود که اخیراً سعادت دیدن آن را به دست آوردم و معرفی این نسخه را به فرصت بعدی موکول کرده‌ام. این نسخه احتمالاً به خط شاعر است و دارای قصاید و غزلیات می باشد؛ البته تاریخ کتابت و نام کاتب و ترقیمه هم ندارد و از آخر چند برگ افتادگی نیز دارد.

قصاید بیشتر در مدح امیر مؤمنان حضرت علی (ع) و در مدح نواب سید علی حسین خان بهادر معروف به دوله صاحب و چند نفر دیگر است که اسامی شان نیز قید گردیده است.

نگاهی به احوال و آثار فردالاولیاء

محمد عابد حسین*

عمریست که آتش نهانم صد شعله زن است تار جانم
تا از دل سوخته برآرم رازی که درون سینه دارم^۱

صوفیان و عارفان بزرگ در تاریخ جایگاهی بس بزرگ داشته‌اند و در نشر علوم و معرفت و تربیت نفوس و خدمت خلق و نشر آیین برادری و محبت و انسان‌دوستی و همچنین در زمینه‌های دیگر اخوت و مودت کوشش‌های فراوان کرده‌اند.

از جمله این بزرگان حضرت ابوالحسن فرد بن حضرت شاه نعمت‌الله مشهور به فردالاولیاء است که در سده دوازدهم هجری در پهلواوی شریف، پتنا، بهار می‌زیسته و از پیشوایان روحانی به شمار می‌رفته و در عصر خود از مقبولیتی بی‌مانند برخوردار بوده است و سلسله او را سلسله مجیبیه می‌نامند.

نام وی محمد و کنیت ابوالحسن و تخلص فرد است. در دهم رجب‌المرجب در ۱۱۹۱ هجری به دنیا آمد^۲. تحصیلات دروه مقدماتی را نزد پدر خود گذراند و ادبیات عربی و فارسی و دیگر علوم متداول را در محضر پدر خودش و سیدالعلما حضرت مولانا احمد قادری پهلواوی فراخواند و سپس رو به کسب حدیث نبوی علیه الصلوة و التسلیم کرد. از یک مکتوب فردالاولیاء به دست می‌آید که او می‌خواست که در این باب از محضر شاه عبدالعزیز محدث دهلوی استفاده کند اما چون ناظم خانقاه بود و

* استادیار بخش فارسی دانشگاه پتنا (بهار).

۱. مثنوی جوش بیان از دیوان فرد، انتشارات خانقاه مجیبیه، پتنا، ص ۳۵۰.

۲. نیر پهلواوی، حکیم شاه محمد شعیب: حیات فرد پهلواوی، ص ۵؛ تذکره مسلم شعرای بهار و روز روشن و اعیان وطن نیز این تاریخ را تذکر داده‌اند.

مسئولیت‌های گوناگون خانقاه را به عهده داشت، نتوانست به خدمت مشارالیه برسد. پس خود به مطالعه کتب علم حدیث پرداخت و در علم حدیث درک پیدا کرد.^۱ بعد از آن رو به علم طب آورد و از محضر حکیم غلام جیلانی کسب فیض کرد و در این فن چنان مهارتی پیدا کرد که یک کتاب مهم به نام «شفاءالاستقام» در دو جلد تألیف نمود و بیماران را معالجه می‌کرد. فرد در بیست و هفت سالگی بر دست پدر خود بیعت روحانی کرد و پس از فوت پدر در سال ۱۲۴۷ هجری سجّادگی را به عهده گرفت^۲ و به رشد و هدایت پرداخت و بیشتر به طاعت و عبادات اشتغال داشت. سحرگاهان و شامگاهان به اوراد و وظایف می‌پرداخت. تمامی درهای جهان مادی را بر خود می‌بست و با خدا تنها می‌نشست و سرّ وحدت خدای متعال را پی می‌برد.^۳ تعداد مریدان فردالاولیاء بسیار است که اغلب آنها از وی خلافت یافتند و کسب فیض نمودند و زندگانی را در راه تصوّف به سر بردند. او در ۲۴ محرم الحرام ۱۲۶۵ هجری پس از ناراحتی طولانی این جهان رنگ و بو را بدرود گفت و در قبرستان مجیبی مدفون گشت.^۴

فرد شخصی بسیار ساده و درویش حقیقی بود. مردی خوش‌ذوق، خوش‌مشرّب، خوش‌کلام، خلیق و بی‌پروا از آلام و علایق روزگار بود.^۵ در کلامش مضامین عرفانی و عشق حقیقی بیشتر به چشم می‌خورد. از احوال زندگانی او به دست می‌آید که فرد طبعی موزون داشت و از دوره تحصیلات گاه گاهی شعر می‌گفت. او به خانواده‌ای روحانی تعلّق داشت. بیشتر افراد خانواده‌اش مذاق شعر داشتند و شعر می‌سرودند و می‌فهمیدند. فرد در این محیط ادبی زمزمه‌سرایی آغاز کرد و چون از طرف پدر تأیید یافت، در شعرگویی کمال پیدا کرد و آثار زیبا و دل‌انگیزی به زبان فارسی از خود به یادگار گذاشت. در آغاز به پیروی متقدّمین شعر می‌گفت. چنانچه صاحب «حیات فرد» نشان می‌دهد که اوّلین نقش فرد غزل زیر است که در پیروی از حافظ سروده است:

۱. نیر پهلواروی، حکیم شاه محمد شعیب: حیات فرد پهلواروی، ص ۶

۲. همان، ص ۷۷.

۳. همان، ص ۸۱.

۴. همان، ص ۸۳.

۵. همان، ص ۶۷.

مطلع حافظ:

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند

آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند^۱

فرد می گوید:

روزی که عاصیان امم را ندا کنند آنها نگاه سوی رسول خدا کنند
از عاصیان ز حالت عصیانشان مپرس چشمی نمانده است که پیش تو وا کنند
از بهر پاس خاطر اولاد فاطمه "آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند"
آنان که حل عقده مشکل کنند کاش آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند
باشد که از عنایت و الطاف «فرد» را
از دام شرمساری و خجلت رها کنند

همچنین این مطلع حافظ را تضمین کرده:

الا یا ایها السّاقی ادرکاساً و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها^۲

فرد گوید:

قدوم موسم گل شوق انگیز است در دلها
الا یا ایها السّاقی ادرکاساً و ناولها
ز جام بی خودی سرشار همّت کن فغان ما را
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها
این قطعه معروف سعدی را که در نعت نبی اکرم صلعم است:
بلغ العلی بکماله کشف الدّجی بجماله^۳
حسنّت جمیع خصاله صلّوا علیه و آله
چنین تضمین کرده است:
چه کنم بیان کمال او، بلغ العلی بکماله
چو فروغ گرد جمال او، کشف الدّجی بجماله

۱. حافظ شیرازی، خواجه شمس الدّین محمد: دیوان حافظ، ص ۱۱۷.

۲. همان، ص ۲۹.

۳. سعدی شیرازی، شیخ مشرف الدّین مصلح: گلستان سعدی، ص ۴.

من و حیرتی ز خصال او، حسنت جمیع خصاله
 دل و جان ما و خیال او، صلّوا علیه و آله
 در مخمّسی نیز از سعدی شیرازی تضمین نموده:
 آمد به بزم قبا گشاده تقوای مرا شکست داده^۱
 دستی چو به دوش من نهاده سر مست بتی لطیف و ساده
 در دست گرفته جام باده
 زد چاک به دلق خرقه پوشان آمد چو به کوی خود فروشان
 مدهوش و شگفته دل خموشان در مجلس بزم باده نوشان
 بسته کمر و قبا گشاده

فرد کلام شعرایی مانند جامی و خسرو دهلوی و غیر آنان را به نظر داشته و پیروی از آنان شعر گفته است. مولانا محمد سعید حسرت، شاعر مشهور عظیم آباد پتنا، فردالاولیاء را خسرو ثانی لقب داده است:

در زمین هند حسرت، بعد خسرو همچو فرد
 در گمان ما نشد پیدا غزل خوانی دگر^۲
 حسرت تاریخ وصال فردالاولیاء را هم در این ابیات به نظم آورده است:
 آمد ندا به گوشم امشب ز هاتف غیب
 کامسال کرد رحلت شیخ اجل و اکرم^۳
 گفتم چه بود نامش، گفتا که بوالحسن بود
 گفتم که وصف او کن، گفتا که قطب اعظم
 گفتم که شعر گفتی، گفتا که فرد این فن
 گفتم که علم ظاهر، گفتا به او مسلّم
 گفتم که روز رحلت، گفته که پنجشنبه
 گفتم که وقت آن گو، گفتا صبح پُرغم
 گفتم چه بود ماه و تاریخ و سال فوتش
 گفتا که بیست و چارم پندار از محرم

۱. فرد پهلواروی، ابوالحسن محمد: دیوان فرد، ص ۴۰۴.

۲. نیر پهلواروی، حکیم شاه محمد شعیب: حیات فرد پهلواروی، ص ۶۵.

۳. حسرت عظیم آبادی، محمد سعید: کلیات حسرت (خطی)، ص ۱۶۷.

فرد در همه اصناف سخن شعر گفته است. دیوان وی در دو جلد چاپ شده است و هرگونه شعر دارد. «اصلاً فرد یک شاعر غزل است»، در غزل‌گویی مهارت خاصی دارد و در آن رنگ عرفان غالب است. چون طرفدار سترِ حال و اخفای ذات است، در رمز و کنایه حال درون خویش را به خوبی شرح می‌دهد و دردی که در اعماق قلبش جای گرفته و عشقی که بر سراپای وجودش مستولی شده تنها عشق الهی و عشق رسول اکرم^(ص) است و برای حصول به این مقصد انسان را درس «سیر انفس» می‌دهد: تماشا در تماشا و جهان اندر جهان باشد

بکن ای «فرد» سیر ملک اطلاق و قیود ما
گهی با ناز معشوقم و گاهی با نیاز عشق

بود یک عالمی اندر نزول و در صعود ما
فرد برای تسکین جذبه درونی و دیدار یار شعر می‌گوید و هرگز برای فخر و مباحات و حصول منفعت شعر نگفته است:

بهر گشاد خاطر ای «فرد» شعر گویم این شیوه نیست هرگز، ورنه شعار ما را

*

یار گر میل ندارد سوی نظم ای «فرد» آه ازین نظر پریشان و سخندانی ما
فرد عقیده دارد که شعر باید قبول عام داشته باشد:
لطفی اگر پسند تو افتد ز نظم «فرد» نازم به خویشتن که چه درها که سفته‌ام

*

«فرد» چه سود وقت تو گر شده صرف شعر نغز
ساقی و جام و باده کو، مطرب خوش‌نوا کجا
فرد اعلام می‌دارد که آورد در مسلک او جایز نیست. تا وقتی که طبع موزون
آمادگی ندارد شعر نمی‌گوید، بلکه می‌توان گفت که فرد در جذب و مستی شعر
می‌گوید:

فرد را هرگز مده تکلیف نظم کز غم تو خاطرش مسرور نیست

*

بلبل آمد به فغان گل ز گریبان بگذشت
«فرد» شوربست به گلشن ز غزل‌خوانی ما

فرد شاعری است فطری و شعور تخلیقی دارد. از حسن و قبح فن کاملاً آگاه است. در کلام وی مزایای فنی مانند تازگی و ندرت و حلاوت و موزونیت، برجستگی و سوز و درد، رندی و سرمستی به طور کلی یافت می‌شود. اشعار نغز شاعر کیف‌آور است و خواننده را به خود جذب می‌کند و وجدی بر او طاری می‌شود:

مستانه زخم حرفی ای «فرد» نمی‌دانم من صوفی صافی‌ام یا رند خراباتم

*

نشئه سرشار ساقی، این غزل فهمید و گفت

«فرد» بنشین، باز اینک دور ساغر می‌شود

*

لذت گفتار تو ای طوطی شکرشکن

«فرد» را کرده است چون تصویر آینه خموش

*

مگر سحر است «فرد» اندر کلامم که رامش من بدین گفتار کردم

چگونگی فرد در غزل‌سرایی خاموشی و هزار داستانی است. خاموشی شاعر، هزار داستان را شرح می‌دهد. می‌گوید که این مؤثرترین طریق گفتگو است و در عین حال در خاموشی فرد صدگونه گویایی پوشیده است و شوریدگی و دلگیری را راه می‌دهد:

نازیم به خاموشی خود «فرد» که چون گوش

یک حرف نگفتیم و صد افسانه شنودیم

*

حکایت‌های عشق خود به هر جا بر زبان دیدم

چو «فرد» خامشی‌ها داستانی کرده‌ام پیدا

*

خامش از حسرت آن قامت موزونم «فرد»

کاین چنین مصرع برجسته به دیوانم نیست

خصوصیت دیگر غزل‌های فرد جوش و خروش عاشقانه است که هر خواننده صاحب‌دل را تکان می‌دهد. روح صفا و صمیمیت قلب در هر بیت او جلوه می‌نماید. از اینجا احساس می‌شود که غزل‌های وی از دل برآمده و گواهی می‌دهد که شاعر از

هرگونه ظاهرپرستی پاک است. در واقع هدف شاعر وصل به حق است و هجران یار را با سوز و گداز شرح داده است:

ابجد آموزی ما دید چو در مکتب عشق

گفت استاد که این صاحب دیوان شدنی است

*

ابجد آموزم به درس عشق «فرد» مطلع ابروش می‌خوانم هنوز

*

نباشد عشق محتاج بیان حال خود هرگز

که باشد بی‌نیاز از رنگ غازه چهره زیبا

*

سر فدای پای تو ای پیک فرّخ فال من

آگهش کن از من و عشق من و احوال من

جز رخ و زلفش نباشد صبح و شام من دگر

بر هلال ابروی او هست ماه و سال من

«فرد» را تا بنده خود خواند آن شیرین سخن

نیست غیر از گفتگویش هیچ قیل و قال من

یکی از مزایای شعر فرد تجسیم‌نگاری است:

بتی دارم چو نقش دل‌نشینی به دور مهرشان همچون نگینی^۱

مهی دارم ز رو، زهره جبینی ز خوبی تند مریخ زمینی

هلال ابرو، سراپا ماه پیکر چو بدر آسمان نقش جبینی

به قد در باغ خوبی نونهالی به تن چون برگ گل بس نازنینی

گرانمایه متاع همچو یوسف به عالی گوهر درّ ثمین

چو او دیگر نشد در هیچ عهدی بت غارتگر اسلام و دینی

به فکر اوست هر صحرا نوردی به یادش مانده هر عزلت نشینی

چو «فرد» خود نیابی بعد از وی

غلامی از غلامانت کمینی

۱. فرد پهلواروی، ابوالحسن محمد: دیوان فرد، دوم، ص ۳۸۰.

نعت‌گویی

شاعر، نعت‌گویی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را حاصل زندگی می‌داند. نعت‌های وی از جذب و شور ایمان و ایقان و لذت و سرور مملو است و خوانندگان را به وجد و کیف درآورد و در عالم جذب و شوق می‌برد:

در نعت نبی تا بگشاییم دهن را ما تا حد اعجاز رسانیم سخن را

*

مصحف روی تو ما را هست قرآنی دگر عاشقان را دین دیگر هست و قرآنی دگر
یک نعت دیگر:

سرم شوریده روی محمد	دل‌م آشفته موی محمد
به جز نامش نخواندم هیچ حرفی	فغان من هم و هوی محمد
بود چشم مرا کحل الجواهر	غباری از سر کوی محمد
جنون عاشقان را دست‌بندی	نباشد بهتر از موی محمد
نسیم از کاکل او عطر بیز است	شدم زنده من از موی محمد

به جنگ «فرد» من ناصح میندیش
که دارد زور بازوی محمد

یکی دیگر:

سراپا جسمم و جانم محمد	مسلمان هستم، ایمانم محمد
فزون‌تر از شب قدرش شمارم	شبی باشد چو مهمانم محمد
نباشد غیر ازینم مدّعی	که باشد ساز و سامانم محمد
ازان کردم ز خون نوبهاری	کند سیر گلستانم محمد
شیم روشن ز روی اوست چون روز	بود شمع شبستانم محمد

فرد یازده مثنوی برای ما به جای گذاشته که اغلب آنها در نعت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. در یک مثنوی طولانی جذبه درونی خود را چنین بیان می‌کند:

شبی در فکر کار خویش بودم	به رنج از روزگار خویش بودم
گشود کار خود را چون ندیدم	در بیت‌الحزن بر خویش چیدم
به کنج خلوتی تنها نشسته	در خلوت به روی غیر بسته
سر خود بر سر زانو نهاده	گاهی در گوشه، گه بر در فتاده

او غم عزلت‌نشینی خود را شرح داده و سپس روی به نعت نبوی علیه‌الصلاة و التسليم می‌آورد:

ازان روزی که گردیدم مسلمان به جز رویش نمی‌دانم ز قرآن

*

بدینم قبله جز رویش نباشد حریم کعبه چون کویش نباشد

و در پایان التجا می‌کند:

دعایی کن به «فرد» بنده خویش نسازد هیچ رنجش گاه دلریش

که تا باشد پرستار تو باشد اسیری ار گرفتار تو باشد

ندارم جز در تو هیچ‌جایی

تو شاه حسن و من «فرد» گدایی

بیشتر مثنوی‌های فردالاولیاء همین رنگ و بو را دارند.

قصیده

قصیده‌های فرد نیز در نعت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. ده قصیده در دیوان وی وجود دارد که اغلب آنها در نعت نبی صلی الله علیه و آله و سلم و امام موسی کاظم و علی بن موسی الرضا علیهما السلام است و یکی در منقبت شیخ محی‌الدین عبدالقادر جیلانی^ح سروده شده است. قصاید او نیز ذی‌قیمت و پُرمغز و دارای مزایای فنی است. مطلع اوّلین قصیده به قرار زیر است:

غریب نیست زمین شد ز چرخ گر پامال که هست از زر انجم سپهر مالا مال

پس از چند بیت شاعر گریز می‌کند:

چرا نه لب بگشایم به مدح آن مختار که چرخ را ز در او بود امید نوال

محمّد عربی صاحب لوا و علم شفیع عالم و بنده نواز نیک خصال

چه گویمش چه قدر بود کامل التبلیغ چنانکه بود خداوند کامل الارسال

رباعیات

فرد دارای افکار ساده است که در پیرایه مؤثر با صراحت و زیبایی بیان شده است. مضامین عرفانی و روحانی را به طور روشن و آشکار ابراز می‌نماید. صد و دو رباعی شاعر از لحاظ ابتکار معانی و قدرت شعری بسیار ارجمند و بی‌مانند است.

به اختصار می‌توان گفت که فردالاولیاء در شعر دارای مقام بلند است. بر الفاظ و ترکیبات ادبی آنچنان قدرت دارد که هر معنی را به هر شکل که خواسته بیان کرده است. شیرین بیان و نوآوری از مختصات کلام او می‌باشد. در زبان عربی هم مانند فارسی تبخّر دارد و شعر می‌گوید. به طور کلی محتویات کلام شاعر راجع است به معنای تصوّف و مطالب عرفانی و توحید خدا و نعت پیغمبر^(ص) و رجوع به باطن و ترک غرور و خودبینی.

فرد به طور کلی شاعری عارف و مدّاح رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم است.

نثرنگاری

- آثار منشور وی که دارای مباحث علمی و دینی است، به قرار زیر است:
۱. رساله در جواز سمع و مزامیر: فرد به رقص و سماع دلبستگی داشت و ارزش‌های معنوی موسیقی را پی‌برده بود. او عقیده دارد که این هر دو خلاف شرع نیست. اینچنین مسائل را در این رساله ذولسانین که به عربی و فارسی نوشته، مبرهن ساخته است.
 ۲. رساله هدایات: در این رساله نیز مسائل زیارت قبور و تدفین موتی را تذکّر داده است.
 ۳. رساله تقبیل الاظفار فی الأذان عند اشهد انّ محمّد رسول الله: فردالاولیاء این چنین معتقداتی را در این رساله توضیح داده است.
 ۴. رساله در جراد (ملخ): در این رساله حلّت ملخ را مورد بحث قرار داده است.
 ۵. رساله امامت ائمه اثنا عشری: در این رساله نزاع اعتقادی بین اهل تسنّن و اهل تشیع را بیان کرده است.
 ۶. رساله حرمت متعه: رساله کوچکی است راجع به حرمت متعه.
 ۷. رساله تجوید: رساله مختصری درباره مبادیات تجویدالقرآن است.
 ۸. رساله بحور و اوزان شعر: در این رساله بحور و اوزان شعر را معرفی نموده است.

۹. شفاء الاسقام: کتابی است در دو جلد درباره علم طب. همه مسائل پزشکی را مفصلاً بیان کرده است.

نثر همه رساله‌ها بسیار شیوا، متین، ساده، هموار و استوار است که دارای ارزش علمی و ادبی می‌باشد.

منابع

۱. حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد: دیوان حافظ، چاپ دهلی.
۲. حسرت عظیم‌آبادی، محمد سعید: کلیات حسرت (خطی)، مکتوبه نوزدهم هجری.
۳. سعدی شیرازی، شیخ مشرف‌الدین مصلح: گلستان، چاپ مکتبه تهنوی، دیوبند (یو.پی.).
۴. صبای لکهنوی، محمد مظفر حسین: روز روشن، مطبع شاهجهانی، دارالاقبال بهوپال، ۱۲۹۷ هـ/ ۱۸۸۰ م.
۵. فرد پهلواروی، ابوالحسن محمد: دیوان فرد، چاپ خانقاه مجیبیه، پتنا.
۶. نیر پهلواروی، حکیم شاه محمد شعیب: اعیان وطن (چاپی).
۷. نیر پهلواروی، حکیم شاه محمد شعیب: حیات فرد پهلواروی (چاپی).

اخى سراج مؤسس سلسله چشتيه در بنگاله و نهضت بهگتي چيتنيه

علیم اشرف خان*

بنگاله غيرمنقسم جزو شبه قاره، يکي از مناطق فرهنگي و ادبي از زمان قديم به شمار مي آيد. صوفيان، عرفا و بزرگان دين در شبه قاره خدمات شاياني انجام داده اند و زحمت ايشان در اين ديار سودبخش و ثمرآور بوده است. حضرت نظام الدين اوليا سهم مهمي در زمينه سلسله چشتيه در هند داشته است. همچنين مريد و خليفه ايشان و مؤسس سلسله چشتيه در بنگاله شيخ اخي سراج و خليفه او شيخ علاءالحق هم در اين زمينه خدمات شاياني به يادگار گذاشته اند. اينها در استحکام جامعه اقدامات مثبتي به عمل آورده بودند که تا هنوز عموم مردم در تقليد آنها افتخار مي کنند. در اين مقاله احوال و خدمات مؤسس سلسله چشتيه در بنگاله شرح داده شده و نيز نهضت بهگتي چيتنيه هم ضمناً بررسي شده است که يکي از معروف ترين نهضت هاي فرهنگي شبه قاره محسوب مي گردد.

قشون مسلمانان بنگاله را در سال ۱۱۹۸ ميلادي فتح نمود. بعداً همين بنگاله مرکز علم و ادب و فرهنگ و عرفان شد و سواحل و بنادر ايران با سواحل و بندر هاي بنگاله طوري باهم مربوط شدند که صدای دلنشين شاعر پراوازه و عارف شهير شيراز حافظ شيرازي در گوش هاي بنگاله چنين طنين انداز شد:

شکر شکن شوند همه طوطيان هند زين قند پارسي که به بنگاله مي رود^۱

* دانشيار فارسي دانشگاه دهلي، دهلي.

۱. حافظ شيرازي، خواجه شمس الدين محمد: ديوان حافظ، ص ۲۱۵.

روابط بین ایران و بنگاله تا حدی استوار و پا بر جا بود که سلطان غیاث‌الدین، حافظ شیرازی را به دربار خود دعوت نمود و این مقطع شاهد آن است:

حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث‌الدین غافل مشو که کار تو از ناله می‌رود^۱

در اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم میلادی یکی از عقیدت‌مندان حضرت نظام‌الدین اولیا به نام سراج‌الدین عثمان آوکه‌می به خدمت او رسید. سراج‌الدین اصلاً درس‌خوانده و باسواد نبود ولی دولت‌یقین راهنمای وی بود. سالی در خدمت محبوب الهی ماند، خدمت‌ها کرد و بعداً برای ملاقات با مادرش به لکهنوتی^۲ برگشت. چندین سال همین ترتیب را ادامه داد. وقتی حضرت نظام‌الدین اولیا به مریدان خود خلافت می‌داد، مریدان وی نام سراج‌الدین را هم برای خلافت ذکر نمودند. بنابه گفته صاحب سیرالاولیا، حضرت محبوب الهی فرمود:

”علم اولین مرتبه در خلافت است“^۳.

پس معلوم شد که حضرت نظام‌الدین اولیا سراج‌الدین را به عنوان خلیفه خود برنگزید، به علّتی که او درس‌خوانده نبود. اخلاص و محرومی سراج‌الدین در قلب علّامه روزگار مولانا فخرالدین زرّادی^۴ تأثیری گذاشت. او مجبور شد که در محضر محبوب الهی قول بدهد که من در ظرف شش ماه سراج‌الدین را تربیت خواهم نمود و مولانا فخرالدین طبق قول خود عمل کرد. پس از تربیت و تعلیم، سراج‌الدین را

۱. حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد: دیوان حافظ، ص ۲۱۵؛ ریاض السلاطین، ص ۱۱۳.
۲. نام قدیم شهر گور، لکهنوتی بود که دارالسلطنه راجه‌های هندوان بنگاله بود. مورخان بر آنند که در زمان قدیم همین شهر لکشم‌وتی بوده بعداً لکهنوتی شد و در سال ۱۲۰۴ میلادی وقتی مسلمانان بنگاله را فتح نمودند لکهنوتی را به عنوان دارالخلافت خود انتخاب نمودند. وقتی فیروز شاه تغلق در سال ۱۳۵۲/۷۵۱ میلادی به لکهنوتی حمله کرد نام این شهر را فیروزآباد گذاشت. در سال ۱۵۳۷ میلادی شیرشاه سوری لکهنوتی را تاراج کرد و در سال ۱۵۷۵ میلادی در عهد حکومت پادشاه تیموری هند جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه یکی از سپه‌سالاران او به نام منعم خان خان‌خانان به لکهنوتی حمله کرد ولی بنابه وضع ناجور آب و هوای این منطقه همانجا فوت شد. ابوالفضل در اکبرنامه نوشته است: ”وقتی شاه شجاع راج محل را دارالخلافت خود کرد شهر گور ویران شد.“ همایون، پادشاه تیموری هند گور را به نام «جنت‌آباد» یاد کرده است.
۳. امیر خُرد کرمانی دهلوی، سید محمد بن مبارک: سیرالاولیا، ص ۲۲۸.
۴. فخرالدین زرّادی یکی از عالمان نامدار در عهد حضرت نظام‌الدین اولیا و استاد شیخ سراج‌الدین معروف به اخی سراج، خلیفه سلطان‌المشایخ در بنگاله بود. (فوائد‌النواد، ص ۲۴۱).

پيش حضرت نظام‌الدین اوليا آوردند و محبوب الهی او را با خطاب «آيينه هند» مفتخر ساخت و به عنوان خليفه خود هم برگزيد.

روضه الاقطاب همين واقعه را چنين عنوان کرده است:

”الحق که وی آيينه هند بود که تمام هند از وی رونق ارشاد و هدايت بيفزود و طريق معرفت و ولايت روی نمود. اگرچه خلفای سلطان‌المشايع صاحب مقامات عالی بودند، اما از آنها شيخ نصيرالدین محمود که چراغ دهلی و شيخ سراج‌الدین که آيينه هند است، چاشنی ديگر داشتند و از اين دو بزرگ بسی مردمان صاحب تکميل و ارشاد پيدا آمدند“^۱.

شيخ سراج‌الدین معروف به اخى سراج، بعد از وصال سلطان‌المشايع (۷۲۵ ه.ق.) چندین مدت در دهلی ماند. وقتی محمد بن تغلق سلطان دهلی، مشايخ دهلی را جبراً به ديوگير می‌فرستاد، شيخ سراج‌الدین به لکهنوتی بازگشت و بنا به گفته امير خرد کرمانی چندین کتاب برای مطالعه و مباحثه از کتابخانه حضرت نظام‌الدین اوليا با خود برد. شيخ سراج‌الدین از اولين کسانی از عرفای بنگاله بود که سلسله چشتيه را در بنگاله توسعه داد و کتابخانه‌ای در بنگاله تأسیس کرد. در اين باره سیرالاوليا چنين می‌نويسد:

”شيخ سراج‌الدین آن دیار را به جمال ولايت خود بیاراست و خلق خدای را دست بیعت دادن گرفت، چنانکه پادشاهان آن ملک داخل مريدان او آمدند... روضه او قبله هندوستان است و خلفای او تا اين غایت در آن دیار خلق خدا را دست می‌دهند“^۲.

احوال مفصل شيخ سراج‌الدین ملقب به اخى سراج در اخبارالاخيار فی اسرارالابرار چنين ذکر شده است:

”شيخ سراج‌الدین عثمان المشهور به اخى سراج، از مشاهير و خلفای شيخ نظام‌الدین اوليا است، قدس سره. آنچه از سلاسل مريدان شيخ در اين دیار مشهور است سلسله او سلسله شيخ نصيرالدین محمود است. وی از عنفوان

۱. بولاق چشتی، سيد محمد: روضه الاقطاب، ص ۹-۴۸.

۲. امير خرد کرمانی دهلوی، سيد محمد بن مبارک: سیرالاوليا، ص ۹۰-۲۸۹.

شباب که هنوز موی ریش آغاز نشده بود در حلقه ارادت شیخ درآمد بود و در سلک خدمتگاران پرورش یافت. بعد از چند سال برای دیدن والده به مقام لکهنوتی، که الآن به گور مشهور است، می‌رفت. باز به خدمت می‌رسید و در وقت عطای خلافت او را شیخ فرمود که اول درجه در این کار علم است، او را چندان نصیبی از علم نیست. مولانا فخرالدین زراذی عرض کرد که او را در شش ماه عالم می‌کنم. بعد از آن در خدمت مولانا فخرالدین زراذی تعلّم کرد. مولانا برای او تصریفی تصنیف کرد. او را عثمانی نام نهاد. بعد از آن مولانا رکن‌الدین اندپتی کافیه و مفصل و قدوری و مجمع‌البحرین تحقیق کرد. بعد از نقل شیخ نظام‌الدین، قدس سرّه، سه سال دیگر تعلّم کرد. بعضی کتب از کتابخانه شیخ که وقف بود و جامه‌ها و خلافت‌نامه که از خدمت شیخ یافته بود، با خود بُرد و آن دیار را به جمال ولایت خود بیاراست و در باب او نفس شیخ چنین رفته بود که او آئینه هندوستان است. نقل است که او بعضی جامه‌ها را که از خدمت پیر یافته بود، دفن کرد. بر آن گوری ساخت و در وقت رحلت وصیت کرد که مرا در پایان گور جامه‌ها دفن کنند. بعد از وفات او همچنین کردند. خلفای او در دیار «گور» و اِلَیْ یَوْمِنَا موجود. مقام او نیز در آن دیار است؛ رحمة الله علیه.

در ملفوظات شیخ حسام‌الدین مانکپوری آمده است:

”درویشی سهروردی مهمان شیخ سراج‌الدین عثمان اودهی شد. چون شب شد، بعد از نماز خفتن، شیخ سراج‌الدین جامه از تن برکند و بر بستر افتاد. آن درویش تمام شب به نماز مشغول بود. چون بامداد شیخ برخاست و به وضوی شب نماز کرد، درویش گفت عجب کاری که تمام شب در خواب بودی و نماز بامداد بی‌وضو کردی! شیخ او را تواضع بسیار نمود و فرمود شما بسیار بزرگید، تمام شب کار کردید، و ما کالایی داریم و دزد درپی آن کالاهست، نگاهبانی آن می‌کردیم. والسلام، قطعه:

اگر عاشق به مسجد درنیاید دل عاشق همیشه در نماز است

نماز عاشقان رازیست پنهان هم او داند که او دانای راز است^۱

معروف‌ترین خلیفه اخ‌ی سراج، شیخ علاءالحق والدین بن اسعد بنگالی از خانواده ثروتمندان بود ولی صحبت و فیوض شیخ اخ‌ی سراج در قلب علاءالحق چنین تأثیری گذاشت که او زندگی متمولانه را ترک گفت و راه فقر را اختیار نمود. نیز در پندوه خانقاهی را بنا نمود که مردم از گوشه و کنار بنگاله در آن خانقاه هجوم می‌آوردند. پس از وصال شیخ علاءالحق خلیفه او حضرت شیخ نورالحق معروف به قطب عالم سلسله را شهرت دوام بخشید. شیخ نورالحق معروف به نور قطب عالم فرزند شیخ علاءالحق بود که مکتوبات هم نگاشته است. بنا به گفته شیخ عبدالحق محدث دهلوی "شیخ نورالحق معروف به شیخ نور قطب عالم را مکتوبات است به غایت شیرین و لطیف به زبان اهل درد و محبت"^۲.

شیخ عبدالحق محدث دهلوی در اخبارالاخیار فی اسرارالابرار احوال مفصل شیخ علاءالحق والدین بن اسعد لاهوری بنگالی چنین نگاشته است:

"خلیفه شیخ سراج‌الدین عثمان الملقب به اخ‌ی سراج است. در ابتدای حال از اغنیا و اکابر وقت بود، به غایت مبیجل و در آخر در سلک مریدان شیخ انتظام یافته، فقر و انزوا اختیار فرمود. گویند که چون شیخ اخ‌ی سراج با نعمت خلافت از پیش نظام‌الدین اولیا رخصت یافت و خواست که جانب وطن اصلی متوجه شود، به خدمت وی التماس کرد که در آنجا شیخ علاءالدین مردی دانشمند و عالی‌جاه است، مرا با وی چگونه به‌سرآید؟ فرمود: "غم مخور که وی خادم تو خواهد بود". آنچنان شد که شیخ فرموده بود. نقل است که شیخ سراج‌الدین بیشتر احوال سوار می‌بود، طعام‌های پخته همراه او می‌گردانیدند و خادمان شیخ دیگ آش گرم بر سر شیخ علاءالدین می‌نهادند، چنانکه موی سر او رفته بود و گذر شیخ از پیش خانه خویشان او بودی که وزرای پادشاه بودند و در وی از این خیال تفسیری و تأثیری پیدا نمی‌شد. نقل است که روزی

۱. محدث دهلوی، شیخ عبدالحق: اخبارالاخیار فی اسرارالابرار، ص ۹-۱۶۱.

۲. همان، ص ۳۰۸.

قلندران در خانقاه شیخ علاءالحق فرود آمده بودند، گربه‌ای همراه داشتند، جایی برفت. قلندران گفتند: «شیخ گربه ما بیار!» شیخ گفت: «گربه کجا یابید؟» قلندری گفت: «بر شاخ آهو می‌نمایی». فرمود: «هم از شاخ بیابی!» دیگری خصیه نمود، فرمود: «از خصیه بیابی!». چون بیرون آمدند قلندری که ذکر شاخ کرده بود، گاوی بیامد او را به شاخ زد. کسی که خصیه نموده بود، چنان آماسید که هم بدن مرض هلاک شد. شیخ علاءالحق خرج بی‌شمار داشت، به حدی که بادشاه وقت غیرت بُرد و گفت: «خزانۀ من به دست پدر شیخ است، او می‌دهد». حکم کرد که شیخ از شهر من برآید و به سنارگانو^۱ برود. تا دو سال در سنارگانو می‌بود. خادم را فرمود که هر روز خرج از آنچه داشت، دو چندان کند و شیخ را خرج فراوان بود. اما به هیچ وجه استقامتی نداشت و دو باغ از بزرگان ایشان که حاصل آن هشت هزار تنکه نقره بود، کسی گرفت. هیچ وقت بر زبان نیاورد و به خلق بخشش‌های بی‌اندازه می‌کرد. می‌گفت که عَشْر عَشیر آنچه مخدوم من داشت، از خرج ندارم. قبر او در پندوه است. وفات او در ۸۰۰ هجری ثمانمائه^۲.

شیخ سراج‌الدین ملقب به اخی سراج و خلیفه ارشدش شیخ علاءالحق والدین بن اسعد بنگالی عرفای معروف بنگاله بودند که سلسله چشتیه را در بنگاله شهرت و دوام بخشیدند. بعد از وصال شیخ علاءالحق والدین فرزند و خلیفه او شیخ نورالحق معروف

۱. سنارگانو یا سونار گانو: این شهر از قدیم دارالخلافه راجه‌های هندوان بنگاله بوده است. در تواریخ مسلمانان شبه قاره اولین مرتبه ذکری در ضمن مغیث‌الدین طغرل آمده است، وقتی او علیه سلطان بلبن سرکشی و بغاوت کرده بود و در شهر سونارگانو پناهنده شده بود. این منطقه از لکهنوتی فاصله زیادی دارد. در زمان برشگال سیل می‌آمد و راه رفتن آنجا بسیار دشوار بود بدین سبب اکثر حاکمان سونارگانو بر سلاطین دهلی باغی شده بودند. این بطوطه از شهر سونارگانو دیدن کرده بود و یکی از یاغیان آن دیار به نام فخرالدین معروف به فخرو را ذکر نموده است. وقتی این شهر را آبادان کرده بودند در وسط رود برهم‌پوثر و میگهنا قرار داشته بود. مؤرخان انگلیسی پنبه آن شهر را بهترین پنبه جهان یاد کرده‌اند. ابوالفضل هم در آیین اکبری سونارگانو را برای پنبه آنجا توصیف نموده است. حتی انبه‌های سونارگانو هم شیرین و معروف است. (تاریخ فیروزشاهی).

۲. محدث دهلوی، شیخ عبدالحق: اخبارالاکخیار فی اسرارالابرار، ص ۸-۲۸۷.

به شيخ نور قطب عالم سلسله چشديه را در بنگاله رواج داد. اگر افكار ديني و مذهبي از مكتوبات نور قطب عالم را با تعليمات چيتنيه^۱، روپا، سناتن و جيوآگوسوامي، متفكران و مصلحان جامعه بنگاله مقايسه كنيم، حقيقت و وضعيت نهضت بهگتي در بنگاله آشكار خواهد شد. اين هم ممكن است كه ضمناً تأثيرات عرفاي چشديه بر نهضت بهگتي بررسي شود.^۲

نتيجه گيري

اولين بزرگ كه وارد بنگاله شده بود به نام شيخ جلال الدين تبريزي بود. وي مريد حضرت شيخ شهاب الدين سهروردي و خواجه تاش حضرت بهاء الدين زكريا ملتاني بود. وي اسلام را در بنگاله به نحوي معرفي نموده بود كه اكثر هندوان مذهب آبا و اجداد خود را ترك گفتند و در حيطه اسلام درآمدند. وي در سال ۱۲۲۵ ميلادي فوت كرد و مقبره پرانوارش در سلهت وجود دارد.

طبق گفته مؤرخان مي توان ادعا كرد كه اسلام در بنگاله بيشتر در روستاها رايج شد به دليلي كه آنجا ماهيگيران و كشاورزان بيشتر بي پول بودند و درس مساوات و برابري براي آنها بيشتر باعث رحمت بوده است. وقتي اينها داخل اسلام شدند از نابرابري و عدم مساوات يك لخت بيرون مي شدند و از بركت اخوت اسلامي بهره مند مي شدند. عرفاي بنگاله در گوشه و كنار آن ديار تبليغات و نشر و ارشاد اسلام را به عهده داشتند كه با تعليمات و افكار آنها نه تنها نهضت بهگتي در بنگاله پيدا شد بلكه در اكثر روستاهاي بنگاله تصوف راه يافت و سلسله چشديه با تعليمات و تفكرات حضرت شيخ اخي سراج رشد پيدا كرد و هنوز در آن منطقه محبوب ترين سلسله صوفيه است. براي حسن ختام مي توان گفت كه چيتنيه تأثيرات بسيار مثبتي بر نهضت بهگتي و افكار و تعليمات هر سه تن به نام روپا، سناتن و جيوآگوسوامي گذاشته بود و افكار و

۱. چيتنيه مفكر و مصلح معروف بنگاله كه نهضت بهگتي را برپا کرده بود، در سال ۱۴۸۵ ميلادي عدم مساوات را با تمام قوت از بين برد، نيز اخوت بين فرقه هاي مختلف را تعليمات اساسي خود قرار داده بود.

۲. در ضمن بررسي بين تعليمات اساسي شيخ نور قطب عالم و چيتنيه مي توان از كتابهاي انگليسي زير استفاده كرد:

1. Chaitanya's life and Teachings, J.N. Sarkar.

2. Chaitanya's Pilgrimages and Teachings.

تعلیمات عرفای چشتیه سبب شده بود که چیتنیه را به نهضتِ بهگتی رهنمون کند و نهضتِ بهگتی سراسر بنگاله را تحت تأثیر خود درگرفت.

منابع

۱. ابوالفضل دهلوی، شیخ ابوالفضل بن مبارک علّامی: آیین اکبری، مطبع نولکشور، کانپور، هند، ۱۳۱۲ هجری.
۲. امیر خُرد کرمانی دهلوی، سید محمد بن مبارک: سیرالاولیا، چاپ مسلم پریس، دهلی، ۱۳۰۱ هجری.
۳. برنی، خواجه ضیاءالدین: تاریخ فیروزشاهی، ایشیاتک سوسایتی، کلکته، هند، ۱۹۲۹ م.
۴. بولاق چشتی، سید محمد: روضۃ الاقطاب، مطبع محبِ هند، دهلی، ۱۳۱۲ هجری.
۵. حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد: دیوان حافظ، با مجموعه تعلیقات و حواشی علامه محمد قزوینی، به اهتمام ع. جزبزه‌دار، تهران، ایران، چاپ دوم بهار ۱۳۶۸ شمسی.
۶. سلیم زیدی پوری لکهنوی، غلام حسین: ریاض السلاطین، مطبع محبِ هند، دهلی، ۱۸۹۹ م.
۷. محدث دهلوی، شیخ عبدالحق: اخبارالاخیار فی اسرارالابرار، تصحیح و توضیح: دکتر علیم اشرف خان، چاپ انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ایران، ۱۳۸۳ هجری شمسی.
۸. نظام‌الدین اولیا، خواجه: فوائدالفواد؛ جامع... نجم‌الدین حسن بن علای حسن سجزی دهلوی (م: ۷۳۷ ه) به تصحیح و حواشی: محمد لطیف ملک، انتشارات ملک سراج‌الدین ایند سنز، لاهور، چاپ اول ۱۳۸۶ ه/ ۱۹۶۶ م.

معرفی نسخه‌های خطی ملخص شاهجهان‌نامه

جميل الرحمن*

ملخص شاهجهان‌نامه، تألیف عنایت خان میرزا محمد طاهر آشناست. وقتی که عنایت خان داروغه کتابخانه شاهی بوده، تلخیصی از کتاب‌های تاریخی پادشاه‌نامه‌ها تألیف عبدالحمید لاهوری و میرزا محمد امین قزوینی، مشهور به امینای منشی^۱، به زبان فصیح و روان ترتیب داده بود.

نگارش پادشاه‌نامه در اوایل به میرزا امین قزوینی که در زبان فارسی مهارتی تمام داشت، سپرده شد. قزوینی احوال روزهای شاهزادگی و احوال ده سال اول عهد ابوالمظفر شهاب‌الدین محمد شاهجهان پادشاه صاحبقران ثانی (۱۰۷۶-۱۰۰۰ هـ/ ۱۶۶۶-۱۵۹۲ م) را نوشت و در آخر کتاب مشاهیر آن زمان از سادات و مشایخ و علما و فضلا و شعرا و اطبا را معرفی کرد. بعد از آن، امر نگارش پادشاه‌نامه به ملا عبدالحمید لاهوری، ناظم پتنا منتقل شده و میرزا محمد امین به خدمت گردآوری وقایع پرداخت. ملا عبدالحمید که روش سخن‌پیرایی را از کلام شیخ ابوالفضل فرا گرفته بود، اکبرنامه را پیش‌نظر نهاده، احوال بیست سال (۱۰۵۷-۱۰۳۷ هـ/ ۱۶۴۷-۱۶۲۸ م) عهد شاهجهان پادشاه را در دو جلد ترتیب داد. این اثر معتبرترین تاریخ اولین بیست سال عهد صاحبقران ثانی است. تاریخ‌نویسان آن زمان از این تاریخ استفاده فراوان کرده‌اند.

* استادیار فارسی کالج ذاکر حسین، دهلی‌نو.

1. Elliot, Sir H.M.: *The History of India as told by its own Historians*, Vol. VII, p.75.

در سال ۱۰۶۵ هجری ملّا عبدالحمید وفات یافت و نگارش پادشاهنامه به محمد وارث، شاگرد ملّا عبدالحمید تفویض یافت. او احوال ده سال (۱۰۶۸-۱۰۵۷ هـ/ ۱۶۵۸-۱۶۴۷ م) آخر عهد شاهجهان پادشاه را به طرز و روش پادشاهنامه عبدالحمید تکمیل نمود.

بعد از آن عنایت خان کتاب تاریخ پادشاهنامه را جامه نو پوشانیده و در قالب عبارات آسان و اصطلاحات روشن جلوه داد، چنانکه همه واقعات که در سه جلد پادشاهنامه مرقوم شده بود، اختصار نموده و در یک جلد جا داده و این پادشاهنامه یا شاهجهاننامه را ملخص نام نهاد که مشتمل بر احوال سی ساله (۱۰۶۸-۱۰۳۷ هـ/ ۱۶۵۸-۱۶۲۸ م) حکومت شاهجهان می‌باشد. عنایت خان در این ملخص می‌نویسد:

”راقم هم که ابا عن جدّ نمک‌پرورده این دودمان خواقین نشان است به تحریر سوانح دولت ابدالاتصال شاهجهان پردازد و در تلخیص آن کوشیده و خلاصه احوال و معظم امور از مجلد سه‌گانه پادشاهنامه شیخ عبدالحمید مذکور بدر نویسند و به عبارات واضح درآورده، تاریخ مختصری ترتیب دهد، فضولی نکرده خواهد بود، بلکه در این صورت فواید آن عموم هم خواهد رسانید. لهذا شروع در این امور نموده، در عرض اندک فرصتی به توفیق الله تعالی فارغ گردید. از سال چهارم جلوس تا دهم بیشتر از روی پادشاهنامه نوشته محمد امین قزوینی، مشهور به امینای منشی که واضح‌تر است، نوشته شده. چون ملخص وقایع تحریر یافته، این نسخه را به ملخص موسوم گردانید“^۱.

چند نسخه خطی ملخص که از کتابخانه‌های مختلف دریافت شده است، به شرح زیر است:

۱. شماره نسخه^۲: ۲۰۰۶۶۸؛ برگ: ۳۱۲، سطر: ۱۷، اندازه: ۸×۶ اینچ، خط: نستعلیق، عنوان‌های شنگرف، کتابت: ۱۲۴۳ هجری؛

۱. آشنای شاهجهانی، میرزا محمد طاهر خان پسر ظفر خان (م: ۱۰۷۷ یا ۱۰۸۱ هـ): شاهجهاننامه موسوم به ملخص (نسخه خطی)، دانشگاه دهلی، برگ ۲ ب الی ۳ الف؛ موزه بریتانیا، برگ ۱۱ ب الی ۱۱ الف.
 ۲. اسلم خان، [دکتر] محمد: دانشگاه دهلی و سهم آن در گسترش زبان و ادبیات فارسی، بخش فارسی دانشگاه دهلی، ص ۳۱؛ فهرست کتابخانه دانشگاه دهلی، دهلی (دستنویس).

- آغاز: بنام بادشاه بادشاهان سرافرازی ده صاحب‌کلاهان
حمدی که درخور شأن احدیت باشد...
۲. شماره نسخه^۱: Or.175؛ برگ: ۴۶۳، سطر: ۱۵، اندازه: ۹/۵۰×۵/۷۵ اینچ، خط: نستعلیق، عنوان‌های شنگرف، کتابت: احتمالاً در قرن ۱۸ میلادی، وضع: برخی از عبارات نسخه ناخوانا و چندین صفحه جا به جا شده است؛
آغاز: بنام بادشاه بادشاهان سرافرازی ده صاحب‌کلاهان
۳. شماره نسخه^۲: ۵۶۸؛ برگ: ۳۵۹، سطر: ۱۷، اندازه: ۱۰/۷۵×۷/۵۰؛ ۹×۵ اینچ؛
آغاز: بنام بادشاه بادشاهان سرافرازی ده صاحب‌کلاهان
حمدی که درخور شأن احدیت باشد...
۴. شماره نسخه^۳: ۷۰، به نام کتاب قرنی شاهجهان بادشاه؛ برگ: ۲۷۷، سطر: ۱۹، اندازه: ۷/۵۰×۳/۵۰؛ ۱۱×۶/۵۰ اینچ، خط: نسخ، عنوان‌های شنگرف، کتابت: احتمالاً در قرن ۱۷ میلادی، وضع: کرم‌خورده و در آغاز نه برگ نوشته از دستخط دیگر مشتمل بر سوانح حیات مؤلف است؛
آغاز: وقایع سال بیست و یکم جلوس اشرف روز پنجشنبه غره جمادی‌الثانیه هزار و پنجاه و هفت...
- انجام: زلف تو ز رخسار تو گلزار ارم شد طاولس شکاریست که آرایش دام است
۵. شماره نسخه^۴: ۹۸۱؛ برگ: ۲۴۰، سطر: ۲۱، اندازه: ۵/۶۲×۱۱/۷۵، خط: نستعلیق؛
آغاز: بنام بادشاه بادشاهان سرافرازی ده صاحب‌کلاهان
حمدی که درخور شأن احدیت باشد...
۶. شماره نسخه^۵: N.M.1974-115؛ به نام کتاب قرنی شاهجهان‌نامه، برگ: ۴۶۲، خط: نستعلیق، عنوان‌های شنگرف، کتابت: سده دوازدهم هجری؛

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، لندن.

۲. فهرست نسخه‌های خطی عربی و فارسی کتابخانه بانک پور، پتنا.

۳. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه انجمن آسیایی بنگال، گنجینه بوهار، کلکته.

۴. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه ایندیا آفس، لندن.

۵. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه ملی پاکستان، سید عارف نوشاهی، کراچی، ص ۷۳۹.

آغاز: بنام بادشاه بادشاهان سرافرازی ده صاحب کلاهان
حمدی که درخور شأن احدیت باشد تعالی شأنه احدی را قدرت بیان آن نیست...
علاوه بر اینها یک نسخه خطی ملخص شاهجهاننامه در فهرست نسخه‌های خطی
فارسی، ترکی، هندوستانی و پشتو کتابخانه بودلین هم ذکر شده است.

احوال مؤلف

میرزا محمد طاهر، متخلص به آشنا، مخاطب به عنایت خان^۱ بن میرزا احسن الله^۲
متخلص به احسن، مخاطب به ظفر خان بن خواجه ابوالحسن تربتی، یکی از امرای
نامدار و معتبر در عهد شاهجهانی بوده است. درباره تاریخ ولادت وی تذکره‌نویسان و
مورخان خاموش‌اند، ولی از نوشته‌های خود وی در شاهجهاننامه موسوم به ملخص
تاریخ ولات وی استنباط می‌شود:

”در این مکان فیض نشان جشن وزن قمری اختتام سال چهل و چهارم از عمر
ابد طراز به میان آمد و هفتم ربیع‌الثانی [۱۰۴۴ هـ/ ۳۰ سپتامبر ۱۶۳۴ م] که ساعت
مختار بود... از جمله این شیرازه‌بند سوانح اقبال که در آن وقت هفت مرحله از
مراحل زندگانی طی نموده بود، با وجود صغر سن به منصب درخور سرافرازی
یافت“^۳.

-
۱. ملخص شاهجهاننامه (نسخه خطی) کتابخانه دانشگاه دهلی، برگ ۲ ب؛ کتابخانه موزه بریتانیا، برگ ۱۰ الف؛
بزم تیموری، ص ۱۸۶؛ *An Oriental Biographical Dictionary*, p.179؛ عبدالحمید لاهوری در تصنیف
خود پادشاهنامه عنایت خان را عنایت الله نوشته است. ن.ک: ج ۲، ص ۴۱۹، ۴۸۹، ۷۴۴؛ عاشقی عظیم‌آبادی
مؤلف نشتر عشق، ج ۱، ص ۱۱۸ خطاب عنایت خان را خان زمان می‌نویسد.
 ۲. آرزو گوالیاری، سراج‌الدین علی خان: مجمع‌النفایس، ص ۱۱۵؛ بزم تیموری، ص ۲۰۹؛ تذکره نتائج‌الافکار،
ص ۴۹، نگارستان کشمیر، ص ۲۰۰؛ در تاریخ حسن، ج ۲، ص ۵۰۵، نام وی احسن الله نوشته شده است،
ولی در مآخذ دیگر مانند فهرست کتابخانه خدابخش، پتنا، ص ۱۵۲؛ فهرست کتابخانه دیوان هند، ص ۸۷۸؛
فهرست کتابخانه اوده، ص ۳۲۵؛ فهرست کتابخانه بودلین، ص ۲۳۹؛ تذکره نصرآبادی، ص ۵۷؛ سفینه
خوشگو، ص ۹؛ صحف ابراهیم، ص ۶۶؛ مآثرالکرام، ص ۳۶؛ تذکره الشعرا، ص ۹؛ آتشکده، ج ۱، ص ۱۲۰؛
میخانه، ص ۸۵۴؛ ریاض الشعرا، ص ۶۹؛ منتخب الاشعار، ص ۳۶، نام وی میرزا احسن الله آمده است.
 ۳. ملخص شاهجهاننامه نسخه خطی کتابخانه دانشگاه دهلی، برگ ۸۳ الف؛ موزه بریتانیا، برگ ۱۲۱ ب؛ ترجمه
انگلیسی نسخه خطی ملخص شاهجهاننامه، ص ۱۳۸.

از عبارت فوق استنباط می‌شود که عنایت خان در سال ۱۰۳۶ هجری مطابق ۱۶۲۷ میلادی متولد شده بود.

مادر عنایت خان «بزرگ خانم» دختر سیف خان و خواهر بزرگ ممتاز محل که زوجه شاهجهان بود، در عقد ازدواج ظفر خان احسن، پدر عنایت خان آمده بود.^۱ براساس دیباچه دیوان ظفر خان احسن که نسخه خطی آن در کتابخانه دیوان هند است، می‌نویسد که میرزا محمد طاهر عنایت خان در سال ۱۰۵۳ هجری مطابق ۱۶۴۴ میلادی شعر گفتن آغاز کرد. او چنین می‌گوید:

”در این سال یعنی هزار و پنجاه و سه هجری فرزند دل‌بند اقبال‌مند چشم و چراغ این دودمان روشنی بخش این خاندان بهره‌مند درگاه الیه عنایت خان گلچین ریاض فیض گردید و عقد گرانمایه سخن را به میزان طبع سنجید.“^۲

ولی مؤلف بزم تیموریه می‌نویسد که ظفر خان احسن از دست خود بر کلیاتش دیباچه‌ای می‌نوشت که پسر وی به نام عنایت الله متولد شد. همان وقت ابوطالب کلیم قطعه تاریخ تکمیل کلیات را نوشته بود:

”گلها که چید از چمن طبع دسته شد“^۳

۱۰۵۳ هجری

این قطعه تاریخ تکمیل کلیات وی است، ولی از این قطعه، سال تولد عنایت خان استخراج نمی‌شود. هنگامی که عنایت خان به هفت سالگی رسید، شاهجهان وی را منصب عطا کرد و گه‌گاه از عنایات شاهی و مناصب مختلف لطف‌اندوز می‌شد. از نوشته‌های خود وی که در این شاهجهان‌نامه موسوم به ملخص است، چنین برمی‌آید:

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: مآثر الکرام، ج ۲، ص ۷۶۲-۳؛ و ترجمه اردو ج ۲، ص ۷۵۷؛ و ترجمه انگلیسی، ج ۲، ص ۱۰۱۹.

۲. دیوان ظفر خان احسن، [دکتر] محمد اسلم خان، ص ۲۶.

۳. شعرای کشمیر، ج ۱، ص ۷۱ (به حواله بزم تیموریه، ص ۲۱۳).

”در اواسط محرم [۱۰۵۶ هـ/ ۳ مارس ۱۶۴۶ م] به مسوّد این روزنامهچه بهروزی و بختیاری فیل مرحمت شد“.^۱

”در این تاریخ [۵ شوال ۱۰۵۷ هـ/ ۳ نوامبر ۱۶۴۷ م] مسوّد این سانحه اقبال که تا این غایت هفتصدی بود، به تفویض منصب هزاری مورد نوازش گردید“.^۲

”پانزدهم شهر مذکور [رجب ۱۰۵۹ هـ/ ۲۵ ژوئیه ۱۶۴۹ م] مسوّد این دستورالعمل جهاندارى به خدمت داروغگی داغ مفوض شد“.^۳

”روز یکشنبه هفدهم ربیع الاول این سال موافق هزار و شصت هجری [۲۰ مارس ۱۶۵۰ م] فردای آن جشن نوروزی به ترتیب و توزک تمام آراسته گشت... نگارنده این نگارین نامه مفاخر و معالی به خطاب عنایت خان نامور گشت“.^۴

”بیست و هفتم ماه [محرم الحرام ۱۰۶۳ هـ/ ۲۸ دسامبر ۱۶۵۲ م] سوانح پیرای این روزنامه اقبال که در صفر سنه بیست و چهار جلوس [فوریه ۱۶۵۱ م] به سبب عروض عارضه مهلکه جدایی از خدمت داروغگی داغ که در رجب سنه بیست و سه [ژوئیه ۱۶۴۹ م] به آن منصوب گشته، معزول گردیده بود، باز به دستور سابق به خدمت مزبور مأمور شد. سیوم صفر [۳ ژانویه ۱۶۵۳ م] این سال صوبه داری ولایت تهته به والد که در لاهور مانده بود، تفویض فرمود“.^۵

-
۱. ملخص شاهجهان نامه (نسخه خطی) دانشگاه دهلی، برگ ۱۹۱ الف؛ موزه بریتانیا، برگ ۲۸۴ ب؛ ترجمه انگلیسی نسخه خطی ملخص شاهجهان نامه، ص ۳۳۷.
 ۲. ملخص شاهجهان نامه (نسخه خطی)، دانشگاه دهلی، برگ ۲۲۵ الف؛ موزه بریتانیا، برگ ۳۳۶ الف؛ ترجمه انگلیسی نسخه خطی ملخص شاهجهان نامه، ص ۳۹۵-۶.
 ۳. ملخص شاهجهان نامه (نسخه خطی)، دانشگاه دهلی، برگ ۲۴۴ ب؛ موزه بریتانیا، برگ ۳۶۷ الف؛ ترجمه انگلیسی نسخه خطی ملخص شاهجهان نامه، ص ۴۳۳.
 ۴. ملخص شاهجهان نامه (نسخه خطی)، دانشگاه دهلی، برگ ۲۵۳ الف؛ موزه بریتانیا، برگ ۳۸۰ ب؛ ترجمه انگلیسی نسخه خطی ملخص شاهجهان نامه، ص ۴۴۷.
 ۵. ملخص شاهجهان نامه (نسخه خطی)، دانشگاه دهلی، برگ ۲۶۷ ب و ۲۶۸ الف؛ موزه بریتانیا، برگ ۴۰۴ ب؛ ترجمه انگلیسی نسخه خطی ملخص شاهجهان نامه، ص ۴۷۶.

”در این تاریخ [غرّه ربیع‌الثانی ۱۰۶۶ هـ/ ۲۸ ژانویه ۱۶۵۶ م] وقایع پیرای این صحیفه دولت به اضافه پانصدی به منصب هزار و پانصدی مورد عاطفت پادشاهانه گشت“^۱.

عنایت خان در آخرین روزهای شاهجهان به خدمت داروغگی کتابخانه مأمور بود. از نوشته خود وی است که:

”ثمان و ستین و الف [۱۰۶۸] هجری از پیشگاه خلافت به خدمت داروغگی کتابخانه سرکار خاصه شریفه بین‌الاقران اختصاص یافت“^۲.

”در زمان اورنگزیب عالمگیر وی را بیست و چهار هزار روپیه سالیانه به طور وظیفه می‌رسد“^۳.

میرزا محمد طاهر عنایت خان تخلص آشنا را اختیار کرده و ذوق شاعری از پدر وی به وراثت رسیده^۴. عنایت خان مانند پدر خود با شعرا صحبت می‌داشت و با ابوطالب کلیم او را خصومتی بود. از این‌رو میرزا محمد طاهر مؤلف تذکره نصرآبادی می‌گوید:

”وی شوخی‌های بیجا را از حد می‌گذرانید. بزرگان وقت مثل ابوطالب کلیم و سایر موزونان را به خانه برده، شوخی‌های بیجا می‌کرد. مثل آن که کیف‌های پر زر داخل اطعمه کرده، به خورد ایشان می‌داد و این چنین حرکات سبب چشم زخم ایشان بود. غایبانه به فقیر آشنا بوده. راه خط و کتابت می‌داشت و دیوان خود مع غزلیات امیر خسرو و کتاب‌های دیگر فرستاد“^۵.

حکیم سرمه‌مجدوب وضع سر و پا برهنه بود، به مذاق تصوّف آشنایی داشت و گاه‌گاه فکر رباعی می‌کرد. داراشکوه خلف پادشاه از راه موحدی او را دوست می‌داشت

۱. ملخص شاهجهان‌نامه (نسخه خطی)، دانشگاه دهلی، برگ ۲۸۲ الف؛ موزه بریتانیا، برگ ۴۳۷ الف؛ ترجمه انگلیسی نسخه خطی ملخص شاهجهان‌نامه، ص ۵۱۳.

۲. ملخص شاهجهان‌نامه (نسخه خطی)، دانشگاه دهلی، برگ ۲ الف؛ موزه بریتانیا، برگ ۱۰ ب.

۳. ملخص شاهجهان‌نامه (نسخه خطی)، دانشگاه دهلی، برگ ۲ الف؛ موزه بریتانیا، برگ ۱۰ ب.

۴. سرخوش کشمیری، میر محمد افضل: کلمات الشعرا، ص ۵.

۵. طاهر نصرآبادی اصفهانی، میرزا محمد طاهر: تذکره نصرآبادی، ص ۵۸-۹.

و پیش پادشاه تعریف او می‌کرد. شاهجهان برای ملاحظه اوضاع و اطوار سرمد مجذوب که عریان به سر می‌برد، عنایت خان را فرستاده بود. او بعد از ملاحظه حال سرمد بازگشته و بیت زیر نوشته و به خدمت شاهجهان فرستاد:

بر سرمد برهنه کرامات تهمت است

کشفی که ظاهر است از و کشف عورت است^۱

عنایت خان در آخر عمر خود عزلت گزیده و به کشمیر رفت و در سال ۱۰۸۱ هجری رخت به نهانخانه عدم کشید^۲. بندرآین داس خوشگوی دهلوی سال وفاتش را ۱۰۷۲ هجری ضبط کرده است^۳. بعضی از تذکره‌نگاران تاریخ وفات عنایت خان را ۱۰۷۷ هجری مطابق ۱۶۶۶ میلادی نوشته‌اند^۴، ولی حسین قلی خان عاشقی عظیم‌آبادی می‌نویسد که در سنه یک هزار و هشتاد و یک هجری مطابق ۱۶۷۰ میلادی به رحمت حق پیوست. مؤلف با وجود ناآشنایی می‌گوید، قطعه:

زمانه خاک بر سرکرد از غم عنایت خان چو در زیر لحد خفت

سن او عاشقی با شیون و درد برفته آشنای او کجا گفت^۵

کاخی برای داراشکوه در لاهور تعمیر شده بود و آن کاخ را «آئینه محل» نامیده بود.

آشنا همان موقع بر آن آئینه محل دو مثنوی نوشت. مثنوی اول این طور است:

حبذا این نشیمن والا که بود رشک عالم بالا

چه عجب ز ابگینه بسیار گر هوایش بود رطوبت‌دار

نیست آئینه‌ها به دیوارش دل پاکان بود گرفتارش

هر که یک بار اندر او گردید همچو خود محو او هزاران دید

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: مآثرالکرام، ج ۲، ص ۷۶۲؛ ترجمه اردو، ج ۲، ص ۷۵۷-۸.

۲. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: مآثرالکرام، ص ۹۷؛ شمع انجمن ص ۵۵؛ نشتر عشق، ج ۱، ص ۹-۱۱۸.

۳. خوشگوی دهلوی، بندرآین داس: سفینه خوشگو، ص ۹.

۴. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه و موزه سالار جنگ، ج ۵، ص ۱۷۳؛ فهرست نسخه‌های خطی

کتابخانه بوهار، کلکته، ج ۱، ص ۶۳؛ *An Oriental Biographical Dictionary*, p. 117.

۵. عاشقی عظیم‌آبادی، حسین قلی خان (ت: ۱۱۹۴ هـ): نشتر عشق، ج ۱، ص ۹-۱۱۸؛ و فرهنگ سخنوران،

ص ۷؛ موزه بریتانیا. ریو، ج ۱، ص ۲۶۱؛ فهرست مشترک، ج ۱۰، ص ۴۳۶؛ محبوب‌الالباب، ص ۷۰۲؛

الذریعة، بیروت، الطبعة الثانية، ص ۷. *Dictionary of Indo-persian literature*, p. 92.

ساخت بوم و برش ز آینه مرد همچو عکسی که جا در آینه کرد^۱
 آغاز مثنوی دوم این طور است:
 حبذا این خانه آینه کار کاسمان شد بهر او آینه‌دار
 این قدر ز آینه‌ها باشد نمود یا دل از پاکان گه دیدن ربود
 کی تواند آسمان شد همسرش می‌توان در روز دیدن اخترش
 تا پی نظاره او سر کشد سرمه شب در دیده اختر کشد
 استواری پا شدش از صد فزون هر ستون اوست کوه بی‌ستون^۲
 عنایت خان جوان خوبر و شاعری خوشگو بود. سرخوش محمد افضل برای
 خوبرویی وی می‌نویسد:
 ”گویند در امردی صاحب‌جمال بوده. در ایامی که خط سبزه‌پری‌زاد حسنش را
 در شیشه کرده، درویشی موزون طبع برای دیدنش آمد. چون باریافت این بیت
 نوشته، اندرون فرستاد:
 ناز بیجا چه کنی چون به رخت ریش آمد
 شرم کن شرم که روز سیاهات پیش آمد“^۳
 صمصام‌الدوله شاهنواز خان درباره وی می‌نویسد:
 ”در معنی‌بندی و سخن‌سنجی استاد است. صاحب‌مثنوی و دیوان است. این شعر
 ازوست:
 در سبکساری است آسایش سایه خوابیده قطع راه کند“^۴

آثار عنایت خان آشنا

متأسفانه نسخه‌های خطی کلیات و دیوان عنایت خان آشنا زیاد پیدا نشده است. چند
 نسخه دیوان وی در کتابخانه‌های مختلف انگلستان و هندوستان دیده شده است که
 در زیر نام‌برده می‌شوند:

۱. صباح‌الدین عبدالرحمن، سید: بزم تیموریه، ص ۷-۱۱۶.
۲. همان.
۳. سرخوش کشمیری، میر محمد افضل: کلمات الشعراء، ص ۵.
۴. عبدالرزاق اورنگ‌آبادی، صمصام‌الدوله شاهنواز خان عبدالرزاق: مآثر الامراء، ج ۲، ص ۳-۷۶۲؛ ترجمه اردو، ج ۲، ص ۸-۷۵۷.

کلیات آشنا

- ۱- شماره کتاب^۱: ۱۱۱؛
آغاز: اگر جمال‌پری روی من ببیند حور شود ز غایت انصاف معترف به قصور
کلیات وی مشتمل بر قطعه، ترجیع‌بند، وصف دهلی، عزا، رباعیات، فرد است.
- ۲- شماره کتاب^۲: ۱۹۱۸؛ ردیف کتابخانه: A/Nm.719، برگ: ۹۹، سطر: ۱۵، اندازه: ۱۷/۲×۷/۶؛ ۲۵/۶×۱۳/۶، ۶/۷×۳/۵ اینچ، خط: نستعلیق، قبل از سال ۱۰۷۷ هجری مطابق ۱۶۶۶ میلادی نوشته شده است؛
آغاز: آرایش جمال شاهد کلام بزیور حمد صنایعت...

دیوان آشنا

- ۱- شماره کتاب^۳: ۲۴۸؛ برگ: ۱۸۱، سطر: ۱۴، اندازه: ۶×۳ اینچ، ۸×۴/۵ اینچ، خط: نستعلیق؛
آغاز: آرایش جمال شاهد کلام به زیور حمد صانعی است...
- ۲- شماره کتاب^۴: ۳۵۲۳؛ ردیف کتابخانه: ۳۰۳۹م، برگ: ۱۰۶.
علاوه بر این دیوان نسخه خطی، در فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه ایندیا آفس، لندن نیز ذکر آمده است.
چند بیت از غزلیات محمد طاهر آشنا که از نسخه خطی ملخص و تذکره‌های مختلف مانند: مآثرالکرام، شمع‌انجمن، بزم تیموریه، نشتر عشق، کلمات الشعرا، ریاض الشعرا، تذکره شعرای کشمیر، تذکره نصرآبادی گرفته شده است به طور نمونه در زیر نوشته می‌شود:
الفت میانه دو ستمگر نمی‌شود دندان مار قبضه خنجر نمی‌شود

*

۱. فهرست نسخه‌های خطی عربی، فارسی و هندوستانی کتابخانه شاه اوده، کلکته.
۲. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه و موزه سالار جنگ، حیدرآباد.
۳. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.
۴. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه رضا، رامپور.

بس که در راه فنا با خاک یکسان شد تنم می‌توان همچون غبار افشانند از پیراهنم

*

از حوادث گوهر مردانگی کمتر نشد تیغ اگر در آب و آتش رفت بی‌جوهر نشد

*

هر دم نوید لطف دگر می‌دهد مرا دل می‌برد ز دست و جگر می‌دهد مرا

*

گر پوستم چو نافه کشد آسمان بجاست مو شد سفید و تیرگی دل همان بجاست

*

کشتی‌ای به دست‌آور، وقت کشت مهتاب است

مدعای می‌خواران سیر عالم آب است

*

کدام چیز عزیزان ز یکدگر گیرند به غیر این که از احوال هم خبر گیرند

*

به یاد روی تو شبها کنم نظاره ماه زر سفید بود از برای روز سیاه

*

خلق خوشت مرا به ثناخوانی آورد گل عندلیب را به سخندانی آورد

دولت به وقت تیرگی بخت نکبت است جاروب وقت شام پریشانی آورد

*

تیره طبعان به سینه صاف بداند ذوق آینه نیست بد رو را

*

ما به زندان غمت خوبا نشستن کرده‌ایم گاه‌گاهی ناله‌ای برخیزد از زنجیر ما

*

لقمه چرب خوشامد نکند رام مرا دل من از سگ کوی تو وفادارترست

*

مرد را تن‌آسانی باعث فنا گردد

زود بگسلد از هم رشته‌ای که بی‌تاب است

*

از بس که دست من ز تعلّق بریده است رنگ گرفته را به حنا باز می‌دهد

*

سامان دل ز قطع تعلّق شود زیاد گل بیشتر دهد چو کنی شاخ را قلم

*

عقل ناچار کشد زحمت آلایش نفس دایه پرهیز کند طفل چو بیمار شود

*

طرز آینه خوش نکرد دلم عیب‌پوشی به از نمدپوشی است

*

ز دور ساختن ابرام سفله گردد بیش که زود رستن مو از پی تراش بود

*

هرکجا بود مرا نشئه صفت با خود داشت هرگز می‌توانست که بیخود سازد

*

چشمم به سان آینه در عیب خلق نیست

پیوسته همچو عکس خودم در کمین خویش

*

نیست نازک طیتتان را طاقت سیمای خویش

دیده نرگس ندارد تاب سیمای چراغ

*

چند چون رشته تسبیح شوی سرگردان نتوان کرد سر رشته ز تقدیر برون^۱

*

درد و درمان را دهد گر عرض عشق او به ما

زخم برداریم و بگذاریم مرهم را به جا

*

ناقصان هم به درش چشم طمع دوخته‌اند کور پیوسته نظر جانب بالا دارد

*

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: مآثر الکرام، ص ۸-۹۷؛ شمع انجمن، ص ۶-۵۵.

بنشین به گوشه‌ای اگر آزاده‌ای ز خلق پای شکسته تو به جایی نرفته است

*

عشق می‌خواهم سراپا استخوان سازد مرا

شاید آن ناوک فکن روزی نشان سازد مرا

*

تا لب او زیاده میگون است جگر ساغر از حسد خون است

گرچه خود داخل حساب نیم غم ما از حساب بیرون است

زلف او را چه نسبت است به چشم فرق ز افسانه تا به افسون است

چشم ما آبروی طوفان است اشک ما یادگار جیحون است

نیست بیگانه ز آشنا واقف تو چه دانی که حال ما چون است

*

ما را به عشق با تو سروکار نازک است

ما سخت جان و خوی تو بسیار نازک است

*

آینه همه چشم شد از بهر تماشا تا نرگس او با که نظر داشته باشد^۱

*

چشم آن لحظه که در هجر تو بیمار شود

خار پشت مژه‌ام غیرت گلزار شود

*

گر تو کردی دشمنی با من به جای دوستی

من همانم راند اما انتهای دوستی^۲

طرز و اسلوب نوشتن رباعیات او این طور است:

آن را که بود معرفت حق حاصل در صفوت او خطر نگردد حایل

پاکان سبب فساد هرگز نشوند از آب دهن روزه نگردد باطل

*

۱. عاشقی عظیم‌آبادی، حسین قلی خان (ت: ۱۱۹۴ هـ): نشتر عشق، ج ۱، ص ۱۱۹.

۲. صباح‌الدین عبدالرحمن، سید: بزم تیموریه، ص ۲۱۷.

کمظرف ز عشق خرمن هستی سوخت پرحوصله نور زندگانی افروخت
کاهید فروز عشق و افزود جنون از باد چراغ مرد و آتش افروخت

*

خالق نتوان هیچ احد را گفتن مخلوق نمی‌توان صمد را گفتن
بی‌یک نبود هیچ عدد لیک یکی جز یک نتوان هیچ عدد را گفتن^۱

منابع

۱. آذر بیگدلی، حاجی لطف علی بیگ: آتشکده، مؤسسه امیرکبیر، تهران، ایران جلد اول ۱۳۳۶ ه.ش، جلد دوم و سوم ۱۳۳۸ ه.ش.
۲. آرزو گویاری، سراج‌الدین علی خان: مجمع النفایس، به کوشش [دکتر] زیب‌النساء علی خان (سلطان علی)، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد (پاکستان)، ۱۳۸۳ ه.ش / ۱۴۲۵ ه.ش/ ۲۰۰۴ م.
۳. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: مآثرالکرام، لاهور، ۱۹۱۳ م.
۴. آشنای شاهجهانی، میرزا محمد طاهر خان پسر ظفر خان (م: ۱۰۷۷ یا ۱۰۸۱ ه.ش: شاهجهان‌نامه موسوم به ملخص (نسخه خطی)، شماره ۲۰۰۶۶۸، کتابخانه مرکزی دانشگاه دهلی، دهلی (دستنویس).
۵. آشنای شاهجهانی، میرزا محمد طاهر خان پسر ظفر خان (م: ۱۰۷۷ یا ۱۰۸۱ ه.ش: شاهجهان‌نامه موسوم به ملخص (نسخه خطی)، شماره Or.175، کتابخانه موزه بریتانیا، لندن.
۶. آقا بزرگ تهرانی، آقا محسن: الذریعة الی تصانیف الشیعة، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۳ ه.ش/ ۱۹۸۳ م.
۷. احمد منزوی: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، جلد دهم ۱۹۸۸ م.
۸. اسلم خان، [دکتر محمد: دانشگاه دهلی و سهم آن در گسترش زبان و ادبیات فارسی، بخش فارسی دانشگاه دهلی، دهلی، ۱۳۷۶ ه.ش/ ۱۹۹۷ م.

۱. صباح‌الدین عبدالرحمن، سید: بزم تیموریه، ص ۲۱۷.

۹. اسلم خان، [دکتر] محمد: ظفر خان احسن، گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه دهلی، دهلی، ۲۵۳۵ شمسی.
۱۰. حسن کهویه‌امی، پیر غلام حسن: تاریخ حسن، بخش تحقیق و نشریات، دولت جامو و کشمیر، سری‌نگر، ژانویه ۱۹۵۴ م، ج ۲.
۱۱. خدابخش خان: محبوب الالباب فی تعریف الکتب و الکتاب، خدابخش اورینتل پبلک لائبریری، پتنا، چاپ دوم ۱۹۹۱ م.
۱۲. خلیل بنارسی، امین‌الدوله علی ابراهیم خان (م: ۱۳۱۷ هـ): صحف ابراهیم، بخش معاصرین، خدابخش، پتنا.
۱۳. خوشگوی دهلوی، بندرآب داس: سفینه خوشگو، به اهتمام سید شاه محمد عطاء الرحمن کاکوی، سلسله انتشارات اداره تحقیقات عربی و فارسی پتنا، مارس ۱۹۵۹ م.
۱۴. خیامپور تبریزی، [دکتر] عبدالرسول تاهباززاده: فرهنگ سخنوران، انتشارات طلایه، تهران، ج ۱ زمستان ۱۳۶۸ و ج ۲ زمستان ۱۳۷۲ هـ.ش.
۱۵. سرخوش کشمیری، میر محمد افضل: کلمات الشعرا، تصحیح صادق علی دلاوری، لاهور (پاکستان)، سپتامبر ۱۹۴۲ م.
۱۶. سرخوش کشمیری، میر محمد افضل: کلمات الشعرا، مرتبه محمد حسین محوی لکهنوی، دانشگاه مدراس، ۱۹۵۱ م.
۱۷. صباح‌الدین عبدالرحمن، سید: بزم تیموریه، اعظم‌گره، ۱۹۹۱ م.
۱۸. طاهر نصرآبادی اصفهانی، میرزا محمد طاهر: تذکره نصرآبادی، تهران، ۱۳۱۷ هـ.ش.
۱۹. ظهورالحسن، قاضی: نگارستان کشمیر، جید برقی پریس، دهلی، ۱۳۵۳ هـ/۱۹۳۴ م.
۲۰. عاشقی عظیم‌آبادی، حسین قلی خان (ت: ۱۱۹۴ هـ): نشتر عشق، اصغر جانفدا، نشریات دانش، ۸۸-۱۹۸۱ م.
۲۱. عبدالحمید لاهوری، ملا عبدالحمید (م: ۱۰۶۵ هـ): پادشاهنامه، تصحیح کبیرالدین احمد و عبدالرحیم، کلکته، ۱۸۶۸ م.
۲۲. عبدالرزاق اورنگ‌آبادی، صمصام‌الدوله شاهنواز خان عبدالرزاق بن میر حسن علی: مآثر الامرا، ایشیاتیک سوساییتی، کلکته، ۱۸۸۸ تا ۱۸۹۱ م، جلد اول، دوم.

۲۳. عبدالرزاق اورنگ‌آبادی، صمصام‌الدوله شاهنواز خان عبدالرزاق بن میر حسن علی: مآثر الامرا، ترجمه اردو از [پروفسور] محمد ایوب قادری، مرکزی اردو بورڈ، لاهور، پاکستان، جلد اول ژوئن ۱۹۶۸ م، جلد دوم آگوست ۱۹۶۹ م.
۲۴. علایی قزوینی، مولوی عبدالنبی فخرالزمانی: میخانه، مصحح احمد گلچین معانی، انتشارات شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکا، تهران، ۱۳۴۰ ه.ش.
۲۵. غنی فرخ‌آبادی، محمد عبدالغنی (م: ۱۳۳۵ ه): تذکره الشعرا غنی، مرتبه محمد مقتدی خان شروانی، مطبع علیگره، ۱۹۱۶ م.
۲۶. قدرت گوپاموی، محمد قدرت الله (م: ۱۲۸۰ ه): نتایج الافکار (تألیف: ۱۲۵۸ ه/ ۱۸۴۲ م)، بمبئی، دی‌ماه ۱۳۳۶ ه.ش.
۲۷. مبتلای مشهدی، مردان علی خان: منتخب الاشعار (تألیف: ۱۱۶۱ ه)، ترتیب و تلخیص [دکتر] محمد اسلم خان، اندوپرشین سوسایتی، دهلی، ۱۹۷۵ م.
۲۸. نواب قنوجی بخارایی، امیرالملك سید محمد صدیق: شمع انجمن، به اهتمام محمد عبدالمجید خان، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۳ ه/ ۱۸۹۶ م.
۲۹. نوشاهی، سید عارف: فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه ملی پاکستان کراچی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۲ ه.ش/ ۱۹۸۳ م.
۳۰. واله داغستانی، علی قلی خان (م: ۱۱۷۰ ه): ریاض الشعرا (تألیف: ۱۱۶۱ ه/ ۱۷۴۸ م)، مقدمه و تصحیح و ترتیب [پروفسور] شریف حسین قاسمی، کتابخانه رضا رامپور، ۱۳۸۰ ه.ش/ ۲۰۰۱ م.
31. Ashraf, Muhammad: *A Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library*, Hyderabad (Andhra Pradesh), India, 1969.
32. Beale, Thomas William: *An Oriental Biographical Dictionary*, London, 1894 Kraud Reprint Corporation, New York, 1965.
33. Beedar, Dr. Abid: *Catalogue of Arabic and Persian Manuscripts in the Khuda Bakhsh Oriental Public Library*, Bankipore, Patna, Vol. VII, 1977.
34. Begley, W.E. and Z. A. Desai: *The Shahjahan Nama*, Oxford University Press, Delhi. 1990.
35. Blumhardt, J.F: *Catalogue of Hindustani Manuscript in the Laibrary of India Office*, London, 1926

36. Elliot, Sir H.M.: *The History of India as told by its own Historians*, edited by Prof. John Dowson, Kitab Mahal, Allahabad, Vol. VII.
37. Ethe, Herman: *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of India Office*, Vol. VII, 1903.
38. Iwonow, Wladimir: *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in Curzon Collection*, Asiatic Society of Bengal, Calcutta, 1926.
39. Khan, Maulvi Abdul Muqtadir: *Catalogue Raisonne of the Buhar Library*, Calcutta, 1921.
40. Nabi Hadi, Prof.: *Dictionoary of Indo-Persian Literature*, Abhinav Publishing House, 1995.
41. Razvi, M.H. and Qaisar Amrohvi: *Catalogue of Manuscripts in the Maulana Azad Library*, Aligarh Muslim University, Aligarh, Habib Ganj Collection (Persian), Vol. I, Part-1, Aligarh, 1981.
42. Rieu, Charles: *Catalogue of Persian Manuscripts in the Birtish Museum*, London, Vol. I, 1879.
43. Sprenger, A.: *A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustani Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh*, Baptist Mission Press, Culcutta, 1854, Vol. I.

حدیث کشمیر در شعر فانی کشمیری

ملک سلیم جاوید*

کشمیر جنت‌نظیر موضوع اشعار اکثر شعرا خاصه شعرای عصر شاهجهان بوده است و تقریباً تمام شعرا فصل‌ها و باغ‌ها و درخت‌ها و گل‌ها و میوه‌ها و کانال‌ها و آبشارهای کشمیر را در منظومه‌های خود مورد توصیف و تمجید قرار داده‌اند. اما علاقه و دلبستگی فانی به سرزمین کشمیر نسبت به شعرای دیگر از این لحاظ بیشتر بوده است، که فانی زاده و پرورده کشمیر بود.

ملا شیخ مرزا محمد محسن فانی فرزند شیخ محمد کشمیری در سال ۱۰۲۳ هـ/ ۱۶۱۵ میلادی در خانه‌ای به مقام حوض‌خانه در قطب‌الدین پوره واقع در سری‌نگر پایتخت ایالت کنونی جمو و کشمیر چشم به جهان گشود.^۱ او اولاً قرآن مجید را خواند و تحصیلات مقدماتی را در شهر خود فراگرفت و چنان‌که گفت:

چو طفل جان من در مکتب تن	سواد دیده دل کرد روشن
زبان من به قرآن آشنا شد	کلید گنج اسرار خدا شد
فتاد اجزای مصحف تا به دستم	ز رگ‌های دلش شیرازه بستم
چو جلد از بس که کردم حفظ قرآن	به زیر پوست دارم دوست پنهان ^۲

* کارمند کالج ذاکر حسین، دهلی نو.

۱. فانی کشمیری، شیخ محمد محسن: مثنویات فانی کشمیری، به اهتمام [پروفسور] عابدی، ص ۲؛ تذکره الشعرا،

ص ۹۸؛ فارسی‌سرایان کشمیر، ص ۴۸؛ مآثر الکرام، ص ۹۵؛ مجله شیرازه، ص ۵.

۲. فانی کشمیری، شیخ محمد محسن: مثنویات فانی کشمیری، به اهتمام [پروفسور] عابدی، ص ۲.

۳. همان، ص ۴۷.

فانی کشمیری بعد از آن در رشته دستور زبان و منطق و ریاضی و حدیث و فقه و تفسیر تحصیلات را به پایه تکمیل رساند:

چو در علم صرف و نحو سفتم سخن از صیغه و ترکیب گفتم
زبانم تا به منطق آشنا شد به میزان سخن مشکل گشا شد^۱

*

ریاضت‌ها کشیدم در ریاضی که شد از من ارسطو نیز راضی
لب من تا حدیثی را عمل کرد زبانم مشکلات فقه حل کرد^۲
فانی کشمیری علوم دینی را پیش نظام‌الدین محمد شیخ میرک حاصل کرد:
که بود استاد من خوش طبع و زیرک نظام‌الدین محمد شیخ میرک
درین عصر اهل دین را رهنما اوست چراغ دودمان مصطفی اوست^۳
درباره فضیلت و دانش استاد خود اشاره کرده و می‌گوید:
نه تنها شیخ و دانشمند عصر است کمالاتش برون از حد و حصر است^۴

فانی برای تحصیلات عالی به خارج از کشور مثل بخارا و خراسان و کابل نیز مسافرت کرد.^۵ بعد از آن شغل تدریس را اختیار کرد و یکی از استادان و دانشمندان عصر خود به شمار می‌رفت و می‌گفت که از جمله شاگردان استاد خود هیچ کس غیر از من معلّم ماهر نیست:

نبوده هیچ کس در درس این فن ز شاگردان او استاد چو من^۶
محمد طاهر غنی کشمیری^۷ دانشمندی و فضیلت فانی را اعتراف کرده و می‌گوید:

۱. فانی کشمیری، شیخ محمد محسن: مثنویات فانی کشمیری، به اهتمام [پروفسور] عابدی، ص ۴۸.

۲. همان.

۳. همان، ص ۴۹.

۴. همان، ص ۵۰.

۵. مجله شیرازه، سری‌نگر، شماره ۲۰، سیری ۱۰، ۱۹۸۱ م، ص ۷-۶.

۶. فانی کشمیری، شیخ محمد محسن: مثنویات فانی کشمیری، به اهتمام [پروفسور] عابدی، ص ۵۰.

۷. همان، ص ۱۵۸.

”غنی در این کمالات به جانب فواضل مآب عارف معارف حقّانی سالک مسلک سخندانی حضرت شیخ محسن فانی دامت علی سایر المسلمین فیوضاته انتساب داشت و...“^۱.

فانی در سال ۱۰۸۳ هجری/۱۶۱۷ میلادی در کشمیر درگذشت. او خود تاریخ وفاتش را «رفته فانی به عالم باقی» گفته بود. او در صحن خانه خود در قطب الدین پوره نزدیک خانقاه داراشکوه به خاک سپرده شد.^۲

فانی کلیاتی مشتمل بر قصاید و غزل و رباعیات و چهار مثنوی^۳ از خود باقی گذاشته است که به قرار زیر است:

۱- مثنوی ناز و نیاز

۲- مثنوی میخانه

۳- مثنوی مصدرالآثار

۴- مثنوی هفت اختر.

فانی از گل‌هایی که گرداگرد نهر دل در فصل بهار کشمیر می‌رویند ذکر می‌کند و می‌گوید که گل‌های کول آب دل را رنگین ساخته و به نظر می‌رسد که نهر دل به آتشکده مبدل گردیده است:

گلش آتش انداخت در آب دل شد آتشکده روی تالاب دل

*

در این فصل جایی چو کشمیر نیست که آنجا کس از اهل تزویر نیست^۴

فانی در مثنویات هر جنبه جغرافیایی کشمیر را بیان داشته و صفات آن را ذکر کرده است. چنانچه زیبایی و قشنگی گل‌های لاله و نسترن و ریحان و سنبل و سوسن و کول را بیان می‌کند و می‌گوید:

۱. مجله شیرازه، سری نگر، شماره ۲۰، سیری ۱۰، ۱۹۸۱ م، ص ۵.

۲. فانی کشمیری، شیخ محمد محسن: مثنویات فانی کشمیری، ص ۴۷؛ مجله شیرازه، ص ۹.

۳. شبلی نعمانی، شمس‌العلماء محمد شبلی: شعرالعجم، ج ۴، ص ۱۶۰.

۴. فانی کشمیری، شیخ محمد محسن: مثنویات فانی کشمیری به اهتمام [پروفسور] عابدی، ص ۴۸.

گه از دیدن غنچه خندان شوم گه از یاد سنبیل پریشان شوم
 دهم لاله را پنبه از نسترن که داغ دلش گشته جزو بدن
 کشیدم ز دل چون صبا آه سرد که شد در چمن رنگ صد برگ زرد
 بگیرم چو یک بیره پان در دهان به سوسن زخم حرف از ده زبان
 برآیم به رنگ همه در چمن گهی سبزه گردم گهی نسترن
 چو در وصف گلها گشایم دهان کنم وام از برگ ریحان زبان
 گرو برده از سلسبیل آب دل که رنگین شده از بهار کول
 چنان هر گلش سرکش افتاده است که گویی در آب آتش افتاده است
 درین فصل از غنچه‌های کول شده منقل آتشی آب دل
 ز جوش گل و برگ سبز کول گلستان شده صفحه آب دل^۱

فانی کشمیری خیال دارد که مثل کشمیر جایی دیگر وجود ندارد، چون مردم این سرزمین صلح‌دوست و پاکدل هستند قلب ایشان از ریا و تزویر خالی است:
 درین فصل جایی چو کشمیر نیست که آنجا کس از اهل تزویر نیست^۲
 کشمیر را باغ جنت موسوم کرده می‌گوید مردمانی که مثل شیخ جام اینجا شراب می‌خورند مرتکب گناه نمی‌شوند، چون شراب در جنت ممنوع و جرم نیست:
 همه باده نوشند چون شیخ جام که می‌نست در باغ جنت حرام^۳
 سپس فانی باغ‌های کشمیر را توصیف می‌کند و می‌گوید که بعد از گردش در باغ نسیم ارزش و اهمیت باغ نعیم ازین می‌رود:
 اگر کس کند سیر باغ نسیم نیارد دگر یاد باغ نعیم^۴
 همچنین وقتی توصیف از باغ نشاط می‌کند و می‌گوید از خوشحالی و مسرت نمی‌توانم خود را کنترل کنم و بنا به افزایش گل و لاله در باغ نشاط باغ‌های خلد و فردوس رشک و حسادت دارند:
 اگر سر کنم وصف باغ نشاط نگنجد دلم در تن از انبساط

۱. فانی کشمیری، شیخ محمد محسن: مثنویات فانی کشمیری، به اهتمام [پروفسور] عابدی، ص ۵۱-۱۵۰.

۲. همان، ص ۱۵۰.

۳. همان، ص ۱۵۱.

۴. همان، ص ۱۵۱.

ز جوش گل و لاله این دو باغ شده گلشن خلد و فردوس داغ^۱
 درباره باغ شاله‌مار می‌گوید که این باغ بسیار قشنگ است و مردم را به سوی خود
 می‌کشاند و علتش این است که باغ شاله‌مار عروس باغ‌های کشمیر است:
 عروس همه باغ‌ها شاله‌مار که او را گرفته است دل در کنار^۲
 فانی می‌گوید هنگامی که از عیش آباد می‌گذرم خوشحالی من دو برابر می‌گردد:
 چو در عیش آباد کردم عبور دوبالا طرب شد دو چندان سرور^۳
 برتری باغ شاه را نسبت به باغ‌های دیگر کشمیر ابراز می‌کند و می‌گوید که این
 فرق مثل فرقی مابین یک خانه و خانقاه است:
 ازین باغ‌ها به بود باغ شاه که فرق است از خانه تا خانقاه^۴
 در این باغ چشمه‌ای به نام چشمه عارفان جاری و ساری است و فواره‌ها که
 در گوشه و کنار آن کار می‌کنند چنین به نظر می‌رسد که دست‌های خود را برای دعا
 بلند کرده‌اند:
 درو چشمه‌ای هست دایم روان که نامش بود چشمه عارفان
 درین باغ هر گوشه فواره‌ها به گردون برآورده دست دعا^۵
 فانی تازگی و شفافیت این باغ را بیان می‌کند و می‌گوید که حوض اینجا مثل حوض
 کوثر به روحانیون نشاط می‌بخشد. آبش تمیز و شفاف است و عارفان از این آب وضو
 می‌گیرند:
 بود حوض او حوضه فیل کوه سزد گر بود جای داراشکوه
 مگر حوض او حوض کوثر بود کز آبش لب عارفان تر شود
 شبی کُن گذر از لب حوض او که باید به این آب کردن وضو^۶
 بعد از آن فانی از باغ نسیم و باغ فتح یاد می‌کند:

۱. فانی کشمیری، شیخ محمد محسن: مثنویات فانی کشمیری، به اهتمام [پروفسور] عابدی، ص ۱۵۱.

۲. همان، ص ۱۵۲.

۳. همان، ص ۱۵۲.

۴. همان، ص ۱۵۲.

۵. همان، ص ۱۵۲.

۶. همان، ص ۱۵۲.

چو در باغ نسیم گذار اوفتاد عبورم به شهر و دیار اوفتاد
 به باغ فتح چند کردم گذر که از هند یابم در آنجا خبر^۱
 فانی خیال دارد که اگر کسی زیبایی و قشنگی باغ‌های کشمیر را توصیف نکند، مثل
 این است که گلستان سعدی را نخوانده است:
 درین فصل یک کس ز اهل سخن نخوانده کتاب گلستان چو من^۲
 در صحن باغ‌فانی از بوی مستی آور بهار سرشار می‌شود و می‌گوید:
 به صحن چمن می‌پرستی کنم که وصف درختان به مستی کنم^۳
 درختان باغ‌های کشمیر نیز از میوه‌ها چون سیب و آلو و شفتالو و پسته و انگور و
 بادام می‌باشند. فانی در ابیات خود این میوه‌ها را ذکر می‌کند:
 گذارم چو لب بر لب جام خویش ز هر میوه‌ای تر کنم کام خویش
 نچیده کسی به ز من در چمن ز سرو قد یار سیب ذقن^۴
 خلاصه این که مثنویات فانی پُر از حدیث کشمیر است.

منابع

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: مآثر الکرام، کتابخانه آصفیه، حیدرآباد، ۱۹۱۳ م.
۲. تیکو، جی. ال.: برگزیده از پارسی‌سرایان کشمیر، انتشارات انجمن ایران و هند، تهران، شهریورماه ۱۳۴۲ ه. ش.
۳. شبلی نعمانی، شمس‌العلماء محمد شبلی (م: ۱۳۳۲ ه.): شعرالعجم، جلد چهارم، مطبع معارف، اعظم‌گره، ۱۹۲۴ م.
۴. شیروانی، [دکتر] ریاض احمد: غنی کشمیری: احوال و آثار و سبک اشعار، سری‌نگر، ۱۳۴۹ م.
۵. غنی فرخ‌آبادی، محمد عبدالغنی (م: ۱۳۳۵ ه.): تذکرة الشعراء غنی، به اهتمام محمد مقتدی خان شروانی، علیگره، یکم اکتبر ۱۹۱۶ م.

۱. فانی کشمیری، شیخ محمد محسن: مثنویات فانی کشمیری، به اهتمام [پروفسور] عابدی، ص ۱۵۳.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۶. فانی کشمیری، شیخ محمد محسن: مثنویات فانی کشمیری، به اهتمام [پروفسور] سید امیر حسن عابدی، سری نگر، ۱۹۶۴ م.
۷. کنبوه لاهوری، محمد صالح (م: ۱۰۸۵ هـ): عمل صالح موسوم به شاهجهان نامه، حواشی [دکتر] غلام یزدانی، تصحیح دکتر وحید قریشی، مجلس ترقی ادب، لاهور، جلد سوم ۱۹۳۹ م.
۸. مجله شیراز، دانشگاه کشمیر، سری نگر، ۱۹۸۱ م، شماره ۲۰، سیری ۱۰.
9. Javed, Saleem Malik: *A Critical Survey of Mathnavis of Fani Kashmiri* (M.Phil Dissertation), University of Delhi, Delhi, 1995.
10. Rahman, M.L.: *Persian Literature in India during the Time of Jahangir and Shahjahan*, Baroda, 1970.

مولانا سید مکرم حسین و قصیده‌ای از او در رثای امام حسین علیه‌السلام

سید محمد کمال‌الدین حسین همدانی*

حجّة الاسلام مولانا سید مکرم حسین از جمله علمای فاضل و متقی عصر خود از خانواده سادات عابدی از همدان بود که در قصبه جلالی، بخش علیگر، از ایالت اُتارپرادش متولد شد و بنابر علم و فضل خود به اجتهاد فایز گشت. جدّ وی جناب سید ارشاد علی و پدرش جناب سید وارث علی در استان راجستان خدماتی انجام می‌دادند و به شایستگی از عهده امور دشوار برمی‌آمدند. چون پدرش برای انجام خدمات رسمی در تجاره به سر می‌برد، سید مکرم حسین در تجاره تحصیلات مقدّماتی را فراگرفت. او در این باره در تألیف نسبنامه سادات جلالیه موسوم به خلاصه الانساب چنین می‌نویسد: "در اوایل ازمنه به تحصیل علم در تجاره پرداخته".

احوال مفصل مولانا سید مکرم حسین در تذکره بی‌بها فی تاریخ العلماء تألیف مولانا سید محمد حسین نوگانوی و مطلع انوار تألیف حجّة الاسلام مولانا الحاج سید مرتضی حسین آمده است. مطلع انوار در مرکز تحقیقات اسلامی خراسان، ۱۰-۱۲ سی گلبرگ، فیدرل بی ایریا، کراچی در سال ۱۴۰۲ هـ/ ۱۹۸۱ م به چاپ رسیده است.

احوال مولانا سید مکرم بنابراین مأخذ بدین قرار است:

سید مکرم حسین که به جلالی در بخش علیگر علاقه داشت، فارغ‌التحصیل لکهنو بود. قائمه‌الدین محمد علی، مولانا احمد علی محمدآبادی و ممتازالعلماء سید محمد تقی از جمله استادان وی بودند. همچنین مفتی محمد عبّاس، تاج‌العلماء مولانا علی محمد،

* استاد و رئیس اسبق بخش طب یونانی دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.

عمادالعلما میر آغا و مولانا زین‌العابدین مازندرانی اجازهٔ اجتهاد به وی اعطا کردند. به علاوه ممتازالعلما به وی اجازهٔ پیش‌نمازی هم داده بود و بنابراین سید مکرم حسین مجتهد امامت نماز جمعه و جماعت مسجد جامع شاهی سادات جلالی را به عهده گرفت.

مولانا سید مکرم حسین در ریاضی، فقه، طب و علم رجال و غیره مهارت داشت. مولانا جعفر حسین بدایونی معترف و مدّاح علم و فضل وی بود و می‌گفت که وی در علم رجال چنان مهارت داشت که گویا دورهٔ هر راوی را خودش دیده بود. وی در سرودن شعر هم تبخّر داشت. هفت بند در مدح حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب را به سبک و شیوهٔ هفت بند محتشم کاشانی به فارسی سرود. علاوه بر این، وی نوحه‌ای هم به فارسی سرود که با نسخهٔ خطّی هفت بند در یک مجلد است.

آثار

رسالهٔ نوروز، رساله در بحث طهارت، رساله در بحث نماز جمعه، اختیارات، نسب‌نامهٔ سادات جلالی، هفت بند در مدح امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب به فارسی از جمله آثار این مجتهد است که در خانوادهٔ وی تاکنون حفظ می‌شوند.

مولانا سید مکرم حسین کتابخانه‌ای هم داشت که نبیرگان وی این کتابخانهٔ بزرگ را برای استفادهٔ استادان و دانشجویان مدرسهٔ الواعظین در لکهنو به نجم‌العلما مولانا سید نجم‌الحسن اهدا کردند. کتابهای این کتابخانه در مدرسهٔ الواعظین تاکنون حفظ می‌شوند و دارای حواشی به قلم خود مولانا سید مکرم حسین‌اند.

وفات

مولانا سید مکرم حسین بعد از خدمات شایان به علم و فضل و هدایت و ارشاد، در روز نهم ربیع‌الثانی ۱۳۰۵ هـ/ ۱۸۸۷ م در شصت سالگی بدرود حیات گفت و در قسمت شرقی امام‌بارهٔ محلهٔ گرهی مدفون شد. نواب جعفر علی خان صفوی، از اهالی شمس‌آباد در بخش فرخ‌آباد اُتارپرادش، قطعهٔ تاریخ وفات مولانا را سرود که روی لوح مزار وی نقش شده است:

قطعه تاریخ وفات

جلالی وطن مجتهد نیک طینت حکیم آل طه سراپا لیاقت
 ز دار فنا سال بستم گرفته «مکرم حسین آه بحر کرامت»
 (۱۳۰۵ هجری)

نظم تاریخ وفات

سید قدسی جمال فاضل صاحب کمال آنکه به نورش همان در حکم و فقه و رای
 آنکه ز درباب علم یافته درباب علم ملکه هر باب علم صد سند و دلگشای
 مجتهد عهد خویش پیشرو اهل کیش عدل وی از علم پیش علم وی از خیر و رای
 چاشت ز روز نهم بود ربیع دوم کز چمن دهر شد سوی جنان رو گرای
 در غمش از جانبین کرد ملک شور و شین
 «وای مکرم حسین مجتهد العصر وای»
 (۱۳۰۵ هجری)

مولانا سید مکرم حسین با بی بی صغری بیگم دختر سید تراب علی مقیم محلّه
 مبارک جلالی عقد ازدواج بست و صاحب پسری به نام مولانا سید اعظم حسین و سه
 دختر شد. دختر بزرگ، بی بی کلثوم فاطمه، در عقد ازدواج سید امیر حیدر درآمد و
 دختر دیگر، ذکایی فاطمه، با سید اشفاق حسین ازدواج کرد. دختر سوم، بی بی رضوی
 بیگم، با سید علی اکبر از عمایده قصبه جلالی عقد ازدواج بست.

نوحه

فلک هر صبح از چشم شفق خون بر جهان ریزد
 زمین بر روی خود گردد مصیبت هر زمان ریزد
 سزد گر ماه روشن، همچو رنگین سبزه‌رو گردد
 سزد گر، همچو شبنم اشک حسرت کهکشان ریزد
 نمی‌دانم چه قهر است این، ندانم کین چه آفتهاست
 قیامت از زمین خیزد بلا از آسمان ریزد
 به جنت حور و غلمان سینه کوبانند عریان سر
 چو بر ناموس پیغمبر^(ص) بلایی ناگهان ریزد

به غارت بُردن رختِ حرم رفتند بدکیشان
 چو در وادی، هجوم رهنزان بر کاروان ریزد
 عجب نبود ز فریاد سکینه کز حرم خیزد
 شرار قهر جبار ازل از آسمان ریزد
 چه قهر است این که اولادِ پیغمبر^(ص) تشنه لب میرد
 یزید بی حیا شیر و شکر در کامِ جان ریزد
 چو میرد نوجوان، هم‌شکلِ پیمبر^(ص)، علی اکبر
 ز بیتابی سرشک غم ز چشم قدسیان ریزد
 ز حسرت سوی خیمه بنگرد عباس نام‌آور
 چو مشک از دوش و آب از مشک، از تیر و سنان ریزد
 چه می‌پرسی ز حالِ بنتِ زهرا ثانیِ مریم
 به زندان با سرِ عریان سرشک ارغوان ریزد
 چه سنگین دل که آبِ زهر جای شربت شیرین
 به حلق نازک اصغر ز تیر خونفشان ریزد
 اساس نسلِ سادات آن مریض خسته جان تنها
 به زنجیر و سلاسل خون ز پای ناتوان ریزد
 رفیقان و عزیزان تشنه لب پیش خدا رفتند
 الهی بر شهیدان ابرِ رحمت جاودان ریزد
 در آن صحرای پرآتش که مردان دلاور را
 ز تاب مهر روغن گشته مغز استخوان ریزد
 خدا رسوا کند سعد و یزید و شمیر و خولی را
 که بر آلِ پیمبر^(ص) از ستم کوهِ گران ریزد
 نه پای رفتن و نی طاقِ صبرِ ستم ماند
 چو در غربت مصیبت بر سرِ بیچارگان ریزد
 رسد بهر تماشای شهیدان سعدِ سنگین دل
 غبار پای توسن در دهان کُشتگان ریزد
 به خون و خاک افتاده همه لختِ دل زهرا
 چو برگ لاله و نسرين به فرش بوستان ریزد

حسین بن علی درمانده باشد بیکس و تنها
 ز هر سو ابر تیغ و خنجر و تیر و سنان ریزد
 قرار جانِ زهرا، شهبسوارِ دوش پیغمبر^(ص)
 به زخم نیزه غلطان بر زمین خون از دهان ریزد
 معاذالله از جور یزید و شمر بد گوهر
 که خون حلق ابنِ مصطفی بر خاکدان ریزد
 چو ظالم بر گلوی تشنه سید کشد خنجر
 فلک لرزد، ملک گرید، زمین جنبد، جهان ریزد
 دم آخر شه [مضطرب] چو خواهد جرعه آبی
 سیه دل در جوابش طعنه‌های جانستان ریزد
 مگر جای دل آهن بود در پهلوی ستمگر را
 که از طوق و سلاسل بر حرم بارِ گران ریزد
 ز عدل داور محشر نترسد لشکر ظالم
 که آبِ گرمِ خنجر در گلوی تشنگان ریزد
 حسین بن علی کز کوه ثابت‌تر قدم باشد
 نجنبد از ره حق گر به سر کوه گران ریزد

نذر شیخ علی حزین

محمد ولی الحق انصاری*

بنارس مفتخر هست او بالآخر آرمید اینجا
غزالِ شعر چون از خوفِ صیّادان رمید اینجا
نسیمِ تازگی در بزم خوش‌گویان رسید اینجا
چو او آمد به هند، آن مرغِ زرین هم پرید اینجا
قدومش ساخته ذوقِ سخن‌سنجی مزید اینجا
بسی کس چون زنانِ مصر دست خود برید اینجا
به تحتِ شعرِ او طرزِ نوی آمد پدید اینجا
به شکلِ میرزا غالب گل‌رنگین دمید اینجا
زمانه از زبانش نغمه شیرین شنید اینجا
به دلها طنزِ او چون نوکِ نشتر می‌خلید اینجا
خدا رنگینی صبح بهاران آفرین اینجا
نماید این که شاید شاه‌انجم شد شهید اینجا
هجوم می‌گساران از خمس باده کشید اینجا
سخن سنجان شدند از دانش او مستفید اینجا
زیاد از طایرانِ باغِ دانش دانه چید اینجا
به شریانِ غزلِ خون‌نو و تازه دوید اینجا
برای گشتنِ شیرین‌نوا شهیدش مکید اینجا
متاع شعر داد و زیور شهرت خرید اینجا

حزین در میهنش چون گشت آواره، رسید اینجا
فضای هند از مشک‌دری شد باز عطرآگین
وجودش سازگار آمد فضای شعرخوانی را
به ایران مرغ دست‌آموز او بُد طایر معنی
سخن در پارسی در هند بوده شیوه پیشین
جمالِ یوسفِ شعرش چو خیره کرد چشمان را
به عهدش سبکِ هندی گشت پیچیده و فرسوده
ز فیضش در گلستان سخن تازه بهار آمد
نه بُد هندی ولی در هند او را شد پذیرایی
پذیرفتند لیک از وضع او گشتند آزاده
چو از ایران به گلزارِ بنارس آمد آن بلبل
به آب گنگ خورشید و شفق چون منعکس گردد
چو آن پیرمغان آمد بنارس گشت میخانه
رموزِ شعر از او آموختند اربابِ فکر و فن
ز شهر معبدان این مرکز شعر و سخن گشته
فضای شهر از نغمات دلخوش کن به جوش آمد
لب نو باوگانِ باغ شعر و نکته‌پردازی
به شهر اهل علم آمد به بازار سخن‌فهمی

* استاد بازنشسته فارسی دانشگاه لکهنو، لکهنو.

خودش را هم به ایشان داد با کالای شعر خود
 به فرزندانِ رام و لچهمن او را زیست خوش آمد
 خیابانها کنون هم از زبانِ می گویند
 بنای کهنه هست اکنون کزان آواز می آید
 تمامی عمر باقی مانده را این جا به سر کرده
 به خاک فاطمین آمیخته شد خاکِ جسم او
 بیا و فاتحه خوان بر مزارش، هست خوابیده
 مگو این مرقدی هست آن کسی کو را حزین گویند
 شبی تو آمدی در خواب و خواندی مقطع زیرین
 «حزین از پای ره پیما بسی آوارگی دیدم
 عیار ژرف بینی خریداران چو دید اینجا
 بنارس شهر ایشان است او هم برگزید اینجا
 که آن گوینده دانا و فرزانه چمید اینجا
 ز ابر لب به شکل شعر گوهر می چکید اینجا
 بالآخر باده تلخ اجل را هم چشید اینجا
 اجل پیراهن هستی او را چون درید اینجا
 سخن گویی به فکر تازه و ذهن سدید اینجا
 بگو گنجینه شعر و ادب دارد کلید اینجا
 ولی امروز می آید برای بازدید اینجا
 سر شوریده بر بالین آسایش رسید اینجا»

فریدالعصر می داند «ولی» خود را، حزین لاکن

برای احترام تو سر او هم خمید اینجا

یادکردی از بسم الله خان، شهناي نواز بی همتای هند

شاهد خان*

ترجمه: فخرالدین غفاری✧

این الگوی تمام نمای دوستی و مسالمت، روز دوشنبه ۲۱ آگوست ۲۰۰۶ در بیمارستان قدیمی شهر «وارانسی» آخرین نفس‌های خود را کشید، اما متأسفانه نه در شهناي. بسم الله خان نوای جاودانه و پُرسوز و گداز شهناي (Shehnai) را به عنوان میراثی گرانبها پس از خود به یادگار گذاشت، به گونه‌ای که برای همیشه در تاریخ موسیقی هند به نام او ثبت و ماندگار خواهد شد. استاد از آنجا که مدتی مریض بود، از طرف مراکز و مقامات دولتی هند از وی تقاضا شد تا برای درمان او در بیمارستان‌های پیشرفته شهرهای دیگر و یا خارج از هند اقدام شود. اما او همه را رد کرد، چرا که نمی‌توانست بنارس عزیزش را ترک کند. به گفته اطرافیان وی مردی شگفت‌انگیز بود و می‌دانست چگونه بین اشخاص و جوامع و فرقه‌ها فرقی قایل نباشد. رَنْجَن سَرِیَوَاسْتَوَا (Ranjana Srivastava) مدیر دانشکده هنرهای نمایشی بنارس می‌گوید:

”بدون گفتگو، او جواهری بود بر تاج موسیقی هند. کسی که در چندین قرن آینده نظیرش پا به جهان نخواهد گذاشت. او معنای جدیدی به ساز شهناي

* برگرفته از مجله آواز ایندیا (Awaz India)، دهلی‌نو، شماره ۸، سال ۲۰۰۶ م.
✧ دانشجوی رشته موسیقی دانشگاه دهلی، دهلی.

بخشید. او عاشق کشورش بود. برخلاف همترازانش، او هیچ گاه برای کسب ثروت و شهرت به خارج سفر نکرد. او حتی بنارس عزیزش را ترک نگفت؛ بنارس، جایی که نوای شهنایش در فضای امام باره‌ها و زیارتگاه‌ها و حتی در معابد کاشی و شوانات (Kashi Vishwanathan) و سَنَکَتْ مَوچَن (Sankat Mochan) موج می‌زند و با آب آرام رود گنگ آمیخته می‌شود.

چَتْرَنجَن جیوتیشی (Chitrnanjan Jyotishi) پروفیسور سابق بخش موسیقی آوازی (Vocal Music) دانشگاه هندوی بنارس می‌گوید:

”با مرگ او یک دوره کامل به پایان رسید. شاید خداوند خواسته که نوای شهنای به جای طنین انداز شدن بر دروازه هند بر دروازه بهشت طنین انداز شود.“
شهنای برای استاد شیوه و راه زندگی بود. اگر عشق الهی وی به موسیقی نبود ممکن بود شهنای هنوز هم در مراسم ازدواج و مراسم مذهبی نواخته شود.
پندیت وِدیادَر ویاس (P.T. Vidyadhar Vyas) معاون سردبیر مؤسسه موسیقی بهَنُکهنده - لکهنو (Bhatkhande Lucknow) می‌گوید:

”بسم الله خان با مهارت تمام شهنای را در دست می‌گرفت و به سوی اوج و افتخار می‌نواخت. او برای سال‌های زیادی بی‌مانند و بی‌رقیب خواهد ماند. استاد به مردم‌داری معنا بخشید. او مسلمانی مقید بود که روزانه پنج بار نماز برپا می‌داشت. با این حال، علاقه زیادی به بابا و شوانات و سَنَکَتْ مَوچَن و گنگ داشت.“

بارها از وی خواسته شد تا به شکار در چراگاه‌های سرسبزتر بپردازد (یعنی در جاهای بهتر زندگی کند)؛ اما او در پاسخ می‌گفت: کجا می‌توانم بابا و شوانات و گنگ را پیدا کنم.

به او پیشنهاد زندگی در کشورهای دیگر شده بود و گفته بودند که آنچه را که بخواهد و دوست بدارد برای او فراهم می‌کنند؛ اما او گفته بود: آخر شما چگونه می‌توانید در آنجا گنگ را برای من فراهم کنید.

وی در ۲۱ مارس ۱۹۱۶ در خانواده‌ای فقیر در بیهار (Bihar) به دنیا آمد. او کاملاً از پیشینه و گذشته خود با خبر بود و این در رفتار و سلوک وی و همچنین در برخوردش با دیگران منعکس می‌شد.

استاد یک‌بار ماجرای رد کردن تقاضای کمپانی تولیدکننده کولر را که از وی خواسته بودند که در اتاق وی کولر گازی نصب کنند برای یک خبرنگار تعریف کرد. وی در جواب آنها گفته بود:

”چگونه می‌توانم در خنکای راحت کولر بخوابم در حالی که همسایه‌ام رمضان علی برای این که گرمای شدید تابستان را از خود دور کند سطل آب را روی تَهْتَرَش^۱ می‌ریزد“.

استاد بسم الله خان بعد از ظهر روز دوشنبه ۲۱ آگوست ۲۰۰۶ در ۹۰ سالگی به جوار حق شتافت و در درگاه فاطمان (Dargah Fatiman) در بنارس برای همیشه آرام گرفت.

۱. تَهْتَر (Thattar) مراد کلبه است.

معرفی کتابخانه عمومی خاوری خدابخش

ترجمه و اقتباس: عصمت مؤمنی*

درکنار رود گنگ در ضلع شمال شرقی هندوستان شهری به نام پتنا واقع شده که در خود کتابخانه‌ای منحصر به فرد را جای داده است. این میراث گذشته یادگار شخصی



کتاب دوست به نام محمد بخش است که با مجموعه شخصی خود مشتمل بر حدود ۱۴۰۰ نسخه خطی آن را تأسیس کرد. وی قبل از مرگش در سال ۱۸۷۶، این مجموعه را به پسر خود خدابخش واگذار و یادآوری نمود که به آن غنا بخشد و آن را به صورت یک کتابخانه عمومی برای مردم درآورد. وی نیز پس از مرگ پدر، به مجموعه این کتابخانه اضافه نمود و کتابخانه در سال ۱۸۹۱ توسط چارلز الیوت فرماندار وقت بنگال افتتاح شد و در سال ۱۹۶۹ تحت نظارت حکومت مرکزی هند درآمد.

* کارشناس ارشد کتابداری و علوم اطلاع‌رسانی از دانشگاه دهلی، هند.

این کتابخانه در سراسر دنیا به عنوان کتابخانه‌ای دارای مجموعه غنی و با ارزش نسخه‌های خطی و کتب چاپی کمیاب و نقاشی‌های خدایان هند و مینیاتورهای



نقاش‌های دوره مغول و راجپوت و ترکی و سبک‌های ایرانی و نیز سکه‌های آن معروف است. در آن زمان که کتاب‌ها یا خراب می‌شدند و یا به خارج از کشور فرستاده می‌شدند، این کتابخانه دارای مجموعه بسیار غنی از نسخ خطی بود. در حال حاضر کتابخانه دارای ۲۱ هزار نسخه خطی به زبان‌های عربی، فارسی، اردو، ترکی، پشتو، حتی سانسکریت و هندی است و دارای ۲۵۰ هزار کتاب چاپی قدیمی و نادر به ده زبان مختلف از جمله عربی، فارسی، اردو، انگلیسی، هندی، پنجابی، فرانسوی، آلمانی، روسی و ژاپنی است. این کتابخانه دارای دو سالن مطالعه، یک اتاق محققان و یک سالن خدمات مرجع است که پاسخگوی مراجعان و محققان هندی و خارجی است. علاوه بر آن دارای تسهیلاتی چون سیستم امانت‌دهی به اعضاء، فتوکپی، میکروفیلم، نسخه‌برداری، حفاظت و مرمت کتب قدیمی و نسخ خطی است.

کتابخانه دارای یک واحد چاپ و انتشارات است که از جمله فعالیت‌های آن چاپ مجله کتابخانه خدابخش است که هر سه ماه یکبار چاپ می‌شود و به معرفی نسخ



خطی و آثار محققان می‌پردازد و تاکنون ۱۳۶ شماره از آن چاپ و توزیع شده است. از فعالیت‌های دیگر این واحد چاپ مجلد کتب نادر است که تاکنون بیش از ۵۰۰ عنوان به زبان اردو، هندی، فارسی، انگلیسی و عربی چاپ شده است و نیز ۳۶ جلد از فهرست توصیفی نسخ خطی این کتابخانه به زبان انگلیسی چاپ شده که این مجموعه از طریق سایت^۱ اینترنتی کتابخانه قابل دسترسی است. کتابخانه دارای فعالیت‌های تحقیقاتی در حوزه مطالعات اسلامی، ادبیات عرب، فارسی، اردو است و همچنین تحقیقاتی در زمینه ادیان تطبیقی، طب یونانی، تصوف و عرفان و تاریخ سرزمین‌های اسلامی و فرهنگ و حرکت‌های ملی است. کتابخانه سالانه به اشخاصی که در این حوزه تحقیقاتی انجام می‌دهند جایزه ویژه‌ای می‌دهد و نیز هر سال به یادبود بنیانگذار کتابخانه یک مراسم سخنرانی برگزار می‌کند که شرکت‌کنندگان اعم از هندی و خارجی در این مراسم دعوت می‌شوند و بعضی از سخنرانی‌های آنان به چاپ می‌رسد. کتابخانه دارای یک بخش آرشیو است که شامل مواد سمعی و بصری است و بسیاری از سخنرانی‌های مراسم سالانه را در این محل نگهداری می‌کنند.

از جمله برنامه‌های فرهنگی کتابخانه خدابخش مبادله کتب و کپی از نسخ خطی نادر با چند کتابخانه بزرگ مانند کتابخانه دانشگاه کمبریج (لندن)، کتابخانه رضا رامپور و کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر (هند) و چندی دیگر است. تحت یک برنامه ۵ ساله که از سال ۲۰۰۳ آغاز شده کتابخانه سعی به جمع‌آوری نسخه خطی از کتابخانه‌های مختلف و مجموعه‌های شخصی یا مؤسسات مذهبی کرده است و در صورت نیاز اقدام به مرمت آنها می‌کند و پس از فهرست‌نویسی و آماده‌سازی آنها را در دسترس همگان قرار می‌دهد و نیز در صدد تهیه رساله‌ای است که رشته‌های حرفه‌ای و تخصصی خصوصاً تصحیح نسخ خطی و فنون مرمت را معرفی نماید.

پس از شکست نهضت آزادی در سال ۱۸۵۷، بسیاری از کتابخانه‌های غنی هندوستان مورد تهاجم استعمارگران قرار گرفت که خسارت آن جبران‌ناپذیر بود و محمد بخش تصمیم گرفت به گردآوری و خرید نسخ خطی اقدام نماید. تعداد زیادی

۱. سایت کتابخانه خدابخش: www.kblibrary.bih.nic.in

از این نسخ خطی به جای مانده از جاهای مختلف از جمله اسکندریه، قاهره، دمشق، بیروت و مناطق عرب‌نشین و غیره خریداری و گردآوری شده است و بیشتر این نسخ خطی متعلق به شرق‌شناسانی چون سر کور اُزلی^۱ و دیسای بلوکمان^۲ است.

کتابخانه مدیون فردی کتاب دوست به نام محمد بخش و پسرش خدابخش است و جا دارد از فعالیت‌های خدابخش نیز گفته شود. خدابخش در دوم آگوست سال ۱۸۴۲ در دهکده‌ای به نام

اوکی نزدیک چپرا بخش سارن شمال ایالت بیهار تولد یافت. وی عاشقانه به کتاب علاقه داشت و آنچه از پدر به وی رسیده بود، سعی در توسعه آن داشت و بعد از کامل کردن تحصیلاتش، پس از مدتی به عنوان رئیس دادگاه عالی منصوب شد و در سال ۱۸۹۸ به پتنا برگشت و در آنجا به عنوان قاضی مشغول به انجام وظیفه شد. وی هرچه به دست می‌آورد صرف خرید نسخ خطی و



کتب کمیاب می‌کرد. در اواخر عمرش دچار بیماری سختی شد و بالأخره در سوم آگوست ۱۹۰۸ فوت کرد و محل دفن وی هم‌اکنون در گوشه‌ای از این کتابخانه است.

1. Sir Core Ousley.

2. Desacy Blockmann.

خدابخش دارای دو پسر به نام‌های صلاح‌الدین و شهاب‌الدین بود که هردوی آنان راه پدر را ادامه دادند و دارای مقامات عالیه در کشور هندوستان بودند.

فعالیتهای تحقیقاتی وی از جمله چاپ مقاله‌ای با عنوان «کتابخانه‌های اسلامی» که در آن زمان مورد توجه قرار گرفت، در مجله قرن هیجدهم به چاپ رسید. وی فهرستی توصیفی از نسخه‌های خطی به زبان عربی تهیه کرد و نیز کتابی به نام محبوب‌الالباب فی تعریف الکتب و الکتاب نوشت. از دیگر فعالیتهای وی چاپ کتاب عظیم‌آباد (نام سابق پتنا) است و نیز سخنرانی‌های ویژه‌ای با عنوان «تفسیر سوره فاتحه و اخلاص» است. در این کتابخانه بیشتر کتاب‌های نادر و نایاب نگهداری می‌شود که این آثار در اصل به منظور استفاده سلاطین و امیران و درباریان نوشته شده بود و زینت‌بخش کتابخانه‌های ایشان بوده است. این کتاب‌ها دارای عبارت و امضاء و مهر آنان می‌باشد که از نظر تاریخ اهمیت و ارزش بسیار دارد. نیز بهترین نمونه‌های خط نسخ و نستعلیق و مظاهر هنر نقاشی مکتب ایرانی و هندی است. به نظر می‌رسد که خطاطان و خوشنویسان نامور و نامدار جهان چون جلال‌الدین یاقوت مستعصمی، میر علی تبریزی، میر عماد حسینی کشمیری در جوف این آثار استعداد خوشنویسی فوق‌العاده خود را نمایش داده‌اند.

ویژگی مهم دیگر این کتابخانه آن است که در برخی از این کتاب‌ها امضای عالمان معروف اهل سنت چون علامه ذهبی، حافظ، علامه ابن سبکی، حافظ ابن حجر، علامه سیوطی، حافظ سخاوی، ابن فهد هاشمی، جمال‌الدین محدث، عبدالحق محدث دهلوی و علامه شوکانی و غیره وجود دارد. همین طور امضای برخی از عالمان مشهور اهل تشیع مانند ملا باقر داماد، بهاء‌الدین عاملی، ملا باقر مجلسی، صدرالدین شیرازی بر اهمیت و سودمندی کتاب‌ها دلالت می‌کند.

براساس پی‌بردن به اهمیت کتابخانه به چند کتاب به طور نمونه اشاره می‌شود:

در میان کتب نفیس این کتابخانه یک نسخه خطی به نام تاریخ خاندان تیموری است که دارای ۱۳۳ تصویر زیباست که پنجاه و یک نقاش آن را به تصویر کشیده‌اند و در زیر هر تصویر اسم نقاش آمده است. همه تصاویر نشانگر و بیانگر وقایع و جریانات خاصی هستند.

از دیگر نسخ خطی کمیات می‌توان دیوان حافظ همراه با فالنامه آن را ذکر نمود. این نسخه متعلق به قرن سیزدهم، با خط نستعلیق نگاشته شده است. دارای تحریر پادشاه همایون و جهانگیر و دستخط و مهر سلاطین و امیران دیگر دولت مغول می‌باشد و در آخر کتاب نیز امضای سلطان حسین بایقرا که از سلسله صفوی ایران بوده، وجود دارد. از این نسخه پادشاهان مغول چون همایون و جهانگیر فال گرفته‌اند و نتیجه‌اش را در حاشیه نوشته‌اند.

از دیگر نسخه‌های خطی شاهنامه حسینی است به خط نستعلیق و متعلق به قرن شانزدهم میلادی. این نسخه در جهان منحصر به فرد است و برای سلطان محمد سوم در قسطنطنیه کتابت شده بود. قبلاً این نسخه در کتابخانه سلطنتی شاهجهان نگهداری می‌شد. اگرچه دارای امضاء و مهر بسیاری از شاهزادگان مغول است، اما بین این امضاها، امضای دختر ارجمند شاهجهان، جهان آرا بیگم از اهمیت بیشتری برخوردار است.

نسخه دیگر پادشاهنامه از محمد امین بن ابوالحسن قزوینی متعلق به قرن هفدهم با خط بسیار جاذب نستعلیق در دو جلد است و حاوی تاریخ کامل شاهجهان که دارای تصاویری زیباست و عالی‌ترین نمونه تصویرگری است. وقتی که جورج پنجم و ملکه بریتانیا در سال ۱۹۱۱ از دربار دهلی دیدن کردند، این نسخه را هر دو نفر امضاء کردند. نسخه دیگر شاهنامه فردوسی با خط نستعلیق است که یکی از امرای ایرانی امیرالامرا علی مردان خان که فرماندار کابل و کشمیر بوده به شاهجهان پادشاه اهداء نمود. این نسخه نه تنها دارای خط بسیار خوش می‌باشد بلکه یکی از عالی‌ترین نمونه‌های نقاشی ایرانی است.

نسخه دیگر دیوان امیر خسرو دهلوی است. این نسخه حاوی غزلیات است، اما در آخر قطعات و رباعیات هم به چشم می‌خورد. این نسخه در تملک سکینه بانو بیگم دختر پادشاه همایون و خواهر علایی اکبر پادشاه بوده است. علاوه بر این مهر درباریان و امیران مغول نیز در آن ثبت شده است.

در میان نسخه‌های خطّی عربی نسخه خطّی بسیار خاص به نام کتاب الهاشمی قرار دارد که حاوی معرفّی گیاهای سنتی و پزشکی است متعلّق به قرن یازدهم و همراه با نقّاشی‌های بسیار زیباست.

نسخه دیگر کتاب التعریف زهراوی است که حاوی مطالب جراحی همراه با نقّاشی وسایل جراحی و متعلّق به قرن هفدهم است. در میان نسخه‌های اردو نسخه خطّی مراتب الملوک بسیار مورد توجه است. این نسخه متعلّق به قرن هجدهم و شامل نقّاشی‌های بسیار زیبا از شاهزادگان و پرنسس‌هاست.

کتابخانه دارای مجموعه‌ای حدود ۴۰ نسخه خطّی به زبان سانسکریت است که بر روی برگ درخت خرما نوشته شده و در میان آنها نسخه خطّی اوپانیشاد متعلّق به قرن پنجم میلادی است.

قدیم‌ترین کتب چاپی این کتابخانه به سال ۱۶۲۵ به زبان لاتین و عربی برمی‌گردد. کتابخانه خدابخش یکی از میراث فرهنگی هندوستان است که به طرق مختلف به توزیع دانش می‌پردازد. شخصیت‌های بزرگی چون مهاتما گاندی در سال ۱۹۲۵، جواهر لعل نهرو در سال ۱۹۵۲ و سی.وی. رمّن در سال ۱۹۴۲ از این کتابخانه دیدن کرده‌اند و همواره این کتابخانه بازدیدکنندگانی از کشورهای ایران، عربستان سعودی، آمریکا، انگلستان، آلمان و ملّت‌های خلیج فارس داشته و سالانه بیش از ۴۰۰۰ کاربر دارد. به طور عمده این کتابخانه دارای پنج عملکرد است:

- ۱- خدمات مرجع که پاسخگوی مراجعان است.
 - ۲- مرمت نسخ خطّی و کتب نادر.
 - ۳- فهرست‌نویسی نسخ خطّی و کتب نادر و دیگر مواد موجود.
 - ۴- تلاش در گردآوری نسخ خطّی و کتب با ارزش.
 - ۵- ویرایش و بررسی و چاپ اسناد نسخ خطّی و کتب نادر.
- هزینه این کتابخانه سالانه مبلغ ۲ کرو (۲۰ میلیون) روپیه است که این بودجه از محلّ بخش توسعه نیروهای انسانی وزارت فرهنگ دولت هندوستان تأمین می‌شود. کتابخانه هر سال در جهت مکانیزه و مدرنیزه کردن خدمات گام برمی‌دارد و در حال پیشرفت است و ارتباط بسیار خوب با مراکز فرهنگی و آموزشی شهر پتنا دارد. این

کتابخانه نه تنها یک میراث گرانبها و مایه افتخار کشور هندوستان است بلکه در سراسر جهان گنجینه‌ای شناخته شده است که ضمن حفظ این میراث فرهنگی و ادبی، منابع پژوهشی تحقیقی مفیدی را در اختیار محققان قرار می‌دهد.

منابع

۱. نبی احمد، سید غلام: "کتابخانه عمومی خاوری خدابخش"، فصلنامه قند پارسی، مرکز تحقیقات فارسی راینی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شماره ۲۱، بهار ۱۳۸۲ ه.ش.

2. Imtiaz Ahmad: *Khuda Bakhsh Oriental Public Library: Unique Repository of the Past*, Khuda Bakhsh Oriental Public Library, Patna, 2005.

3. <http://www.kblibrary.bih.nic.in>.

گزارشی از همایش بین‌المللی دو روزه زبان و ادبیات فارسی در بنگلادش

علیم اشرف خان*

همایش بین‌المللی دو روزه «جایگاه زبان و ادبیات فارسی در بنگلادش و راه‌های ارتقای آن» به همت راینی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در بنگلادش با همکاری انجمن فارسی بنگلادش در روزهای ۶-۷ خرداد ۱۳۸۵ خورشیدی برگزار شد.

در این همایش بین‌المللی ۲ استاد از ایران، ۳ استاد از هند و یک استاد از پاکستان، علاوه بر ۲۵ استاد فارسی و اردو از سراسر بنگلادش شرکت نمودند. جلسه گشایش روز شنبه ۱۳۸۵/۳/۶ خورشیدی در ساعت ۱۱ در تالار شهید ضیا، موزه ملی، داکا (بنگلادش) با آیاتی چند از کلام الله مجید با ترجمه آنها به بنگلا آغازگردید. برنامه جلسه گشایش به این ترتیب بود:

رئیس جلسه: جناب آقای پروفیسور اسدالزمان، رئیس کمیته تخصیص اعتبارات دانشگاه‌های بنگلادش

مهمان ویژه: جناب آقای محمد بهشتی منفرد، سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران در داکا، بنگلادش

مهمان ویژه: جناب آقای اکمل غنی، سفیر محترم افغانستان در داکا، بنگلادش

مهمان ویژه: جناب آقای سید احمدالحق، مفسر مثنوی و صوفی و محقق برجسته بنگلادش

* دانشیار فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

مهمان ویژه: جناب آقای دکتر سیف‌الاسلام خان، رئیس گروه زبان فارسی و اردو، دانشگاه داکا و رئیس انجمن فارسی بنگلادش

مهمان معظم: جناب آقای دکتر معین خان، وزیر محترم علوم، اطلاعات و فناوری کشور جمهوری مردمی بنگلادش

دیر همایش: جناب آقای دکتر سید محمد رضا هاشمی، رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در داکا، بنگلادش

در جلسه گشایش پیام رئیس جمهوری مردمی بنگلادش، جناب آقای پروفیسور دکتر ایازالدین احمد و پیام رئیس سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی ایران، جناب آقای محمود محمدی عراقی قرائت گردید.

در جلسه گشایش همه سخنرانان وضعیت زبان فارسی کنونی در بنگلادش را متذکر شدند و علل افول آن را بررسی کردند.

جناب آقای پروفیسور اسدالزمان یادآور شد که فارسی در بنگاله نقش مهمی را در دوره میانه بازی کرده است. در دوره میانه، مورخان، شعرا، ادبا، تذکره‌نویسان، فرهنگ‌نویسان همه کارهای شایسته در زمینه فارسی انجام داده‌اند. وی گفت آماده است که برای پیشرفت زبان و ادبیات فارسی در بنگلادش اقداماتی به عمل بیاورد که موجب اطمینان همه باشد. جناب آقای محمد عیسی شاهی کار ترجمه فارسی به بنگالی و بالعکس را به عهده داشت.

بعد از جلسه گشایش، جلسات علمی و نشست تخصصی در تالار آکادمی رشد و توسعه داکا شروع گردید.

اولین جلسه علمی روز شنبه ۸۵/۳/۶ ساعت ۳/۳۰ الی ۵ بعد از ظهر، تحت عنوان «پیشینه زبان فارسی در بنگلادش» آغاز شد.

هیأت رئیسه اولین جلسه علمی، جناب آقای دکتر هارون‌الرشید، استاد دانشگاه و رئیس اسبق فرهنگستان زبان بنگالی، جناب آقای اسد چودری شاعر و ادیب معروف بنگلادش و جناب آقای دکتر اخترالزمان، استاد تاریخ و فرهنگ اسلامی دانشگاه داکا بودند.

در اولین جلسه ۳ مقاله به ترتیب زیر ارائه شد:

۱. طارق ضیاء الرحمن سراجی، استادیار گروه فارسی و اردو دانشگاه داکا: «جایگاه زبان فارسی قبل و پس از استقلال بنگلادش»
 ۲. دکتر علیم اشرف خان، دانشیار بخش فارسی دانشگاه دهلی، هند: «نقش شیخ اخی سراج و خلیفه او شیخ علاءالحق در گسترش زبان فارسی در بنگاله»
 ۳. سرکارخانم دکتر نرگس جهان، رئیس بخش فارسی، دانشگاه دهلی، هند: «سیر تاریخی و جایگاه زبان و ادب فارسی در بنگلادش»
- بعد از این سخنرانی و مقاله خوانی، هیأت رئیسه مقالات ارائه شده را جمع‌بندی کرد. دومین جلسه علمی روز شنبه ۸۵/۳/۶ ساعت ۵/۳۰ الی ۶/۳۰ بعد از ظهر در تالار آکادمی رشد و توسعه، تحت موضوع «زبان فارسی در تعامل با زبان بنگالا» آغاز شد. در این جلسه علمی هیأت رئیسه عبارت بودند از:
- ۱) جناب آقای دکتر رجیب همایون، استاد زبان‌شناسی دانشگاه شمال جنوب، داکا بنگلادش.
 - ۲) جناب آقای المحمود، شاعر بزرگ و معاصر زبان بنگالا، بنگلادش.
 - ۳) جناب آقای دکتر منظور مرشد، رئیس فرهنگستان زبان بنگالی.
 - ۴) جناب آقای دکتر علیم اشرف خان، دانشیار بخش فارسی، دانشگاه دهلی.
- مقالاتی که در این جلسه ارائه شد عبارت بودند از:
- ۱- سرکارخانم دکتر شمیم بانو، استادیار مؤسسه زبان‌های نوین دانشگاه داکا، بنگلادش: «بررسی نفوذ زبان فارسی و شاعران فارسی‌گو بر اندیشه و شعر نذرالاسلام»
 - ۲- جناب آقای دکتر سید اختر حسین، استادیار بخش فارسی دانشگاه جواهرلعل نهر، هند: «زبان و ادبیات فارسی و بنگاله»
 - ۳- جناب آقای دکتر لطف الرحمن، استاد گروه زبان و ادبیات بنگالی دانشگاه داکا: «تأثیر ادبیات فارسی بر زبان و ادبیات بنگالا»
- در آخر جناب آقای دکتر رجیب همایون، دکتر علیم اشرف خان و جناب آقای المحمود مقالات ارائه شده را جمع‌بندی کرد.

سومین جلسه علمی در روز یکشنبه ۸۵/۳/۷ ساعت ۱۰ الی ۱۱/۳۰ صبح در تالار سوفیا کمال در موزه ملی، داکا، تحت عنوان «جایگاه زبان فارسی در بنگلادش» آغازگردید و در این جلسه هیأت رئیسه بدین قرار بود:

۱. جناب آقای المجاهدی، شاعر و ادیب بنگلادش
 ۲. جناب آقای دکتر سید اختر حسین، استادیار بخش فارسی دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی
 ۳. جناب آقای شمیم خان، استاد گروه زبان‌ها، دانشگاه راجشاهی، بنگلادش
- مقالاتی که در این جلسه ارائه شد عبارت بودند از:
- ۱) جناب آقای دکتر محمد سرفراز ظفر، استاد مرکز مطالعات فارسی در اسلام‌آباد، پاکستان: «نگاهی اجمالی به پیدایش و سیر تکاملی زبان فارسی در بنگلادش»
 - ۲) جناب آقای محمد عثمان غنی، پژوهشگر مؤسسه تصوف احسنیه، داکا: «روش‌های مشترک برای رشد و ارتقای زبان فارسی در حوزه‌های علمی قومی و عالی»
 - ۳) جناب آقای دکتر سیف‌الاسلام خان، رئیس گروه فارسی و اردو دانشگاه داکا، بنگلادش: «ارتقای زبان و ادبیات فارسی در بنگلادش - موانع و پیشنهادها»
- در آخر هیأت رئیسه مقالات ارائه شده را جمع‌بندی کرد.
- جلسه چهارم روز یکشنبه ۸۵/۳/۷ ساعت ۱۱/۴۵ قبل از ظهر الی ۱۲/۳۰ بعد از ظهر در تالار سوفیا کمال آغاز شد و در این جلسه هیأت رئیسه بدین قرار بود:
- ۱- جناب آقای دکتر سرفراز ظفر، استاد مرکز مطالعات فارسی در اسلام‌آباد، پاکستان
 - ۲- جناب آقای دکتر تقوی، استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد، ایران
 - ۳- سرکارخانم دکتر ام سلمی، استاد گروه فارسی و اردو دانشگاه داکا، بنگلادش
 - ۴- جناب آقای دکتر سیف‌الاسلام خان، رئیس گروه فارسی و اردو دانشگاه داکا و رئیس انجمن فارسی، بنگلادش
- مقاله‌خوانان و مقالاتی که در این جلسه ارائه گردید عبارت بودند از:

- ۱) آقای دکتر رجیب همایون، استاد زبان‌شناسی دانشگاه شمال جنوب، داکا: «موقعیت زبان و ادبیات فارسی در بنگلادش و راه‌های رشد آن»
 - ۲) جناب آقای محمد علی شاه حسینی، کارشناس فرهنگی، رایزنی فرهنگی ایران، داکا، بنگلادش: «راه‌های ارتقا و گسترش زبان و ادب فارسی در بنگلادش»
 - ۳) سرکارخانم پروفسور کلثوم ابوالبشر، استاد گروه فارسی و اردو دانشگاه داکا، بنگلادش: «خدمات خواجهگان داکا به ادبیات فارسی و فرهنگ ایران»
در آخر هیأت رئیسه مقالات ارائه شده را جمع‌بندی کرد.
- جلسه پنجم علمی روز یکشنبه ساعت ۳/۳۰ الی ۵ بعد از ظهر تحت عنوان «نقش جمهوری اسلامی ایران در گسترش زبان و ادبیات فارسی» در تالار سوفیا کمال آغازگردید و هیأت رئیسه عبارت بودند از:
۱. جناب آقای دکتر محمود فتوحی، دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت معلّم، تهران، ایران
 ۲. جناب آقای دکتر شهیدالاسلام نوری، استاد دانشگاه اسلامی، کوشیتا، بنگلادش
 ۳. جناب آقای دکتر محبوب الرحمن، استاد مدینه‌العلوم، داکا، بنگلادش
- مقالاتی که در این جلسه علمی ارائه شد عبارتند از:
- ۱: جناب آقای محمد عیسی شاهدی، مترجم رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در داکا: «موقعیت کنونی زبان و ادبیات فارسی در بنگلادش»
 - ۲: جناب آقای دکتر محمد عبدالصبور خان، استادیار گروه فارسی و اردو دانشگاه داکا: «احیای زبان فارسی در بنگلادش و تثبیت آن در آینده و ارائه چند پیشنهاد»
 - ۳: جناب آقای محمد بهاءالدین، مدرّس زبان فارسی، داکا: «نقش و خدمات رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در داکا در ارتقا و گسترش فارسی در بنگلادش»
 - ۴: جناب آقای دکتر ظهیرالدین محمود، مسئول بخش آموزش و پرورش رایزنی فرهنگی ایران در داکا، بنگلادش: «روابط فرهنگی ایران و بنگلادش و احیا و گسترش آن از طریق رسمی»
- در آخر هیأت رئیسه مقالات ارائه شده را جمع‌بندی کرد.

جلسه ششم و آخرین جلسه علمی همایش بین‌المللی روز یکشنبه ۸۵/۳/۷ ساعت ۵/۱۵ الی ۶/۳۰ بعد از ظهر، تحت عنوان «مشکلات فارسی آموزی و راه حل آنها» در تالار سوفیا کمال آغاز گردید و هیأت رئیسه مشتمل بود بر:

۱. جناب آقای محمد فریدالدین خان، استاد دانشگاه آسیایی، داکا
 ۲. سرکارخانم پروفسور نرگس جهان، رئیس بخش فارسی، دانشگاه دهلی
 ۳. جناب آقای سراج‌الحق، رئیس اسبق انجمن فارسی، بنگلادش
 ۴. سرکارخانم دکتر شمیم بانو، استاریار مؤسسه زبان‌های نوین، داکا
- مقالاتی که در این جلسه علمی ارائه شد عبارت بودند از:
۱. جناب آقای دکتر محمد فتوحی، دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت معلّم، تهران، ایران: «شکل‌گیری رئالیسم در ادبیات فارسی»
 ۲. جناب آقای دکتر محمد تقوی، استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران: «ضرورت‌ها و شرایط فارسی‌آموزی در بنگلادش»
 ۳. جناب آقای دکتر سید محمد رضا هاشمی، استاد زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران (در حال حاضر رایزن محترم جمهوری اسلامی ایران، در بنگلادش و دبیر همایش): «برنامه آموزش فارسی در دانشگاه‌های بنگلادش در بوته نقد»

در آخر هیأت رئیسه مقالات ارائه شده را جمع‌بندی کرد.
جلسه اختتامیه همایش در روز یکشنبه ۱۳۸۵/۳/۷ ساعت ۷ الی ۹/۳۰ بعد از ظهر در تالار سوفیا کمال برگزار گردید.

- در جلسه اختتامیه مهمانانی که شرکت داشتند عبارت بودند از:
۱. رئیس جلسه اختتامیه: جناب آقای پروفسور سید فائق، رئیس دانشگاه داکا، بنگلادش
 ۲. مهمان معظم: جناب آقای دکتر عثمان فاروق، وزیر آموزش و پرورش، کشور جمهوری مردمی بنگلادش
 ۳. مهمان ویژه: جناب آقای محمد بهشتی منفرد، سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران، در داکا، بنگلادش

۴. **مهمان ویژه:** جناب آقای پروفیسور شمشیر علی، رئیس دانشگاه جنوب شرق،

داکا

۵. **مهمان ویژه:** جناب آقای مولانا صلاح الدین، رئیس اسبق مدرسه عالیہ، داکا

۶. **مهمان ویژه:** جناب آقای عطاء الرحمن، قائم مقام وزیر فرهنگ کشور جمهوری

مردمی بنگلادش

۷. **دبیر همایش:** جناب آقای دکتر سید محمد رضا هاشمی، رایزن فرهنگی، سفارت

جمهوری اسلامی ایران در داکا، بنگلادش

۸. **رئیس انجمن فارسی:** جناب آقای دکتر سیف الاسلام خان، رئیس گروه فارسی

و اردو

در جلسه اختتامیه همه مهمانان بالعموم و رئیس جلسه بالخصوص همایش بین‌المللی را ستایش نمودند و یادآور شدند که باید فارسی را در بنگلادش همان‌گونه تشعشع و درخشش بدهیم که در دوره میانه در این منطقه رایج بوده است.

رئیس جلسه زحمات رایزن فرهنگی و سفیر محترم را خیلی مورد تمجید قرار داد. وی نیز در سخنرانی خود اعلام کرد که بخش فارسی و اردو به زودی از یکدیگر جدا خواهند شد.

اکثر سخنرانان گذشته درخشان زبان فارسی را متذکر شدند و بنابه گفته رئیس جلسه، زبان فارسی زبانی شیرین است، زبان عشق و عرفان است، زبان انسانیت و بشریت است. بنابه گفته سخنرانان، زبان فارسی زبان اسلامی و زبان مسلمانان است که اکثر اعتقادات دینی مسلمانان در همین زبان مطرح شده است. زبان فارسی، زبان هویت بنگالی‌هاست. زبان فارسی، محمل فرهنگ، ادب، هنر، عقیده، اندیشه، فکر، دین، مذهب، تاریخ، تصوف و عرفان است و برای گسترش و ارتقای این زبان باید سعی بسیار شود.

به طور خلاصه می‌توان گفت که این همایش بین‌المللی دو روزه داکا از حیث سطح علمی و مقاله‌خوانی و پذیرایی و حتی دیدار از ساختمان‌های تاریخی شهر داکا با موفقیت تمام به پایان رسید. همایش بین‌المللی راهی تازه در گسترش زبان و ادبیات فارسی در بنگلادش باز نموده که در سال‌های آینده ثمربار و نتیجه‌بخش خواهد شد.



The quarterly Journal of
Persian Culture, Language and Literature
No. 33-34, Spring-Summer 2006

.....

Published by

Centre of Persian Research
Office of the Cultural Counsellor, Islamic Republic of Iran, New Delhi
Publisher and Chief editor: Morteza Shafiee Shakeeb
Editor: Prof. Sharif Husain Qasemi
Managing Director: Abdollah Ataei



Members of the Editorial Board

Prof. A.W. Azhar Dehlavi, Prof. S.H. Qasemi, Prof. Azermidukht Safavi, Prof.
Bilqis Fatema Husaini, Dr. Azizuddin Usmani, Dr. Rehana Khatoon, Abdollah Ataei



Members of the Advisory Board

Prof. Nazir Ahmad, Prof. S.A.H. Abidi, Dr. S.M. Yunus Jafery, Dr. Mahdi
Khajehpiri, Dr. Malek Mohammad Farokhzad, Dr. Syed Akhtar Mahdi



Title calligraphy: Kaveh Akhavein
Designing of the cover page: Majid Ahmady & Aisha Fozia
Composing and page setting: Abdur Rehman Qureshi
Printed at: Alpha Art, Noida, U.P.



18, Tilak Marg, New Delhi-110 001
Tel.: 23383232-4, Fax: 23387547
E-mail: gandeparsi@icrro.ir
Website: <http://newdelhi.icrro.ir>



THE QUARTERLY JOURNAL OF
PERSIAN CULTURE, LANGUAGE AND LITERATURE
No. 33-34, SPRING-SUMMER 2006

The publication of *Qand-e-Parsi* is an attempt to introduce the valuable work of Indian scholars and writers in Persian, and also of some noted Iranian scholars from the medieval to the modern period. This journal will also undertake to publish the biographies of the scholars who have produced their valuable work in Persian, particularly those from India.

It is not necessary that the Cultural Counsellor agrees with the views expressed in this Journal.

The editor of *Qand-e-Parsi* is entitled to edit all the articles.

All rights of this quarterly Journal are reserved.

Extracts from this Journal can be used as quotation by giving reference of the Journal.

Centre of Persian Research
Office of the Cultural Counsellor
Islamic Republic of Iran
New Delhi